

برگزیده‌ای از آثار نین در رد انحلال طلبی

قسمت سوم

فهرست مطالب :

گولوس (صدای) انحلال طلبان علیه حزب
یادداشت‌های یک مبلغ سیاسی (گزیده)
سخنی چند درباره انتشار رابوچایا گزتا
نامه سرگشاده به همه سوسیال دمکرات‌های طرفدار حزب
معنای تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه
یادداشت‌های بحث انگیز
مکالمه بین یک لگالیست و یک مخالف انحلال طلبی
قطعه‌نامه مصوب گروه دوم ح.س.د.ک.ر. در پاریس درباره اوضاع حزب

گولوس (صدای) انحلال طلبان علیه حزب

پاسخ به گولوس سوتسیال دمکراتا

گولوس سوتسیال دمکراتا شماره ۲۰ - ۱۹ و بیانیه رفقا: آکسلرد، دان، مارتف و مارتینف که بطور جداگانه تحت نام «نامه به رفقا» (۱) منتشر شد، ماهیتاً بمبی است که برای انهدام حزب، بلافاصله پس از پلنوم وحدت کار گذاشته شده است و این ما را مجبور می کند که به یک هشدار فوری - گرچه مختصر و ناکافی - و اعلام احتیاط به تمام سوسیال دمکراتها اقدام کنیم. ما با این واقعیت شروع می کنیم که گولوس سوتسیال دمکراتا ما را، هیأت تحریریه ارگان مرکزی را، به زیر آتش گرفته است. او ما را از زبان رفیق مارتف متهم می کند که مقاله او را به دیسکوسیونی لیستوک (۲) ارجاع کرده ایم. رفیق مارتف می نویسد و بر آن هم تکیه دارد که «مقاله من تصمیمات پلنوم را ابداً مورد بحث قرار نمی دهد»؛ همان چیز عیناً در «نامه به رفقا» تکرار شده است.

هر کس که به خواندن مقاله رفیق مارتف تحت عنوان «در راه درست» رغبتی نشان دهد، خواهد دید که مقاله مستقیماً تصمیمات پلنوم را به بحث گرفته، مستقیماً با تصمیمات مربوط به ترکیب ارگان مرکزی مخالفت می ورزد و دفاع مفصلی از تئوری برابری گرایشها و از «بیطرفی» آنها می کند. دروغ شاخدار رفیق مارتف و تمامی هیأت تحریریه گولوس با این ادعا که این مقاله جدلی تصمیمات پلنوم را «مورد بحث قرار نداده» بدان می ماند که اینان دقیقاً تصمیمات حزب را به مسخره بگیرند.

اگر کسی ابهامی درباره فرق بین به بحث گذاشتن تصمیمات پلنوم و به اجرا درآوردن آگاهانه خط پلنوم در خود ارگان مرکزی دارد، ما چنین افرادی و خصوصاً منشویکها را دعوت می کنیم مقاله آموزنده رفیق پلخاتف را در شماره اخیر ارگان مرکزی و مقاله به همین اندازه آموزنده شماره ۱۱ دنونیک سوتسیال دمکراتا را به قلم همین نویسنده مطالعه کنند. منشویکی که قصد ندارد تصمیم حزب و وحدت حزب را به تمسخر گیرد، نمی تواند انکار کند که در دنونیک رفیق پلخاتف تصمیمات حزب را به بحث می گیرد، در حالیکه در مقاله «در دفاع از فعالیت زیرزمینی» او از خط حزبی دفاع می کند. چگونه کسی می تواند از فهم این تفاوت عاجز بماند، مگر در حالتی که هدف بدخواهانه ایجاد اخلاص در تصمیمات پلنوم را دنبال کند؟

لیکن اینکه رفیق مارتف و تمام هیأت تحریریه گولوس، با این ادعا که مقاله «در راه درست» تصمیمات پلنوم را به بحث نمی گیرد، دروغ شاخداری می گویند، تمام مطلب نیست. مقاله حاوی چیز خیلی بدتری هم هست. شالوده مقاله بر تئوری برابری حزب غیرعلنی، یعنی ح.ک.س.د.ر. از یک طرف و لگالیستهای [طرفداران کار علنی] که از حزب بریده اند اما مایلند به آنها سوسیال دمکرات گفته شود، از طرف دیگر می باشد. مقاله شالوده اش را بر تئوری جدائی بین این «دو بخش» پیشاهنگ طبقه کارگر، این «دو بخش سوسیال دمکراسی» گذاشته است که می باید با همان اصول «برابری و بیطرفی» که کلیه بخشهایی که از هم جدا شده اند، همیشه بر همان مبنا وحدت می کنند، متحد شوند!

کمبود جا به ما اجازه نمی دهد که نقل قول بیشتری در تأیید این توصیف نظریات مارتف بیاوریم. در صورت لزوم این کار در یک سلسله مقالات دیگر انجام خواهد شد، زیرا به سختی کسی می تواند جرأت کند که انکار نماید مارتف «تئوری برابری» را مطرح کرده است.

به هر حال، این نظریه تازه مغایرت کامل با تصمیمات پلنوم دارد؛ و از آن مهم تر، مسخره کردن صریح آنها است. مفهوم این تصمیمات که برای کلیه کسانی که آگاهانه تصمیمات پلنوم را اجرا می کنند روشن است، جلوگیری از انشعاب منشویکهای طرفدار حزب و بلشویکهای طرفدار حزب، انشعاب بین این دو فراقسیون قدیمی است و نه «انشعاب» بین کلیه لگالیستها بطور عام و ح.ک.س.د.ر. غیرعلنی ما. لگالیستهایی که از حزب بریده‌اند ابدأً به عنوان «بخشی از سوسیال دمکراسی» نزدیک به حزب یا هم‌تراز با آن، به حساب نمی آیند. بالعکس از آنها خواسته می شود به حزب بازگردند، با این شرط مسلم که دست از انحلال طلبی (یعنی کار علنی به هر قیمت) بکشند و به نقطه نظر حزبی، به «روش زندگی حزب» بازگردند.

نامه کمیته مرکزی درباره کنفرانس، این تفسیر رسمی مصوبات پلنوم که مطلقاً حزب را ملزم به انجام آن می کند، با وضوح تمام می گوید که این تنها سازمانهای غیرعلنی* هستند که باید قضاوت کنند آیا لگالیستها فی الواقع طرفدار حزب هستند یا نه، یعنی اینکه مخصوصاً «نظریه برابری» را رد می کند!

این نامه کمیته مرکزی با تصمیم ویژه پلنوم و توسط کمیته مخصوصی مرکب از رفقا: گریگوری (۳)، اینوکنتی (۴) و مارتف تهیه شده بود. این نامه را تمامی اعضای این کمیته متفقاً امضا کرده بودند. حال رفیق مارتف گویی تحت تأثیر شیطان تغییر روش داده و مقاله‌ای می نویسد که با نظریه کاملاً مخالفی آکنده شده است و زمانی که این مقاله بحث انگیز خوانده می شود او گلایه می کند، گویا می خواهد حزب را مسخره کند!

کاملاً روشن است که این نظریه برابری که در کلیه مقالات دیگر گولوس هم تند و تیزتر از مقاله مارتف ابراز شده، در واقع به آنجا می رسد که حزب را تابع انحلال طلبان سازد زیرا لگالیستی که خود را در برابر حزب غیرعلنی قرار داده و خود را هم‌تراز با آن می کند، چیزی بجز انحلال طلب نیست. «برابری» بین یک سوسیال دمکرات غیرعلنی که تحت پیگرد پلیس بوده و یک لگالیست [طرفدار کار علنی و قانونی] که بخاطر جدایی اش از حزب و قانونی شدن تحت حمایت است، در واقع «برابری» بین کارگر و سرمایه دار است.

تمام اینها چنان آشکار است و روش تحقیرآمیز گولوس در مورد تصمیم پلنوم و تبیین این تصمیم در نامه کمیته مرکزی چنان روشن است که باید مقاله مارتف را مقاله‌ای نامید که «راه درست» پیروزی انحلال طلبان بر حزب را نشان می دهد. منشویکهای طرفدار حزب از قبل متوجه این خطر شده‌اند. دلیل آن شماره ۱۱ دنونیک سوتسیال دمکراتا است که در آن پلخائف منشویک که تنها مصوبات پلنوم را خوانده و هنوز «نامه» کمیته مرکزی را ندیده بود، صریحاً اشاره می کند که در صورت «برخورد مسامحه کارانه» به متن مصوبه مربوط به لگالیستها که «آماده‌اند روابط سازمانی استواری با مراکز محلی حزب برقرار کنند»، «ممکن است انحلال طلبان بتوانند راه گریز مناسبی برای خود بیابند» (ص ۲۰).

آیا مشخص نیست که پلخائف گولوسیست‌ها را چقدر خوب می شناسد؟ او درست به همان راه گریز انحلال طلبان اشاره می کند که گولوس سوتسیال دمکراتا در شماره‌های ۱۹-۲۰ با همه

* رجوع کنید به شماره ۱۱ ارگان کمیته مرکزی ص ۱۱-۱۲: «تنها سازمانهای محلی می توانند تضمین کنند که این نمایندگی اضافی صرفاً به عناصر واقعاً (تأکید از نامه) طرفدار حزب گسترش یابد؛ قضاوت کارگران محلی ما نه فقط از روی گفتار این رهبران جنبش علنی بلکه از روی کردار آنها است، و از هیچ کوششی دریغ نمی ورزند تا تنها کسانی وارد حزب شوند که در حقیقت حتی اینک بخشی از آن هستند، که مایلند به تشکیلات حزبی ما بپیوندند برای اینکه واقعاً کار کنند، آنرا تقویت کنند، خود را وقف آن سازند و تابع حزب باشند.» الی آخر

توانش، تقریباً در کلیه مقالاتش از خط اول تا خط آخر «روی آن کار می کرده». آیا سزاوار نیست که ما آن را «صدای» انحلال طلبان بنامیم؟

از قطعه زیر، از «نامه به رفقا» می توانیم دریابیم که گولوسیست‌ها در دفاع از انحلال طلبی تا به کجا پیش رفته‌اند: ... «ارگان مرکزی ... باید هم اعتماد عناصر باقیمانده از سازمانهای زیرزمینی قدیمی را به دست آورد [سازمانهای زیرزمینی حزب هم به کمیته مرکزی و هم به ارگان مرکزی اعتماد کامل دارند؛ صحبت از «به دست آوردن» آن در اینجا مزخرف است] و هم اعتماد سازمانهای علنی جدید را که اینک مرکز اصلی [بفرمایید!] کار سوسیال دمکراتیک هستند». بنابراین لگالیستهایی که از حزب بریده‌اند مرکز اصلی هستند. این آنها نیستند که باید اعتماد حزب را به دست آورند، بطور واقعی طرفدار حزب شوند، به حزب بپیوندند، به اصول حزبی بازگردند، بلکه حزب در قالب ارگان مرکزی است که باید «اعتماد آنها را به دست آورد» - حتماً با همان دفاع مخفیانه از انحلال طلبی، با فراهم کردن راههای گریز برای انحلال طلبی، که ما در گولوس مشاهده می کنیم!!

تمام مقاله رفیق اف.دان: «مبارزه برای قانونی بودن» آکنده از روح انحلال طلبی بوده و تا حد رفرمیسم کامل، سقوط می کند. با گفتن اینکه «مبارزه برای قانونی بودن» «یکی از وظایف انقلابی اصلی» و «پرچم» است و غیره، رفیق دان نه از نقطه نظر سوسیال دمکراتیک، که از نقطه نظر کادتی دفاع می کند. رفیق دان اعلام می دارد: «همبستگی غیرعلنی بمثابة سلاح لازم در مبارزه برای قانونی بودن». این روح کادتی است. برای کادتها حزب غیرعلنی است، لیکن غیرعلنی بودن آنها صرفاً «سلاح لازم در مبارزه برای قانونی بودن است». برای سوسیال دمکراتها همبستگی علنی در حال حاضر یکی از سلاحهای لازم حزب غیرعلنی است.

«تنها در پرتو این [مبارزه برای قانونی بودن] و به نام این است که در حال حاضر پرولتاریا می تواند دست به مبارزه‌ای بزند ... که هدف خود را ... سرنگونی حکومت مطلقه قرار داده است ...».

این استدلال هم باید مجدداً وارونه شود تا به صورت استدلال سوسیال دمکراتیک درآید. تنها در پرتو مبارزه برای سرنگونی حکومت مطلقه، تنها به نام این مبارزه، کار سوسیال دمکراتیک در سازمانهای قانونی واقعاً ممکن است. تنها به نام مبارزه برای خواستهای انقلابی تخفیف ناپذیر پرولتاریا، تنها در پرده برنامه و تاکتیکهای مارکسیسم انقلابی است که سوسیال دمکراتها می توانند از کلیه امکانات قانونی استفاده واقعاً موفقی بکنند، می توانند و لازم است که با عزم راسخ از این امکانات دفاع کرده و آنها را به استحکاماتی برای کار حزبی بدل کنند.

اما مطلب فقط این نیست. گولوسیست‌ها در تضاد کامل با تصمیمات پلنوم عمل می کنند، زمانی که در نامه و در روزنامه شان با قصد تحریک برای ادامه انتشار گولوس علیرغم تصمیمات کمیته مرکزی، پیش می آیند. ما نمی خواهیم در اینجا سفسطه چرند و رقت انگیزی را که برای توجیه نقض یک دستور حزبی می آورند، مورد بررسی قرار دهیم. ما ترجیح می دهیم - حداقل در مقاله کوتاه فعلی - به اشاره به صدای منشویسم طرفدار حزب، به شماره ۱۱ دنونیک قناعت کنیم. رفیق پلخانف این راه گریز انحلال طلبان را هم پیش بینی کرده و رک و راست، ساده و صریح چیزی گفت که هیچ سوسیال دمکرات صادقی نمی تواند در آن شک کند. او در ص ۱۸ می نویسد: «تحریک علیه تعطیل گولوس، تحریک علیه لغو فراكسیون، به معنی تحریک به هیچ شمردن نتیجه حاصله اصلی گردهم آیی عمومی کمیته مرکزی است». گولوس سوتسیال دمکراتا برای منشویکهای جریان یاد شده حاوی چه چیز است؟ این، مرکز واقعی فراكسیونی - و به علاوه غیرمسئول - آنها است.

دقیقاً همین است! هیچ شمردن وحدت: چیزی که نظر گولوس شماره ۱۹-۲۰ و بیانیه چهار سردبیر گولوس علیه تصمیمات پلنوم به آن می رسند. پس از پلنوم وحدت، آنها نسبت به سابق، به دفاع آشکارتر و گستاخانه تری از انحلال طلبی برخاستند.

وقتی که آنها در بیانیه شان به منشویکها می گویند که نامه دفتر کمیته مرکزی خارج به گروهها(۵) که خواهان ایجاد وحدت واقعی است، برخلاف آراء منشویکها و اعضای بوندیست دفتر خارج تهیه شده است، همگان متوجه می شوند که ما با یک درخواست نیمه پوشیده دعوت به عدم رعایت این نامه و برای گسستن وحدت در خارج مواجه هستیم.

بگذار منشویکهای طرفدار حزب که گولوسیستها را محکوم می کنند، از محکوم سازی به عمل برسند، اگر می خواهند به هر قیمت وحدت حزب را حفظ کنند. این وحدت اینک به منشویکهای طرفدار حزب، به آمادگی و توان آنها برای دست زدن به یک نبرد آشکار علیه «مرکزی حقیقی» انحلال طلبان گولوسیست هم در خارجه و هم در روسیه بستگی دارد.

این مرکز روسی، م.م. روسی (مرکز منشویکی) به وضوح در گولوس شماره ۱۹-۲۰ همراه با «نامه سرگشاده»(۶) پدیدار می شود، که در آنجا پلخانف را به عنوان «منحل کننده عقاید منشویسم» معرفی می کند. کناره گیری منشویکها از حزب با «پدیده جهان گستر فساد واحدهای حزبی»!! توضیح - درست تر آن است که گفته شود توجیه - می شود. کسانی که کناره می گیرند - بیانیه م.م. این را به ما می گوید - «به دروغ انحلال طلب خوانده می شوند»(ص ۲۴ گولوس).

ما از هر سوسیال دمکراتی که کوچکترین بویی از انصاف برده باشد، به ویژه از سوسیال دمکراتهای طبقه کارگر قطع نظر از گرایشهای آنها می پرسیم که آیا انتشار چنین بیانیه‌ای توسط م.م. در فردای پلنوم، تلاش برای وحدت را به هیچ می شمارد یا خیر؟

ما وظیفه خود می دانیم اسامی امضا کنندگان این سند مشهور را - که مطمئنیم نامشان همراه با نام هراستراتوس* به بدی یاد خواهد شد - به اطلاع سرتاسر حزب برسانیم: ۱- اوگوستوفسکی، ۲- انتون، ۳- وادیم، ۴- وپترووا، ۵- گنورگی، ۶- گنورگ، ۷- یوگ.هاز، ۸- کرامولنیکوف، ۹- دی. کولتسوف، ۱۰- نات.میخائیلوا، ۱۱- رومان، ۱۲- رومول، ۱۳- سولومونوف، ۱۴- چروانین(صد البته!)، ۱۵- یوری، ۱۶- ی.پ. ی.

هیأت تحریریه گولوس می گوید «این امضا کنندگان از فعالان قدیمی حزب هستند که کاملاً برای هیأت تحریریه شناخته شده‌اند، بعضی از آنها دارای مسئولیتهایی در حزب بوده‌اند».

ما پاسخ می دهیم، همه کارگران سوسیال دمکرات آگاه اسامی فوق را به بدی یاد خواهند کرد زمانی که گولوس س.د. شماره ۱۹-۲۰ را بخوانند، زمانی که از تصمیمات پلنوم باخبر شوند و زمانی که از واقعیت زیر اطلاع یابند:

دفتر کمیته مرکزی روسیه اخیراً نامه‌ای رسمی به C.C.B.A. (ارگان اجرایی کمیته مرکزی در خارج) فرستاده است. چکیده مطلب این نامه، چنین است:

«... ما به رفقا میخائیل(۷)، رومان و یوری [این اسامی را در بالا مورد تأکید قرار دادیم] پیشنهاد کردیم که از کار باز نیاستند، ولی آنها در پاسخ گفتند که نه فقط تصمیمات پلنوم از نظر آنها مضر است بلکه آنها وجود کمیته مرکزی را هم زیانمند می دانند. بر این مبنا، حتی از حضور در جلسه برگماری (کنویناسیون) نیز خودداری کردند...» .

* هراستراتوس (۳۵۶ ق.م.)، کسی که با آتش زدن معبد دیانا، نام خویش را به بدی مشهور ساخت - م.
** افزون بر اینها، ما به کلیه قسمتهای نامه‌های (دفتر کمیته مرکزی روسیه و یکی از اعضای کمیته مرکزی که در روسیه کار می کند(۸)) مربوط به احضار کمیته مرکزی در روسیه، استناد می کنیم: «... ما از رفیق مارتف و اعضای منشویک کمیته مرکزی می خواهیم که فوراً اسامی و آدرس رفقای را که برای برگماری

(اجازه دهید ما به سهم خود مطلب را روشن کنیم: رؤسای مرکز منشویکی نه فقط از حمایت از کمیته مرکزی سر باز زدند، بلکه از حضور برای برگماری منشویکهای دیگر، برگماری کارگران منشویک هم سر باز زدند، با اینکه به خوبی مطلع بودند که امتناع از حضور برای برگماری (کنوپتاسیون) جلوی کار کمیته مرکزی را خواهد گرفت، جلوی تشکیل آنرا خواهد گرفت و کمیته مرکزی را مجبور می‌سازد که شروع کار خود را به عنوان کمیته مرکزی، شاید برای ماهها به تعویق اندازد).

بنابراین همان کسانی که به کمک و اجازه آکسلرد، دان، مارتف و مارتینف در مطبوعات اعلام می‌کنند که پلخاتف «آنها را به دروغ انحلال طلب می‌نامد» مستقیماً وجود کمیته مرکزی را نقض کرده و آن را مضر اعلام می‌کنند. همان کسانی که در مطبوعات غیرعلنی (از طریق گولوس) و در مطبوعات علنی (از طریق لیبرالها) درباره «پدیده جهان گستر فساد واحدهای حزبی» داد سخن می‌دهند، خودشان کوششهایی را که برای نظم بخشی، احیاء و ادامه کار واحدهای حزبی می‌شود، حتی واحدی همچون کمیته مرکزی را مختل کرده‌اند.

بگذار همه سوسیال دمکراتها بدانند که بیانیۀ رفقا آکسلرد، دان، مارتف و مارتینف، زمانی که از «رهبران جنبش علنی که جایگاه پیشروی پرولتاریای رزمنده را اشغال کرده‌اند» صحبت می‌کند، به چه کسانی اشاره دارد. بگذار همه سوسیال دمکراتها اینک بدانند که هیأت تحریریه گولوس خطاب به چه کسی است که می‌نویسد: «ما باید از رفقا [از نوع میخائیل، رومان و یوری] به خاطر شکستن دگم رسمی که عملاً تشکیلات حزبی را به احتضار جبری محکوم کرده و بخاطر کوشش برای اشغال مواضعی که به واسطه این گسستن به روی ایشان [میخائیل، رومان، یوری و امثالهم] باز شده، قدردانی کنیم.»

ما خطاب به کلیه سازمانها و گروههای حزبی می‌پرسیم که: آیا قصد دارید این به مسخره گرفتن سوسیال دمکراسی را تحمل کنید؟ آیا اینک روا است که ناظر منفعل آنچه در شرف وقوع است بمانید یا باید به نبرد قاطع علیه جریانی که حیات حزب را به مخاطره انداخته، برخیزید؟

ما از سوسیال دمکراتهای روسیه می‌پرسیم: آیا هنوز درباره مفهوم عملی و واقعی سیاسی «نظریه برابری» گرایشات، برابری طرفداران کار علنی و حزب غیرعلنی، نظریه «نبرد برای علنی بودن» و غیره دچار شک هستید؟ این نظریه‌ها، این استدلالات، این راههای گریز، آن نقاب لفظی است که دشمنان سوسیال دمکراسی از قبیل میخائیل، رومان و یوری، و همدستان سیاسی آنها از قبیل شانزده منشویک هراستراتوس و رهبران ایدئولوژیک از قبیل فضایی که «صدای انحلال طلبان» را هدایت می‌کنند، در پشت آن مخفی شده‌اند.

و بنابراین شماره ۱۹-۲۰ گولوس سوتسیال دمکراتا و بیانیۀ انشعاب چهار سردبیر گولوس «به رفقا»، تبلیغ مستقیم است برای:

پیشنهاد می‌کنند، به ما معرفی کنند (منشویکهای سن پترزبورگ از اینکار سر باز زده‌اند) ... «در حال حاضر فراخواندن هیأت روسی غیرممکن است؛ برگماری را عملاً هیچ کس نپذیرفته است، فعلاً فقط یک بلشویک موافقت کرده است آن هم بطور مشروط. منشویکها (میخائیل، رومان و یوری) کلاً سر باز زده‌اند و فعالیت کمیته مرکزی را مضر دانسته‌اند. به عقیده میخائیل و دیگران مصوبات پلنوم هم زیانمند هستند. به گفته آنها، مداخله کمیته مرکزی در فرآیند خودبخودی گروه بندی نیروهای سوسیال دمکراتیک در تشکیلات علنی که اینک صورت می‌گیرد، مانند بیرون کشیدن جنین از رحم مادر پس از دو ماه حاملگی است. ما از شما می‌خواهیم فوراً رفقایی که می‌توانیم پیشنهاد انتخاب شدن را به آنها بکنیم معرفی کنید. همچنین انتشار نحوه برخورد رفقا به این رفتار میخائیل و دیگران نیز مطلوب است.»

یک ارگان فراکسیونی علیه وحدت،
علیه وحدت در خارجه،
دفاع از انحلال طلبی آشکار،
دفاع از مخالفین مستقیم وجود کمیته مرکزی،

بر علیه حزب!

توطئه علیه حزب برملا شده است. باشد که همه کسانی که حیات ح.ک.س.د.ر. برایشان ارزشمند است به کمک حزب بشتابند!

سوتسیال دمکرات شماره ۱۲
نوشته شده در ۱۱ (۲۴) مارس ۱۹۱۰
منتشر شده بین ۱۲-۱۶ (۲۵-۲۹) مارس ۱۹۱۰
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۶

توضیحات

۱- جزوهای با عنوان «نامه به رفقا» که در پاریس از طرف هیأت تحریریه گولوس سوتسیال دمکراتا، در آخر مارس ۱۹۱۰ منتشر شد. منظور از این جزوه، توجیه ادامه حیات ارگان فراکسیونی انحلال طلبان منشویک علیرغم قرار جلسه کمیته مرکزی در ژانویه بود.

۲- دیسکوسیونی لیستوک (بولتن بحث): ضمیمه سوتسیال دمکرات، ارگان مرکزی ح.ک.س.د.ر. که از مارس ۱۹۱۰ تا آوریل ۱۹۱۱ با قرار جلسه ژانویه کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. انتشار یافت. سه شماره از آن منتشر شد.

۳- Grigory - گ.ی. زینوویف.

۴- Innokenty - ای.اف. دوبروینسکی.

۵- منظور لنین نامه دفتر کمیته مرکزی خارج ح.ک.س.د.ر. است که عنوان «خطاب به همه رفقای خارج» را داشت و به صورت جزوهای در ۳ (۱۶) مارس ۱۹۱۰ منتشر شد. این نامه از تمام گروههای سوسیال دمکرات خارج خواست که به قرارهای جلسه ژانویه کمیته مرکزی تن در دهند و صفوف حزب را فشرده تر سازند.

دفتر کمیته مرکزی خارج (د.ک.م.خ.) توسط جلسه کمیته مرکزی در اوت ۱۹۰۸ به وجود آمد. این دفتر می بایست نماینده حزب در خارج بوده و نسبت به دفتر کمیته مرکزی در روسیه تابع و مسئول باشد. وظایف آن عبارت بود از: حفظ تماس منظم با اعضای کمیته مرکزی که در خارج زندگی می کردند؛ راهنمایی و نظارت بر فعالیتهای گروههای حمایت کننده از ح.ک.س.د.ر. در خارج؛ وصول وجوهات پرداختی به صندوق مالی کمیته مرکزی توسط سازمانهای خارج. به زودی پس از جلسه ژانویه، د.ک.م.خ. دربر گیرنده اکثریت اعضای انحلال طلب و مرکز تجمع نیروهای ضد حزب شد. تاکتیکهای انحلال طلبانه د.ک.م.خ. بلشویکهای لنینیست را وادار کرد که در مه ۱۹۱۱ نمایندگانشان را از این دفتر بیرون بکشند. کمی بعد سوسیال دمکراتهای لتونی و لهستانی نیز نمایندگانشان را از این دفتر فراخواندند. در ژانویه ۱۹۱۲ د.ک.م.خ. خود را منحل ساخت.

- ۶- «نامه سرگشاده» ۱۶ تن انحلال طلب منشویک، سندی حاوی نظریات انحلال طلبانه. نامه پاسخی بود به اظهارات پلخاتف علیه انحلال طلبان و رهبر آنها، پوترسف که در شماره ۹ دنونیک سوتسیال دمکراتا چاپ شده بود.
- ۷- Mikhail – ای.ا. ایزوف – انحلال طلب منشویک.
- ۸- «یکی از اعضای کمیته مرکزی که در روسیه کار می کند» – و.پ. نوگین.

یادداشت‌های یک مبلغ سیاسی (گزیده)

«بحران وحدت» در حزب ما

با خواندن این عنوان، برخی از خوانندگان شاید به سختی آنچه را دیده‌اند باور کنند. «خوب، این هم آخرش! تاکنون در حزبمان بحران کم داشته‌ایم که ناگهان یک بحران جدید از راه رسید، بحران وحدت!».

عبارتی را که چنین غریب می نماید من از لیکنشت وام گرفته‌ام. او این عبارت را در ۱۸۷۵ در نامه‌ای (به تاریخ ۲۱ آوریل) به انگلس بکار برده تا از اتحاد پیروان لاسال و ایزناخیستها (۱) گزارشی به دست دهد. مارکس و انگلس در آن زمان فکر می کردند که این اتحاد به نتیجه مثبتی نمی رسد. لیکنشت ترس آنها را از بین برد و ادعا کرد که حزب سوسیال دمکرات آلمان که از همه نوع بحرانها با موفقیت بیرون آمده است، از «بحران وحدت» هم خواهد گذشت (رجوع کنید به گوستاومایر، یوهان باپتیست فن شوایتزر و سوسیال دمکراسی، ینا، ۱۹۰۹، ص ۴۲۴).

در هر صورت، شکی نیست که حزب ما، حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه هم از بحران وحدت خویش، پیروز بیرون خواهد آمد. حزب اینک در حال عبور از چنین بحرانی است و این موضوع بر هر کس که با قرارهای جلسه عمومی کمیته مرکزی و با وقایع پس از آن آشنا باشد، روشن است. اگر از روی مصوبات پلنوم قضاوت شود، چه بسا اتحاد کامل و حاصل به نظر رسد. اما اگر از روی آنچه اینک در آغاز مه ۱۹۱۰ در حال تکوین است قضاوت شود؛ اگر از روی مبارزه قاطعانه ارگان مرکزی علیه گولوس سوتسیال دمکراتا که توسط انحلال طلبان منتشر می شود؛ از روی مباحثه‌ای که بین پلخاتف و دیگر منشویکهای طرفدار حزب از سوی و گولوسیستها از سوی دیگر، مشتعل شده است یا از روی حملات به شدت توهین آمیز گروه وپریود به ارگان مرکزی (رجوع کنید به جزوه اخیر گروه به نام «به رفقای بلشویک») قضاوت شود؛ آنگاه تمام وحدت در چشم یک بیگانه، به آسانی بدل به خیال صرف می شود. دشمنان آشکار حزب به وجد آمده‌اند! وپریودیستها، این هواداران و پنهان کنندگان اتروویسم، به شکل زنده‌ای شادمانی می کنند. از آن تلخ تر، رفتار زشت رهبران انحلال طلبان، آکسلرد، مارتینف، مارتف، پوترسف و دیگران در «ضمیمه لازم بر دنونیک پلخاتف» است. «آشتی طلبان» حیرت زده، غرولند کنان جملات بی فایده‌ای به هم می بافند (نگاه کنید به قطعنامه تصویب شده در ۱۷ آوریل ۱۹۱۰، توسط باشگاه سوسیال دمکراتیک حزبی وین که در نقطه نظر تروتسکی شریک است).

اما مهم ترین و اساسی ترین پرسش در باب اینکه به چه دلیل وحدت حزب ما به این طریق و نه به طریق دیگری صورت می گیرد، چرا (ظاهراً) وحدت کامل در پلنوم اینک با (ظاهراً) تفرقه کامل عوض شده و همینطور این مسئله که رشد آتی حزب از نظر «رابطه نیروها» در

درون و بیرون حزب ما در جهتی باید سیر کند - اینها همه مسائل اساسی هستند که هنوز نه از سوی انحلال طلبان (گروه گولوس) و نه از سوی اتزوویستها (گروه وپریود) و نه از جانب آشتی طلبان (تروتسکی و «وینی‌ها») پاسخی به آن داده نشده است. فحاشی و عبارت پردازی، پاسخ به حساب نمی آید.

۱- دو نظر درباره وحدت

انحلال طلبان و اتزوویستها با هم رأیی رقت انگیزی، از بالا و پایین به بلشویکها دشنام می دهند (انحلال طلبان به پلخاتف هم حمله می کنند). بلشویکها مقصردند، مرکز بلشویکی مقصر است، «عادات فردگرایانه لنین و پلخاتف» (ص ۱۵ «ضمیمه لازم») و همینطور «گروه غیرمسئول» «اعضای پیشین مرکز بلشویکی» مقصردند (رجوع کنید به جزوه گروه وپریود). از این جنبه انحلال طلبان و اتزوویستها بطور کلی یکی هستند؛ بلوک آنها علیه بلشویسم ارتدکس (بلوکی که بیش از یک بار ماهیت مبارزه در پلنوم را مشخص کرد و من بطور جداگانه در پایین به آن می پردازم) واقعیت انکارناپذیری است؛ نمایندگان دو گرایش افراطی، هر کدام به یک اندازه به عقاید بورژوازی ابراز تبعیت کرده، هر کدام به یک اندازه ضد حزب و کلا در خط مشی درون حزبی، در مبارزه‌اشان علیه بلشویکها و در اعلام «بلشویکی بودن» ارگان مرکزی، یکی هستند. اما سخت ترین دشنامهای آکسلرد و الکسینسکی تنها عجز کامل آنها در درک مفهوم و اهمیت وحدت حزبی را به نمایش می گذارد. قطعنامه تروتسکی (وینی) که تنها به ظاهر با «پرگوئیهای» آکسلرد و الکسینسکی فرق دارد، بسیار «محتاطانه» طرح شده و مدعی است که دارای انصافی «مافوق فراکسیونی» است. اما مفهوم آن چیست؟ تقصیر همه چیز به گردن «رهبران بلشویک» است - این مشابه همان «فلسفه تاریخ» آکسلرد و الکسینسکی است.

در همان پاراگراف اول، قطعنامه وین ابراز می دارد: «... نمایندگان کلیه جریانات و فراکسیونها ... به واسطه تصمیمشان [در پلنوم] آگاهانه و عامدانه مسئولیت انجام مصوبات را در شرایط کنونی، در همکاری با اشخاص، گروهها و نهادهای معین، تقبل کردند». این به مفهوم استناد به «تعارضات ارگان مرکزی» است. چه کسی در ارگان مرکزی مسئول انجام مصوبات پلنوم است؟ بدیهی است که اکثریت ارگان مرکزی، یعنی بلشویکها و لهستانیها؛ آنها هستند که مسئول پیشبرد مصوبات پلنوم هستند، «در همکاری با اشخاص معین» یعنی با گولوسیستها و وپریودیستها.

مصوبه اصلی پلنوم در آن قسمت که به «دردناک» ترین مسائل حزب ما می پردازد، به مسائلی که تا قبل از پلنوم بحث انگیزترین مسائل بودند و بایستی پس از پلنوم کمترین بحث را به وجود می آوردند، چه می گوید؟

مصوبه می گوید که نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا خود را از طرفی در نفی حزب سوسیال دمکرات غیرعلنی و تحقیر نقش و اهمیت آن بیان می کند و از طرف دیگر در نفی کار سوسیال دمکراتیک در دوما و همینطور نفی استفاده از امکانات کار علنی، و عدم درک اهمیت هر دوی اینها و جز آن.

حال، معنای این قطعنامه چیست؟ آیا به آن معنی است که گولوسیستها باید صادقانه و قاطعانه به نفی حزب غیرعلنی و تحقیر آن خاتمه دهند؛ که باید قبول کنند این انحرافی است که آنها باید با روحیه متخاصم نسبت به این انحراف، خود را از آن رهایی دهند و به کار مثبت بپردازند؛ که وپریودیستها باید صادقانه و قاطعانه به نفی کار در دوما و امکانات کار علنی

خاتمه دهند؛ که اکثریت ارگان مرکزی باید به هر طریق «همکاری» با گولوسیستها و پریودیستها را به شرطی بپذیرد که آنها صادقانه، قاطعانه و پیگیر «انحرافات» را که بطور مفصل در مصوبه پلنوم توصیف شده، طرد کنند؟

یا اینکه، معنی قطعنامه این است که اکثریت ارگان مرکزی برای اجرای مصوبات (برای فائق آمدن بر انحرافات اتروویستی و انحلال طلبانه) مسئول است که «با گولوسیستهای معینی همکاری کند»؛ که مانند قبل و حتی سرسختانه به دفاع از انحلال طلبی ادامه می دهند و یا با پریودیستهایی که مانند قبل و حتی سرسختانه تر مدعی بر حق بودن اتروویسم، التیماتومیسم و جز آن هستند؟

تنها باید انسان ببیند که چقدر عبارات فصیح قطعنامه تروتسکی توخالی است. ببیند که چگونه در واقعیت در خدمت دفاع از همان موضع آکسلرد و شرکاء و الکسینسکی و شرکاء است. تروتسکی در همان کلمات اولیه قطعنامه اش روح بدترین نوع آشتی طلبی را نشان می دهد، «آشتی طلبی» در میان گیومه، آشتی ای سکتاریستی و عامیانه که با «اشخاص معین» کار دارد، نه با خط معین؛ روحیه معین؛ محتوای ایدئولوژیک و سیاسی معین کار حزبی.

اختلاف عظیم بین طرفداری از حزب - که عبارت است از پاکسازی حزب از انحلال طلبی و اتروویسم و «آشتی» تروتسکی و شرکاء که فعلاً صادقانه ترین خدمت را به انحلال طلبان و اتروویستها می کند در همینجا است، و به همین علت هم هر چه خود را زیرکانه تر، هنرمندانه تر و با بلاغت بیشتری در خطابه های به ظاهر طرفداری از حزب، به ظاهر ضد فراکسیون می پوشاند، خطرناک تر می شود.

در واقع وظیفه حزبی که به عهده ما است، کدام است؟ آیا با «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» سر و کار داریم و باید قطع نظر از خط، محتوای کار و نحوه برخورد آنها به انحلال طلبی و اتروویسم «آشتی» صورت گیرد؟ یا اینکه یک خط حزبی، یک جهت و محتوای سیاسی و مسلکی برای کل کارمان به ما داده شده است - وظیفه پاکسازی انحلال طلبی و اتروویسم - وظیفه ای که باید قطع نظر از «اشخاص، گروهها و نهادها» علیرغم مخالفت «اشخاص، گروهها و نهادها»یی که با آن خط توافق ندارند یا انجامش نمی دهند، صورت گیرد؟

درباره معنی و شرایط دست یافتن به هر گونه وحدت حزبی، دو نظر می تواند وجود داشته باشد. درک تفاوت بین این دو نظر فوق العاده مهم است، زیرا در طول تکوین «بحران حزبی» نظریات دچار پیچیدگی و اغتشاش شده و تا زمانی که خط قاطعی بین آنها نکشیده ایم، جهت یابی غیرممکن است.

یک نظر در باب وحدت، «آشتی» «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» را برجسته می کند. همسان شدن نظریات آنها درباره کار حزبی، شیوه مربوط به آن کار، مسئله ثانوی است. باید درباره اختلاف نظر ساکت ماند و علل آن، اهمیت و شرایط عینی آن را روشن ساخت. موضوع اصلی، «آشتی» اشخاص و گروهها است. اگر آنها بر سر یک خط مشترک توافق ندارند پس باید آن خط چنان تفسیر شود تا برای همه قابل قبول گردد. زندگی کن و بگذار زندگی کنند. این «آشتی» ای عامیانه است که جبراً منجر به دیپلماسی سکتاریستی می شود. توجه اصلی چنین «آشتی» ای معطوف به «بند آوردن» سرچشمه مخالفت، مسکوت گذاردن آنها به هر قیمت، «سازگاری» با «تضادها»، و بیطرف کردن گرایشهای متضاد است. در اوضاعی که حزب غیرعلنی نیازمند پایگاه عملیاتی در خارج است، این دیپلماسی سکتاریستی درها را بر روی «اشخاص، گروهها و نهادها»یی می کشاید که نقش «دلال درست کار» را در همه گونه تلاشهای «آشتی جویانه» و «بیطرف سازی» بازی می کنند.

در اینجا آنچه را که مارتف در گولوس ۱۹-۲۰، از یکی از این تلاشها در پلنوم گزارش می کند می آوریم:

«منشویکها، پراودیستها و بوندیستها ترکیبی برای ارگان مرکزی پیشنهاد کردند که «خنثی کردن» دو جریان مخالف در مرام حزبی را تضمین نماید و به هیچ یک از آنها اکثریت قاطع را ندهد، به این ترتیب ارگان حزبی را مجبور کند در رابطه با هر مسئله ضروری راه حل پیدا کند، که به معنی راهی است که می تواند اکثریت کارگران حزبی را متحد کند.»

همانطوری که می دانید پیشنهاد منشویکها تصویب نشد. تروتسکی که خود را به عنوان کاندیدای ارگان مرکزی با صلاحیت خنثی کنندگی، جلو انداخته بود شکست خورد. نامزدی یک بوندیست برای همان مقام (منشویکها در نطقهایشان چنین کاندیدایی را پیشنهاد کرده بودند) حتی به رأی گذاشته نشد.

چنین است نقش واقعی آن «آشتی دهندگان» به معنی بد کلمه، که قطعنامه وین را نوشتند و نظراتشان در مقاله یونوف در شماره ۴ اوتکلیکی بوندا، که اخیراً به دست من رسیده، بیان شده است. منشویکها جرأت نکردند پیشنهاد یک ارگان مرکزی با اکثریت جریان خودشان را بدهند، اگر چه همانطور که از استدلال فوق الذکر مارتف برمی آید آنها وجود دو جریان مخالف در حزب را تصدیق کردند. منشویکها حتی فکر دادن پیشنهاد برای یک ارگان مرکزی با اکثریت جریان خودشان را هم نکردند. آنها حتی نکوشیدند در مورد یک ارگان مرکزی با هر گونه گرایش مشخصی پافشاری کنند (در اجلاسیه عمومی، غیبت هر گونه گرایش در بین منشویکها چنان آشکار بود که تنها از آنها خواسته شد و انتظار می رفت که بطور صادقانه و پیگیر انحلال طلبی را تقبیح کنند). منشویکها سعی کردند «بی طرفی» ارگان مرکزی را تأمین کنند و یک بوندیست یا تروتسکی را به عنوان خنثی کننده پیشنهاد کردند. بوندیست یا تروتسکی نقش یک دلال ازدواج را باید بازی می کرد که «در زناشویی»، «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» را قطع نظر از اینکه یکی از طرفین دست از انحلال طلبی برداشته باشد یا نه «متحد کند».

این جایگاه دلال ازدواج، «شالوده مسلکی» مصالحه تروتسکی و یونوف را تشکیل می دهد. وقتی که آنها از ناتوانی دست یافتن به وحدت می نالند و شکایت سر می دهند، آن را باید به حساب نمک قضیه گذاشت! باید آن را چنین معنی کرد که دلالی ازدواج شکست خورده است. «شکست» آمال و آرزوهای وحدت که توسط تروتسکی و یونوف پرورده شده بود، امید به وحدت با «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» قطع نظر از نگرش آنها نسبت به انحلال طلبی، تنها به معنی شکست دلالات ازدواج، نادرستی، بیچارگی و بدبختی نقطه نظر دلال مآب است، اما ابداً به معنی شکست وحدت حزبی نیست.

نقطه نظر دیگری در مورد این وحدت وجود دارد؛ مدتها قبل تعدادی عوامل عمیق و عینی، مستقل از ترکیب خاص «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» (ارائه شده به پلنوم و در پلنوم) شروع به فراهم کردن تغییراتی در دو فراکسیون اصلی و قدیمی سوسیال دمکراسی روسیه کردند - که گاهی اوقات نامطلوب و حتی نامفهوم برای بعضی از «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» بود - که شالوده ایدئولوژیک و سازمانی وحدت را فراهم می آورد. این شرایط عینی، ریشه در اوضاع ویژه دوران کنونی تکامل بورژوازی در روسیه دارد، دوران ضدانقلاب بورژوایی و تلاشهای حکومت مطلقه برای تجدید سازمان خود بر مبنای الگوی یک سلطنت بورژوایی. این شرایط عینی، همزمان تغییراتی را که بطور لاینفک به هم وابسته بوده در خصلت جنبش طبقه کارگر، در ترکیب، نوع و خصوصیات پیشاهنگ سوسیال دمکرات و همینطور تغییراتی در وظایف سیاسی و ایدئولوژیک جنبش سوسیال دمکراتیک به وجود می

آورند. از این رو نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا که موجد انحلال طلبی (= نیمه لیبرالیسم، که مایل است خود را بخشی از سوسیال دمکراسی به حساب آورد) و اتزوویسم (= نیمه آنارشیسم، که آن هم مایل است خود را بخشی از سوسیال دمکراسی به حساب آورد) است، تصادفی، نقشه شیطانی، حماقت یا اشتباه پاره‌ای افراد نبوده، بلکه نتیجه اجتناب ناپذیر عملکرد این علل عینی و روبنای کل جنبش کارگری کنونی روسیه است که از «زیربنا» جدا نیست. درک خطر، خصلت غیر سوسیال دمکراتیک و ضرر هر دوی این انحرافات برای جنبش کارگری، باعث نزدیکی عناصر فراکسیونهای مختلف بوده و راه وحدت حزبی را «علیرغم کلیه موانع» هموار می‌کند.

از این نقطه نظر، وحدت حزب می‌تواند علیرغم مشکلات، تزلزلها، نوسانات و بازگشت به عقب، به آرامی صورت گیرد، لیکن بایستی صورت گیرد. از این نقطه نظر فرآیند وحدت لزوماً در بین «اشخاص، گروهها و نهادهای معین» صورت نگرفته بلکه بدون توجه به اشخاص معین آنها را تابع می‌کند و آنهایی را که نیازهای تکامل عینی را نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند بفهمند طرد کرده، اشخاص تازه‌ای را که جزو آن اشخاص «معین» نیستند، به آن تغییرات مؤثر، ترمیمها و تجدید گروه بندیهای درون فراکسیونها، جریانات و تقسیم بندیهای قدیمی وابستگی ندارند، پیش کشیده و آنها را جذب می‌کند.

از این نقطه نظر، وحدت از بنیان ایدئولوژیکش جدا شدنی نیست و تنها می‌تواند بر مبنای نزدیکی ایدئولوژیک رشد کند؛ این وحدت با ظهور، تکامل و رشد انحرافات نظیر انحلال طلبی و اتزوویسم، نه از طریق ارتباط تصادفی بین گفته‌های جدلی ویژه این یا آن مشاجره ادبی، بلکه از طریق حلقه رابط درونی و پایداری که علت و معلول را پیوند می‌دهد، ارتباط دارد.

۲- «نبرد در دو جبهه» و غلبه بر انحرافات

اینها دو نظریه از بنیاد متفاوت و از ریشه مجزا درباره ماهیت و مفهوم وحدت در حزب ما هستند.

مسئله این است، کدام یک از این نظرات شالوده مصوبه پلنوم را تشکیل می‌دهد؟ هر کس که مایل است در این مورد بیانیدشد، درخواهد یافت که نظریه دوم سازنده این شالوده است، اما در بعضی قسمتها، مصوبه به روشنی نشانه‌های «اصلاحات» جزئی، در پرتو نظریه اول را آشکار می‌سازد. لیکن این «اصلاحات» در حالی که مصوبه را بدتر می‌کند، اما به هیچ وجه شالوده و محتوی اصلی آن را که دقیقاً ملهم از نقطه نظر دوم است، درهم نمی‌ریزد.

به منظور نشان دادن اینکه «اصلاحات» دارای روح دیپلماسی فرقه‌ای، در واقع ماهیت اصلاحات جزئی را دارند، و اینکه آنها جوهر موضوع و اصل پایه‌ای مصوبه را تغییر نمی‌دهند، من به نکات و قسمتهای معین در مصوبه مربوط به اوضاع حزب که قبلاً در مطبوعات حزبی به آن برخورد شده، خواهم پرداخت. من از آخر شروع خواهم کرد.

پس از متهم کردن «رهبران فراکسیونهای قدیمی» به انجام هر کاری برای ممانعت از برقراری وحدت و همینطور رفتار آنچنانی در پلنوم که «هر اینچ زمین باید با داد و بیداد از آنها گرفته می‌شد» یونوف می‌نویسد:

«رفیق لنین نمی‌خواست از طریق «گسترش و تعمیق فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک» بر انحرافات خطرناک غلبه کند. او سخت کوشید نظریه «نبرد در دو جبهه» را در مرکز کلیه فعالیت‌های حزبی بگذارد. او حتی به لغو «حالت حفاظت تقویت شده» درون حزب فکر نکرد.» (ص ۲۲، ماده ۱).

در اینجا به بند «ب» از ماده ۴ مصوبه راجع به اوضاع حزب استناد شده است. پیش نویس این مصوبه را من خود به کمیته مرکزی تسلیم کردم و بند مورد بحث را خود پلنوم پس از اتمام کار کمیسیون، تغییر داد؛ این تغییر به پیشنهاد تروتسکی صورت گرفت که علیه آن، بدون موفقیت مبارزه کردم. در این بند من کلمات «نبرد در دو جبهه» را گرچه نه کاملاً به این شکل، ولی به هر حال عبارتی با همین مفهوم را گذاشته بودم. عبارت «غلبه به وسیله گسترش و تعمیق» با پیشنهاد تروتسکی وارد گردید. بسیار خوشحالم که رفیق یونوف با اشاره به مبارزه من علیه این پیشنهاد، فرصت مناسبی در اختیارم گذارد تا اعتقاد خویش را درباره مفهوم این «اصلاح» بیان کنم.

هیچ چیز در پلنوم بیشتر از عقیده «نبرد در دو جبهه» خشم و غضب - گاه خنده آوری - بر نیانگیخت. فقط ذکر این اعتقاد، وپریودیستها و منشویکها، هر دو را آتشی می کرد. این خشم را می توان بر مبنای تاریخی کاملاً توضیح داد، چه اینکه بلشویکها در واقع از اوت ۱۹۰۸ تا ژانویه ۱۹۱۰ دست به مبارزه‌ای در دو جبهه زدند - یعنی مبارزه‌ای علیه انحلال طلبان و اتزوویستها. این خشم خنده آور بود زیرا آنهایی که از دست بلشویکها عصبانی شدند، فقط گناهشان را ثابت کردند و نشان دادند که هنوز از محکوم کردن انحلال طلبی و اتزوویسم، دچار رنجش می شوند. وجدان گناهکار آرام ندارد.

پیشنهاد تروتسکی برای جانشین کردن «غلبه به وسیله گسترش و تعمیق» به جای نبرد در دو جبهه، با حمایت پرشور منشویکها و وپریودیستها روبرو شد.

و حالا یونوف و پراودا و نویسندگان قطعنامه وین و گولوس سوتسیال دمکراتا همگی از این «پیروزی» به وجد آمده‌اند. لیکن باید پرسید: آیا با پاک کردن عبارت مربوط به «نبرد در دو جبهه»، تصدیق نیاز به آن نبرد را هم محو کرده‌اند؟ ابداً، زیرا از آنجایی که «انحرافات»، «خطر» آنها و لزوم «تبیین» آن خطر مورد تصدیق قرار گرفته است و از آنجایی که تصدیق هم شده است که این انحرافات «بیان نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا» است، پس همه اینها در عمل به آن معنی است که نبرد در دو جبهه تأیید شده است! در یک عبارت، یک واژه «ناخوشایند» (ناخوشایند برای بعضی‌ها) تغییر یافت اما اصل مطلب دست نخورده باقی مانده بود! نتیجه تنها این شد که بخشی از یک بند بخاطر لفاظی، مغشوش، آبکی و بد شکل شد.

واقعاً این چیزی به جز لفاظی و تجاهل بیهوده نیست که پاراگراف مربوطه از غلبه به وسیله گسترش و تعمیق کار سخن می گوید. در اینجا اصلاً فکر روشنی وجود ندارد. مسلماً باید کار را در همه وقت، گسترش و تعمیق داد؛ سراسر ماده سوم مصوبه بطور مبسوطی به این مسئله می پردازد، پیش از آنکه به طرح «وظایف سیاسی و ایدئولوژیک» ویژه‌ای بپردازد که بطور مطلقاً یا همیشگی واجب نبوده، لیکن ناشی از شرایط دوران خاصی هستند. ماده ۴ تنها به این وظایف ویژه اختصاص یافته و در مقدمه هر سه نکته آن صریحاً بیان می شود که این وظایف ایدئولوژیک و سیاسی «به نوبه خود ارجحیت یافته‌اند». چه نتیجه‌ای به دست می آید؟ نتیجه مهم، مثل اینکه وظیفه گسترش و تعمیق کار هم به نوبه خود ارجحیت یافته! گویا «فرصت» تاریخی می توانست وجود داشته باشد که در آن این وظیفه موجود نباشد!

و به چه طریق می توان بر انحرافات از طریق گسترش و تعمیق کار سوسیال دمکراتیک غلبه کرد؟ در هر گونه گسترش و تعمیق کار ما، این مسئله که چگونه باید آنرا گسترش و تعمیق داد مسلماً بروز می کند؛ اگر انحلال طلبی و اتزوویسم تصادفی نبوده، بلکه جریاناتی اند که شرایط اجتماعی موجد آن است، پس آنها هم می توانند در هر گونه گسترش و تعمیق کار، خود را محق جلوه دهند. ممکن است کار را با روح انحلال طلبی گسترش و تعمیق داد - کاری که مثلاً ناشازاریا و وژروش دنیه(۲) هم اینک می کنند؛ همینطور که می توان با روح

اتزووایسم این کار را کرد. از طرف دیگر، غلبه بر انحرافات، «غلبه» به معنی واقعی کلمه به ناچار مقداری از نیروها، وقت و انرژی را از تعمیق و گسترش کار درست سوسیال دمکراتیک، منحرف می‌کند. برای نمونه، یونوف در همان صفحه از مقاله‌اش می‌نویسد:

«پلنوم تمام شد. شرکت کنندگان در آن راههای چندگانه خود را رفتند. کمیته مرکزی در سازماندهی کار خود می‌باید بر مشکلات فراوانی غلبه کند که از آن میان هدایت به اصطلاح [فقط «به اصطلاح» رفیق یونوف؟ نه واقعی و اصیل؟] انحلال طلبانی که رفیق مارتف مصرانه منکر وجود آنهاست کمتر مشکل نیست.»

در اینجا شما سندی - سندی کوچک اما گویا - پیش روی دارید که روشن می‌کند عبارات تروتسکی و یونوف چقدر توخالی هستند. غلبه بر فعالیت‌های انحلال طلبانه میخائیل، یوری و شرکاء نیرو و وقت کمیته مرکزی را از گسترش و تعمیق کار واقعاً سوسیال دمکراتیک، منحرف کرد. اگر بخاطر رفتار میخائیل، یوری و شرکاء نبود، اگر بخاطر انحلال طلبی آنانی که ما همچنان به اشتباه رفقای خود تلقی شان می‌کنیم نبود، گسترش و تعمیق کار سوسیال دمکراتیک موفق تر پیش می‌رفت، چرا که در آن موقع منازعات درونی، نیروهای حزب را منحرف نمی‌ساخت. بنابراین اگر گسترش و تعمیق کار سوسیال دمکراتیک را به معنی پیشبرد فوری تبلیغ، ترویج و مبارزه اقتصادی و جز آن - با روح واقعاً سوسیال دمکراتیک - بگیریم، پس نسبت به این کار، غلبه بر انحرافات سوسیال دمکراتها از سوسیال دمکراسی، اگر از «فعالیت مثبت» سخن گفته شود، یک عقبگرد منفی است و از این رو عبارت مربوط به غلبه بر انحرافات به وسیله گسترش و جز آن بی معنی است.

در حقیقت این عبارت، بیانگر اشتیاق مبهم و معصوم پارسایی است که آرزو می‌کند ای کاش نزاع درونی کمتری در بین سوسیال دمکراتها باشد! این عبارت بازتاب هیچ چیز بجز این آرزوی پارسایانه نیست؛ این آه به اصطلاح آشتی طلبان است: آه! کاش مبارزه کمتری با انحلال طلبی و اتزووایسم صورت می‌گرفت!

اهمیت سیاسی چنین «آه کشیدنی» صفر، کمتر از صفر است. اگر هستند کسانی در حزب که از «انکار مصرانه» وجود انحلال طلبان (و اتزووایستها) نفعی عایدشان می‌شود، از «آه کشیدن» «آشتی طلبان» برای پوشاندن شر و بدی هم منفعتی به دست خواهند آورد. این دقیقاً همان نفعی است که گولوس سوتسیال دمکراتا می‌برد. از اینجاست که قهرمانان چنین عبارات آکنده از حسن نیت و توخالی در مصوبات، فقط به اصطلاح «آشتی طلب» هستند. اینان در واقع شرکای جرم انحلال طلبان و اتزووایستها هستند، اینان در واقع کار سوسیال دمکراتیک را تعمیق نکرده، بلکه انحرافات از آنرا تقویت می‌کنند؛ آنها با پنهان داشتن موقتی بدی، آنرا تقویت کرده و از این رو شفای بیماری را مشکل تر می‌سازند.

به منظور ترسیم مفهوم این بیماری برای رفیق یونوف، قسمتی از مقاله رفیق یونوف را در شماره ۱ دیسکوسیونی لیستوک به او یادآوری می‌کنم. رفیق یونوف به درستی انحلال طلبی و اتزووایسم را با دمل بی ضرری مقایسه کرد که «همچنان که رشد می‌کند، مواد مضر گوناگونی را از سراسر اندام می‌کشد و از این رو کمک به بهبود آن اندام می‌کند».

دقیقاً نیز همینطور است. جریان تورم که «عناصر زیان آور» را از اندام بیرون می‌کشد منجر به بهبودی می‌شود. و آنچه مزاحم تصفیه اندام از چنین عناصری بشود، برای آن مضر است. بگذار رفیق یونوف، در این اندیشه مفید رفیق یونوف غور بنماید.

۳- شرایط وحدت و دیپلماسی فرقه‌ای

ادامه دهیم! سرمقاله گولوس در باب نتایج پلنوم ما را و می دارد تا به مسئله حذف کلمات انحلال طلبی و اتزوویسم از مصوبه، بپردازیم. این سرمقاله (در شماره ۱۹-۲۰، ص ۱۸) با جسارت غیرمعمول و بی سابقه (بجز در بین گولوسیستهای ما) اعلام می دارد که این اصطلاح «انحلال طلب» همانقدر کشدار است که یک تکه کش و «موجد همه گونه سوء تفاهم شده است» (کذا!!) و جز آن، و به این دلیل «کمیته مرکزی تصمیم گرفت این اصطلاح را از مصوبه حذف کند».

ما این شرح تصمیمات کمیته مرکزی را درباره حذف اصطلاح چه بنامیم زمانی که سردبیران گولوس نمی توانند ندانند که این خلاف حقیقت است؟ این سردبیران که دو تن از ایشان در پلنوم بودند و «داستان» حذف اصطلاح را می دانند چه حساب کردند؟ آیا واقعاً حسابشان این بود که افشاء نخواهند شد؟

اکثریت کمیسیونی که قطعنامه را تنظیم کرد، ابقاء این اصطلاح را تصویب نمود. از دو منشویک حاضر در کمیسیون، یکی (مارتف) به نفع حذف رأی داد. دیگری (که مکرراً متمایل به موضع پلخانف می شد) مخالف بود. در پلنوم بیانیه زیر از طرف کلیه ملی ها (۲ لهستانی + ۲ بوندیست + ۱ لتونیایی) و تروتسکی ارائه شد:

«با تصدیق اینکه ماهیتاً مطلوب می بود اصطلاح «انحلال طلبی» را به جریانی اطلاق کرد که همانطوری که در مصوبه آمده است باید با آن مبارزه شود، با این همه با احتساب اظهار رفقای منشویک که آنها هم مبارزه علیه این جریان را لازم می شمردند، اما استفاده از چنین اصطلاحی در مصوبه دارای روح فراکسیونی علیه آنها - منشویکها - است، ما به نفع از میان برداشتن تمامی موانع غیرلازم برای متحد شدن حزب، پیشنهاد می کنیم که این اصطلاح از مصوبه برداشته شود».

بنابراین، اکثریت کمیته مرکزی حزب و به علاوه کلیه عناصر غیرفراکسیونی کتباً اظهار می دارند که کلمه انحلال طلبی ماهیتاً صحیح بوده و علیه انحلال طلبی باید مبارزه شود ولی باز هم هیأت تحریریه گولوس می گوید که این اصطلاح حذف شد چون ماهیتاً مناسب نبود!!

اکثریت کمیته مرکزی و به علاوه کلیه عناصر غیرفراکسیونی کتباً اعلام می دارند که آنها با حذف اصطلاح موافقت و تسلیم پافشاری منشویکها شدند (درست تر آنکه، تسلیم یک اولتیماتوم، زیرا منشویکها اعلام کردند در غیر این صورت مصوبه به اتفاق آراء نخواهد بود) و این با در نظر گرفتن قول آنها برای «مبارزه با این جریان» صورت گرفت. با این وجود سردبیران گولوس می نویسند: مصوبه «پاسخ روشنی به مسئله به اصطلاح مبارزه علیه انحلال طلبی» داد (صفحه ۱۸ همانجا)!!

در پلنوم قول به اصلاح دادند و تقاضا کردند که: از «اصطلاحی که مستقیماً علیه ما است» استفاده نکنید، زیرا از حالا به بعد ما خودمان با این جریان مبارزه می کنیم - با این حال در اولین شماره گولوس پس از پلنوم، اعلام می کنند که مبارزه علیه انحلال طلبی فقط یک «به اصطلاح» مبارزه است.

ما در اینجا به وضوح با یک بازگشت قطعی و کامل گولوسیستها به طرف انحلال طلبی مواجه هستیم، بازگشتی که اگر به آنچه پس از پلنوم به وقوع پیوست به صورت علت و معلول مرتبط و لاینفک نظر بیافکنیم - به ویژه به اظهارات ناشازاریا، وژروش دنیه و عالیجنابانی مانند میخائیل، یوری، رومان و شرکاء - قابل درک می شود. ما بعداً در این باب صحبت خواهیم

کرد، در جائیکه به ادای وظیفه مان برای نشان دادن بی مایگی کامل نظر تروتسکی که آماده است همه چیز را به گردن «نقض قیود اخلاقی و سیاسی» (قطعنامه وین) اندازد برسیم؛ زیرا ما یقیناً نه با «نقض تعهدات» از طرف یک فرد یا گروه و یا یک عمل حقوقی و اخلاقی بلکه با «نقض تعهدات» از طریق یک عمل سیاسی روبرو هستیم، یعنی: تجدید قوای طرفداران کار قانونی ضد حزبی در روسیه.

فعلاً ما باید به بحث راجع به موضوع دیگری، یعنی مسئله علل و اهمیت عمل پلنوم در حذف کلمه انحلال طلبی از مصوبه بپردازیم. تبیین این حذف صرفاً به عنوان ثمره تعصب گمراهانه آشتی طلبانی مانند تروتسکی، یونوف و شرکاء، نادرست است. در اینجا عامل دیگری وجود داشته است. نکته در این است که بخش قابل ملاحظه‌ای از تصمیمات پلنوم از نه روی اصل معمول تبعیت اقلیت از اکثریت، بلکه از روی اصل توافق بین دو فراکسیون - بلشویکها و منشویکها - به وساطت ملی ها، تصویب شد. ظاهراً رفیق یونوف در اتکلیکی بوندا به همین وضعیت اشاره می کند وقتی می نویسد: «رفقای که اینک به تشریفات رسمی چسبیده‌اند به خوبی می دانند که اگر یک نقطه نظر رسمی اتخاذ شده بود، پلنوم چگونه خاتمه می یافت».

در این جمله رفیق یونوف با کنایه سخن می گوید. او هم مانند تروتسکی این نحوه بیان اندیشه‌هایش را فوق العاده «زیرکانه» غیرفراکسیونی و بخصوص طرفدار حزبی می داند. در واقع، این همان شیوه‌ای است که سیاستمداران فرقه‌ای بکار می بندند و بجز ضرر برای امر حزب و طرفداری از حزب، فایده دیگری ندارد. چنین کنایاتی، برای برخی بی ربط بوده، کنجکاو فرقه‌ای دیگران را برمی انگیزد و شایعه پردازی و بدگویی بیشتری ببار می آورد. از این رو باید اشارات یونوف را به زبان معمولی برگرداند. اگر او در اینجا استنادش به تلاش پلنوم برای رسیدن به توافق (و نه صرفاً تصمیم اکثریت) در مورد تعدادی از مسائل نیست، ما از او می خواهیم صریح تر صحبت کند و افکاری را در سر شایعه پردازان خارجه نگذارد. اما اگر یونوف در اینجا به توافق بین فراکسیونها در پلنوم استناد می کند، انتقاد او از «رفقای که به تشریفات رسمی چسبیده‌اند» به وضوح یک مشخصه دیگر آشتی طلبان ادعایی را که در واقع، در خفا به انحلال طلبان کمک می کنند، نشان می دهد.

تعدادی از مصوبات پلنوم با توافق بین فراکسیونها، به اتفاق آراء به تصویب رسید. لزوم این کار از کجا بود؟ به خاطر اینکه در واقع روابط بین فراکسیونها در حکم انشعاب بود و به ناچار مانند همیشه، در هر انشعاب انضباط کل بدنه (در این نمونه، حزب) فدای انضباط یک بخش (در نمونه کنونی، فراکسیون) می شود.

اوضاع حزب در روسیه به آن صورت که بود، راه دیگری برای وحدت بجز از طریق یک توافق بین فراکسیونها (اینکه توافق بین کلیه فراکسیونها یا فراکسیونهای اصلی، بین بخشهایی از فراکسیونها یا کل آنها بود، مسئله دیگری است) باقی نگذاشته بود. لزوم مصالحه از همینجا است، یعنی گذشته‌هایی درباره نکات معینی که مورد تصدیق اکثریت نبوده اما خواست اقلیت است. یکی از این گذشته‌ها حذف کلمه انحلال طلبی از مصوبه بود. یک علامت به ویژه برجسته خصلت مصالحه‌ای مصوبات پلنوم، تسلیم مشروط دارایی فراکسیونی بلشویکها به اشخاص ثالث بود. یک بخش از حزب دارایی اش را بطور مشروط به اشخاص ثالث (از جنبش بین المللی سوسیال دمکراتیک) واگذار می کند که باید تصمیم بگیرند آیا این پول باید به کمیته مرکزی داده شود یا به فراکسیون برگشت داده شود. خصلت این قرارداد که کاملاً حالت فوق العاده داشته یا حتی در یک حزب سالم و طبیعی ناممکن است، به روشنی نشان می دهد که بلشویکها با چه شروطی توافق را پذیرفتند.

اعلامیه بلشویکها، چاپ شده در ارگان مرکزی شماره ۱۱ به وضوح می گوید که شرط مسلکی و سیاسی اصلی، گذراندن مصوبه در خصوص «محکومیت انحلال طلبی و اتزوویسم و تصدیق مبارزه علیه این جریانات به عنوان رکن جدایی ناپذیر خط سیاسی حزب» است و اینکه یکی از تضمینهای مربوط به انجام این خط ترکیب ارگان مرکزی بوده و ادامه ارگان فراکسیونی و خط مشی فراکسیونی منشویکها این حق را به بلشویکها می دهد که «پول خود را از شخص امین باز پس بخواهند». کمیته مرکزی این شروط را پذیرفت و به این اعلامیه بلشویکها در مصوبه مربوط به مراکز فراکسیونی، مستقیماً استناد کرد.

اصل مطلب این است: آیا باید این شروط را پنهان داشت یا نه؟ آیا این شروط رسمی هستند یا نه؟ رفیق یونوف که با لحن مستکبرانهای از «تشریفات رسمی» سخن می گوید ابتدایی ترین تمایز بین توافق به عنوان پایه یک قرارداد (= این شرط که بلشویکها باید پولشان را واگذار کنند، شرطی است که مصوبه متفق الرأی کمیته مرکزی راجع به مراکز فراکسیونی آنها تصدیق کرده است) و رعایت شروط رسمی قرارداد به عنوان پایه حفظ وحدت، را نفهمیده است.

اگر رفیق یونوف اینک پس از مصوبه متفق الرأی کمیته مرکزی درباره مراکز فراکسیونی، مغرورانه «تشریفات رسمی» را کنار گذاشته، او کل مصوبه کمیته مرکزی راجع به مراکز فراکسیونی را کنار گذاشته است. سفسطه یونوف منجر به اینجا می شود: تصمیمات کمیته مرکزی نه تنها از طریق گذراندن مصوبات با رأی اکثریت، بلکه همچنین از طریق توافق بین جریانات متخاصم در مورد مسایل معین بسیار مهم، به دست می آید. بنابراین، از این پس هم این تصمیمات بطور رسمی الزام آور نبوده و اقلیت حق درخواست یک توافق را دارد! از آنجا که یک رکن مصالحه در تصمیمات کمیته مرکزی وجود دارد، همیشه می توان این تصمیمات را نقض کرد زیرا توافق یک موضوع دلخواه است.

آیا چنین سفسطه‌ای دفاع پوشیده و رفیق از انحلال طلبان نیست؟ اما در عین حال که سفسطه‌های یونوف چرندیاتی بیش نیست، تلاش کمیته مرکزی (پلنوم) برای حداکثر ممکن گذشت، از نظر روانی و سیاسی درست و برحق بود. منشویکها و اتزوویستها در حمله به مراکز بلشویکی به یکدیگر پیوسته و بی رحمانه ترین اتهامات را به آن وارد ساختند. منشویکها و اتزوویستها هر دو می گفتند در اصل نه عدم توافق‌ها بلکه «بدخواهی» مرکزیت بلشویکی است که قبل از هر چیز و مهم تر از همه ما را نسبت به حزب بیگانه می کند.*

این نکته بسیار مهمی است که اگر بخواهیم بفهمیم چرا بحران وحدت اینگونه شکل گرفته و نه گونه دیگری، باید آنها را روشن کنیم. در اصل انحلال طلبی و اتزوویسم هیچ مدافعی نداشت؛ نه منشویکها و نه وپریودیستها جرأت اخذ چنین موضعی را نداشتند. آنچه در اینجا دیده می شود، نتیجه یکی از ویژگیهای «منتقدین» مدرن مارکسیسم و منتقدین تاکتیکهای اصیل مارکسیستی است، نتیجه‌ای که مدتها قبل در ادبیات ما مورد تفسیر قرار گرفت (و غالباً هم در ادبیات بین المللی علیه اپورتونیستها تفسیر می شود) یعنی عدم قاطعیت، فقدان اصول، اختفای خط مشی «جدید» و پنهان کردن نمایندگان پیگیر انحلال طلبان و اتزوویستها. منشویکها می نالند که ما انحلال طلب نیستیم، این یک برچسب فراکسیونی است. وپریودیستها ندا سر می دهند که ما اتزوویست نیستیم، این یک اغراق گویی فراکسیونی است. و هزاران اتهام در هر سبک و موقعیت، به اضافه آن به اصطلاح «عملیات جنایتکارانه» (بخوان: مصادره‌ها(۳)) به

* با نظریه یونوف مقایسه کنید: «اصرار رفیق مارتف در قبولاندن به پلنوم که «انحراف خطرناک» راست، اختراع بلشویکهای کینه توز بوده و این که حزب تنها یک دشمن دارد آن هم مرکزیت بلشویکی با رهبری فراکسیونی است، کمتر نبود» (ص ۲۲ مقاله‌ای که از آن نقل قول شد).

منظور کشیدن پرده ساتری به روی اختلافات مربوط به اصول سیاسی و حذف آنها از صحنه، علیه بلشویکها سرازیر شد.

بلشویکها چنین جواب دادند: بسیار خوب آقایان، اجازه دهید کمیته مرکزی کلیه اتهامات شما را بررسی کرده و در مورد آنها «قضاوت و صدور حکم» کند. در پلنوم پنج نفر سوسیال دمکرات ملی وجود دارد - هر گونه تصمیم بستگی به آنها دارد و تصمیم متفق الرأی دارد حتی بیشتر محتاج آنان است - بگذار آنها «قاضی» باشند و اتهامات شما (یعنی منشویکها و وپریودیستها) را بررسی و مطالبات شما از مرکز بلشویکی را برآورده سازند. بلشویکها از این هم فراتر رفته و با حداکثر مصالحه در مصوبات، با خواست منشویکها و وپریودیستها موافقت کردند.

و به این ترتیب حداکثر گذشتها در مصوبات درباره اوضاع حزب و درباره کنفرانس به عمل آمد، به کلیه «اتهامات» رسیدگی شد و کلیه مطالبات از مرکز بلشویکی بر مبنای تصمیم هر پنج سوسیال دمکرات ملی، برآورده شد.

این تنها راه محروم کردن مخالفین خط حزبی، یعنی خط ضد انحلال طلب، از به دست آوردن هر فرصت برای گریز، از به دست آوردن هر فرصت برای طفره رفتن از اصل موضوع بود. و آنها از این فرصت محروم شدند.

اگر الان آکسلرد و مارتف و شرکاء در «ضمیمه لازم» و الکسینسکی و شرکاء در جزوه وپریودیستها مجدداً می کوشند اتهامات، شایعه پردازیهها، افتراء، دروغ و خود شیرینی علیه مرکز بلشویکی را بیرون بکشند، در این صورت این عالیجنابان خود را محکوم ساخته‌اند. اینکه پلنوم متفقاً کلیه اتهامات آنها را شنید، کلیه آن اتهامات را با مصوبه‌اش رد کرد و این را ثبت نمود، غیرقابل انکار است، خواه توسط اینها، خواه هر سردمدار دیگر نفاق افکنی.

با این حساب باید برای همه روشن باشد که مردمی که یکبار دیگر داد و قال به راه انداخته‌اند (آکسلرد، مارتف، الکسینسکی و شرکاء) صرفاً باج گیران سیاسی هستند که می خواهند با برپا کردن جنجال مسایل اصلی را از درجه اهمیت بیاندازند. و ما با آنها جز مانند باج گیران سیاسی رفتار نخواهیم کرد. ما قصد نداریم خود را با مسئله دیگری بجز اجرای خط ضد انحلال طلبانه و ضد اتزوویستی حزب درگیر کنیم و آکسلرد، مارتف و الکسینسکی را می گذاریم هر قدر دوست دارند در لجن بغلتند.

مصالحه‌ها و گذشتهای بلشویکها، توافق آنها با مصوباتی که از بسیاری جهات به اندازه کافی محکم نبود، برای مرزبندی صریح مبتنی بر اصول لازم بود. بلشویکها با برآورده کردن کلیه مطالبات منشویکها و اتزوویستها که مورد تصدیق اکثریت ملی^{*} ها^{*} بود، تضمین کردند که تنها موضوع بحث کلیه سوسیال دمکراتها قطع نظر از هر جریان - به جز باجگیران حرفه‌ای - اجرای خط ضد انحلال طلبانه و ضد اتزوویستی حزب باشد. به موجب مصوبه که به سوسیال دمکراتهای ملی وابستگی داشت، ورود به کار حزب و سهم داشتن در اجرای این خط، برای هیچ کس، هیچ عضو حزب بسته نبود؛ هیچ مانعی، هیچ سد بی موردی بر سر راه انجام آن، باقی نماند. پس اگر الان انحلال طلبان مجدداً، آشکارتر از هر وقت سربرداشته‌اند، این ثابت می کند موانع بی مورد آنها توسط به جعل، تجاها کور فضاحت بار و توسط به شیوه دسیسه چینان فرقه باز بوده و نه هیچ چیز دیگر. به این دلیل است که روند مرزبندی و انفصال فقط پس از پلنوم بطور جدی شروع شد. این انفصال، صرفاً در باب یک مسئله مهم مربوط به

* به یاد داشته باشید کسانی که در پلنوم حق رأی داشتند عبارت بودند از ۴ منشویک، ۴ بلشویک، ۱ وپریودیست، ۱ لتونیایی، ۲ بوندیست و ۲ لهستانی؛ یعنی بلشویکها فاقد اکثریت بر منشویکها و وپریودیستها بودند - حتی با لتونیایی ها و لهستانی ها؛ تصمیم با بوندیستها بود.

اصول - یعنی انحلال حزب ما - صورت می گیرد. آن «آشتی طلبانی» که بخاطر شروع این روند پس از پلنوم تکان خوردند، آزرده و متحیر شدند، فقط با تحیرشان ثابت کردند که دچار طلسم دیپلماسی فرقه‌ای بوده‌اند. چه بسا که یک سیاستمدار فرقه‌ای گمان برد که توافق مشروط با مارتف و مارتینف، ماکسیموف و وپریودیست دوم (۴) به معنی خاتمه هر نوع مرزبندی است، زیرا ناهمخوانی اصول برای چنین سیاستمداری مسئله‌ای فرعی است. برعکس، کسانی که به مسئله بنیادی انحلال طلبی و اتزوویسم اهمیت مقدم را می دهند، هیچ چیز تعجب انگیزی در این واقعیت نمی بینند که مرزبندی صرفاً بر مبنای اصول باید پس از برآورده کردن کلیه مطالبات مارتف، ماکسیموف و شرکاء، پس از حداکثر گذشت‌هایی که نسبت به آنان درباره تشکیلات و جز آن صورت گرفت، شروع می شد.

از زمان پلنوم به بعد، در حزب نه سقوط وحدت حزبی بلکه شروع اتحاد کلیه کسانی که واقعاً قادر و مایل به کار در حزب و با روح حزبی هستند، شروع پاکسازی بلوک واقعی حزبی بلشویکها، منشویکهای طرفدار حزب، ملی ها و سوسیال دمکراتهای غیرفراکسیونی از مرتدین دشمن حزب - نیمه لیبرالها و نیمه آنارشیستها - صورت گرفته است.*

۴- بند یک مصوبه ، درباره اوضاع درون حزب

برای تحلیل بیشتر از نقایص پلنوم، باید اینک به ماده نخست مصوبه درباره اوضاع حزب بپردازیم. حقیقت دارد که این ماده به مسائلی که مستقیماً مربوط به این یا آن مفهوم وحدت حزبی است، وصل نمی شود و اما من مجبورم گریز بزنم زیرا تفسیر این ماده نخست، تاکنون کم مشاجره در حزب به وجود نیاورده است.

در پیش نویس من برای مصوبه این ماده کلاً وجود نداشت و همراه با بقیه هیئت تحریریه پرولتری مؤکداً با آن مخالفت کردم. دخول آن به واسطه آراء منشویکها و لهستانیها بود، اگر چه بخشی از بلشویکها جداً به آنها اخطار کرد که تفسیر این ماده مبهم و نامعلوم مسلماً سوء تفاهماتی به بار می آورد - و از آن بدتر - به انحلال طلبان خدمت خواهد کرد.

نیازی به گفتن ندارد که در پلنوم تعدادی از موضوعات این ماده را به عنوان پوچ، بی معنی و تکرار مکررات مورد انتقاد قرار دادم. سخن گفتن از اینکه تاکتیکهای سوسیال دمکراتها همیشه از نظر اصول بنیادی یکی هستند، بدون دادن تعریف از این اصول بنیادی یا روشن کردن اینکه منظور کدام یک (مارکسیسم بطور عام یا قضایای معینی در مارکسیسم) از آنها است و چرا؛ سخن گفتن از اینکه تاکتیکهای سوسیال دمکراتها همیشه برای تأمین حداکثر نتایج طرح می گردد، بدون تعریف از هدف بلاواسطه مبارزه (نتایج بلاواسطه ممکن) در زمان حاضر و یا شیوه‌های خاص مبارزه که باید در این زمان بکار برده شود؛ سخن گفتن از اینکه

* ضمناً واقعیت زیر می تواند برای مشخص کردن بلوک گولوسیستها و وپریودیستها علیه بلشویکها بکار رود (بلوکی که دقیقاً شبیه بلوک ژوره‌ایستها و هرویستها علیه گزیدیستها است (۵)). مارتف در «ضمیمه لازم» خود پلخانف را بخاطر اهمیت دادن به کمیسیون مربوط به مدرسه، مورد استهزاء قرار می دهد. مارتف ریاکاری می کند. در پلنوم، همین مارتف با کلیه منشویکها و با ماکسیموف و با همدستی تروتسکی برای مصوبه‌ای مبارزه کردند که مدرسه اتزوویستی ایکس (۶) را به عنوان یک مدرسه حزبی که کمیته مرکزی باید با آن توافق کند، به رسمیت بشناسد! این بلوک ضد حزب را ما به سختی توانستیم شکست دهیم. البته اگر گولوسیستها و وپریودیستها وارد حزب بشوند حق خواهند داشت وارد بلوکها هم بشوند. اما مسئله نه بر سر حق، بلکه بر سر آن اصلی است که بلوک را می سازد. این یک بلوک فاقد اصول علیه حزب و اصول است.

تاکتیکها برای دوره‌های گوناگونی طرح ریزی شده است که ممکن است دستخوش رشد و تکامل شود، بدون تعریف آنها بطور صریح؛ تکرار بدیهیات دائر بر اینکه تاکتیکهای ما باید تجمع نیروها را ارتقاء دهد و پرولتاریا را هم برای مبارزه آشکار و هم برای استفاده از تضادهای رژیم متزلزل آماده کند - همگی اینها نقایص به وضوح برجسته‌ای است و سرتاسر ماده را بدل به چیز بیهوده و غیرلازمی کرده است.

اما چیز بدتری هم در این ماده وجود دارد. این، راه گریزی است برای انحلال طلبان، که در پلنوم توسط هیأت‌های نمایندگی مختلف، نه فقط بلشویکها، بلکه همینطور توسط یکی از بوندیستها و حتی تروتسکی به آن اشاره شد. این راه گریز عبارتی است دائر بر اینکه پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی «برای نخستین بار از طریق سازماندهی در داخل یک حزب توده‌ای سوسیال دمکراتیک، فرصتی به دست آورده است تا بطور هوشمندانه، منظم و پیگیر این شیوه تاکتیکی سوسیال دمکراسی بین المللی را بکار بندد» (این چه شیوه‌ای است؟ استناد پیشین به اصول بنیادی تاکتیکها بود نه شیوه، شیوه معین هم که جای خود دارد).

منتقدین این ماده در پلنوم پرسیدند، چرا برای نخستین بار؟ اگر مقصود این است که هر گام در تکامل کشور چیز جدیدی، چیز عالی تر در سطح فنی صنعت و وضوح مبارزه طبقاتی، به وجود می آورد و غیره و ذالک، پس ما باز مواجه با ابتذال شده‌ایم. در این صورت هر دورانی مسلماً چیزی را به وجود می آورد که در مقایسه با دوران قبلی، برای نخستین بار پیدا شده است. اما ما در یک دوران معین زندگی می کنیم، دوران جزر ضدانقلابی، دوران نزول بزرگ انرژی توده‌ها و جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک، پس از یک خیزش انقلابی. و اگر گفته شود که چنین دورانی برای نخستین بار به پرولتاریا فرصتی را عرضه می کند تا به صورت آگاهانه و غیره، شیوه سوسیال دمکراسی بین المللی را بکار بندد، این کلمات به ناچار منجر به یک تفسیر انحلال طلبانه، تمجید لیبرالی صرف از دوران دومای سوم می شود، دوران ظاهراً صلح آمیز و قانون مدار نسبت به دوران طوفان و تلاطم، دوران انقلاب، دورانی که مبارزه پرولتاریا اشکال مستقیم انقلابی به خود گرفته و لیبرالها آنرا به عنوان «حماقت خودبخودی» تقبیح کردند.

به منظور کشانیدن توجه خاص به این خطر تفسیر انحلال طلبانه از این ماده فوق العاده مبهم، یک سلسله اظهاریه کتبی در این جلسه پلنوم ارائه کردم و بر قسمتهایی از سخنرانیهای ایراد شده در آنجا تأکید کردم، در اینجا دو اظهاریه خود را می آورم:

۱- « به خواست لنین، کلمات زیر از رفیق ت (۷) (س.د. لهستانی) در صورت مذاکرات وارد می شود: «اینکه تاکتیکهای انقلاب در مقایسه با ضدانقلاب در اینجا تحقیر شده است، تفسیر کاملاً کاذبی است»».

۲- « به خواست لنین، جمله معترضه رفیق مارتف («کاملاً درست!») به اظهارات ای (۸) (بلشویکی که از این مطلب دفاع می کرد) در مورد اینکه کلمات مورد بحث، انقلاب را تحقیر نکرده بلکه اهمیت انقلاب و روشهایش را در مقایسه با روشهای ضدانقلاب بالا می برد، در صورت مذاکرات وارد می شود».

هر دو اظهار تأکید می کند که لهستانی و بلشویک، با توافق مارتف، صریحاً کوچکترین اجازه‌ای به تفسیر انحلال طلبانه از این ماده نمی دهند. البته این دو رفیق ابداً چنین تفسیری را در نظر نداشتند.

اما از قدیم الایام معروف بوده است که آنچه بکار بسته می شود قانون است، نه انگیزه‌های قانون و نه نیت قانون گذار. ارزش ماده فعلی در ترویج و تبلیغ، نه از روی حسن نیت هیچ کدام از نویسندگان آن و نه از روی آنچه که در پلنوم گفتند بلکه از روی روابط عینی نیروها و

جریانات داخل بخش روسی سوسیال دمکراسی تعیین می گردد (سوسیال دمکراتهای غیرروس مشکل بتوانند توجه خاصی به این ماده مبهم بکنند).

باری، من با علاقه خاصی انتظار کشیدم ببینم این ماده در مطبوعات اینک چگونه تفسیر می شود و ترجیح دادم بخاطر عقیده‌ام عجله نکرده بلکه اول کلیه واکنشهای سوسیال دمکراتهایی را که در پلنوم نبودند یا واکنشهای گولوسیستها را بشنوم. شماره اول گولوس پس از پلنوم مصالح لازم را برای ارزیابی از مباحثه مان درباره چگونگی تفسیر این ماده، فراهم کرد.

در سرمقاله گولوس در باب نتایج پلنوم می خوانیم که:

«البته این غیرقابل تصور و بی معنی است که فرض کنیم کمیته مرکزی با این لغات [برای نخستین بار] «الی آخر» خواسته باشد بطور غیرمستقیم تاکتیکهای قبلی ما را تا جایی که با موقعیت انقلابی انطباق داشتند، محکوم کند.» (تأکید از نویسنده است؛ شماره ۱۹-۲۰، ص ۱۸).

بسیار خوب! نویسنده یک تفسیر انحلال طلبانه را باور نکردنی و بی معنی می نامد. لیکن وقتی پیش تر می رویم، اظهاریه زیر را در همان پاراگراف می یابیم:

«این کلمات تصدیق عقب ماندگی نسبی زندگی سیاسی ما در گذشته است، به رغم اشکال انقلابی که نشان داد، و این تصادفاً یکی از علل اصلی شکست انقلاب بود؛ این کلمات تصدیق رسمی خصلت بی اندازه ابتدایی تاکتیکهای قبلی ما هستند، خصلتی که این تاکتیکها به علت عقب ماندگی روابط اجتماعی، بدان محکوم بودند؛ بالاخره، این کلمات تصدیق رسمی بود برای اینکه اوضاع سیاسی در آینده هر چه باشد، هر گونه تلاش برای بازگشت به دیکتاتوری انحصاری محافل غیرعلنی در جنبش همراه با کل خط مشی پیوسته با آن، یک گام قطعی به عقب خواهد بود.»

خوب است، نه؟

انسان درمی ماند از کجا شروع به دسته بندی این مجموعه «جواهرات» کند.

من از سه بار اشاره به «تصدیق رسمی» شروع خواهم کرد. ببینید همین گولوس چقدر هر گونه تصدیق رسمی این یا آن مصوبه درباره ارزیابی از گذشته، از انقلاب و از نقش احزاب بورژوایی و الی آخر را به تمسخر گرفته است! این هم یک نمونه از صداقت فریادهایی که علیه «رسمیت» می کشند: وقتی که گولوسیستها تصمیم صریح حزب را دوست ندارند می خندند تا ادعاهای او را به گرفتن تصمیم «رسمی» روی مسائل پیچیده «علمی» مورد استهزاء قرار دهند و قس علی هذا - درست همانطور که سوسیالیستیش موناتشفت (۹) مصوبه درسدن را علیه اپورتونیستها مورد تمسخر قرار می دهد یا مینیستریالیستهای بلژیک (۱۰) در همین ایام مصوبه آمستردام را مسخره می کنند.

اما هر آینه یک گولوسیست فکر کند گریزگاهی برای انحلال طلبی یافته است، سه بار سوگند یاد می کند و ادعا می کند که این «رسماً تصدیق شده است».

و زمانی که یک گولوسیست قسم بخورد و قول چیزی را بدهد، می توانید مطمئن باشید که او ... دارد از حقیقت فرار می کند. برای نویسنده مقاله صحبت از «تصدیق رسمی» تعبیر خودش به کلی بیهوده است زیرا خصلت قابل بحث تعبیر این ماده، موضوع ویژه‌ای برای مناظره در کمیته مرکزی بود. افزون بر این، از اظهاراتی که رسماً وارد صورت مذاکرات شد - بله، بله! این چیزی واقعاً «رسمی» است - بیاناتی که از کلمات لهستانی و بلشویک نقل می کرد، بدیهی است که آنها هرگز تعبیر گولوس را به عنوان تعبیر درست به رسمیت نشناخته‌اند. نویسنده ما با صحبت از تصدیق رسمی فقط خود را رسوا ساخته است.

کلمات «برای نخستین بار» تصدیق «عقب ماندگی نسبی گذشته است» – شاید بتوانیم از آن بگذریم، اگر چه معلوم نیست چرا باید این را بخصوص به زندگی سیاسی و نه به جنبه‌های دیگر تکامل اجتماعی نسبت داد؛ اما اضافه کردن «به رغم اشکال انقلابی» عریان کردن دم خروس و خیستی (۱۱) از روی بی احتیاطی است. می‌توانید با اطمینان شرط ببندید که از هر صد تا لیبرالی که این قسمت را می‌خوانند بیش از نود نفر گولوسیست‌ها را برای این می‌بوسند و از هر صد کارگر بیش از نود نفر به اپورتونیست‌ها پشت خواهند کرد. و «تصادفاً» افزودن «علل شکست انقلاب» مؤلفین اسفار خسته* (۱۲) انحلال طلبانه را به کلی رسوا می‌کند: آنها می‌خواهند در پس یک مصوبه مبهم، نظریه لیبرالی شان را درباره نقش پرولتاریا در انقلاب، قاچاقی وارد کنند. از این رو از «خصلت ابتدایی» و حتی – این را علامت بگذارید! – از خصلت بی اندازه ابتدایی «تاکتیک‌های قبلی ما» صحبت می‌کنند. توجه کنید که خصلت «بی اندازه» ابتدایی تاکتیک‌های ما، به دنبال عبارت «برای نخستین بار به کار گرفتن هوشمندانه، منظم و پیگیر شیوه سوسیال دموکراسی بین المللی [در یک حزب توده‌ای]»، می‌آید*.

تاکتیک‌های دوران مبارزه علنی، دوران آزادی نسبی مطبوعات، اتحادیه‌های توده‌ای، انتخابات با شرکت احزاب انقلابی، تهییج عمومی مردم، نوسان سریع سیاست حکومت، دوران پیروزی‌های معین مهمی بر حکومت – این تاکتیک‌ها یقیناً در مقایسه با تاکتیک‌های غیر ابتدایی ۱۰-۱۹۰۹ بی اندازه ابتدایی بودند! چقدر انسان باید در ارتداد غنی و در درک سوسیال دموکراتیک از وقایع حقیر باشد که چنین تعبیرهایی ارائه دهد!

اما استنتاج از کلمات «برای نخستین بار» مبنی بر محکومیت «دیکتاتوری [!!] انحصاری محافل غیر علنی» – صرفاً بی ارزش است. در زمان تاکتیک‌های «بی اندازه ابتدایی» ۷-۱۹۰۵ رهبری حزب کارگران بیشتر از ۱۰-۱۹۰۹ شبیه یک «دیکتاتوری» بود و تا حد زیادی از تشکیلات «زیرزمینی» و «محافلی» که «انحصاری» تر از زمان ما بودند، نشأت گرفته بود! برای دادن یک ظاهر حقیقی به این ژرف اندیشی مضحک، باید به یاد بیاوریم که اپورتونیست‌ها و کادت دوست‌ها (کادتوفیل‌ها) احساس می‌کردند که در خلال انقلاب آنها «محفل انحصاری» در بین کارگران بودند و دریافته‌اند که اینک در مبارزه برای قانونیت (نخندید!) آنها «انحصاری» نیستند (میلیوکوف، خود در طرف ما است)، آنها «محفل» نیستند (ما نشریات خیانتکار و علنی داریم)، آنها «زیرزمینی» نیستند و قس علی هذا.

برای نخستین بار پرولتاریایی که در یک حزب سوسیال دموکراتیک توده‌ای متشکل شده، در بین افرادی که دوست دارند خود را رهبران پرولتاریا بدانند، چنین تمایل سیستماتیک و پیگیری به طرف ارتداد لیبرالی مشاهده می‌کند.

این درس از تفسیر آن نکته رسوا مربوط به عبارت «برای نخستین بار»، باید توسط رفیق لهستانی و رفیق بلشویک*** که رسماً اعلام کردند به عقیده آنها تعبیر انحلال طلبانه از نظرات آنها کاملاً کاذب خواهد بود، خواه و ناخواه در نظر گرفته شود.

* اسفار پنج گانه تورات. رجوع کنید به توضیح شماره ۸ – مترجم.

** مصوبه کمیته مرکزی، با همان روحیه توسط رفیق AN هم تعبیر شد (مقاله او را ببینید «راجع به نامه‌ای از قفقاز» در شماره حاضر دیسکوسیونی لیستوک) مقاله رفیق AN، شدیدترین اتهامات نویسنده نامه‌ای از قفقاز رفیق کسنت (۱۳) را تأیید می‌کند. اگر چه او این نامه را «هجویه» می‌نامد. ما مجدداً به مقاله رفیق AN که از جنبه‌های بسیار غریب است، بازمی‌گردیم.

*** در پلنوم، این رفقا ماده ۱ را چنین تفسیر کردند که به رشد تفکیک طبقاتی، رشد آگاهی خالص سوسیالیستی توده کارگران و تحکیم شدن ارتجاع بورژوازی اشاره می‌کند. این افکار البته صحیح هستند، اما آنها در پیشنهادات شامل ماده ۱ تشریح نشدند (و این آنها نیستند که بیان می‌شوند).

- ۱- لاسالیون و ایزناخیستها: دو جریان در جنبش طبقه کارگر آلمان در سالهای ۱۸۶۰ و اوایل ۱۸۷۰.
- لاسالیون - طرفداران و پیروان فردیناند لاسال. اعضای اتحادیه عمومی سراسری کارگران آلمان که توسط لاسال در ۱۸۶۳ ایجاد شده بود. آنها ستون پایه لاسالیون بودند و فکر می کردند به کمک تعاونیهای تولیدکنندگان که توسط دولت سرمایه داری حمایت شود، سرمایه داری می تواند بطور مسالمت آمیز به سوسیالیسم تکامل یابد. ترویج لاسالیون در جهت تعویض مبارزه انقلابی طبقه کارگر با مبارزه برای حق رأی همگانی و از طریق فعالیت مسالمت آمیز پارلمانی بود.
- ایزناخیستها - طرفداران مارکسیسم که تحت نفوذ مارکس و انگلس بودند. آنها تحت رهبری ویلهلم لیبکنشت و آگوست ببل حزب کارگری سوسیال دمکرات آلمان را در کنگره‌ای در ایزناخ در سال ۱۸۶۹، تأسیس کردند. مبارزه شدیدی بین لاسالیون و ایزناخیستها درباره وحدت آلمان و تاکتیکهای پارلمانی جریان یافت. تحت تأثیر خیزش جنبش طبقه کارگر و سرکوب فزاینده دولت، این دو حزب در ۱۸۷۵ کنگره‌ای در گوتا برگزار کردند و متفقاً حزب سوسیالیست متحده کارگران آلمان را ایجاد کردند. لاسالیون جناح اپورتونیست آن حزب بودند.
- ۲- ناشازاریا (طلوع ما): مجله ماهانه انحلال طلبان که بطور قانونی از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ در سن پترزبورگ منتشر شد.
- وژروش دنیه (تولد تازه): مجله منشویکی انحلال طلب که از دسامبر ۱۹۰۸ تا ژوئیه ۱۹۱۰ در مسکو منتشر شد؛ جای آن بعدها توسط مجلات ژیزن (زندگی) در ۱۹۱۰ و دیلو ژیزنی (آرمان زندگی) در ۱۹۱۱ اشغال شد.
- ۳- منظور مصادره پول متعلق به دولت، برای مقاصد انقلابی است.
- ۴- وپریودیست دوم - منظور و.ل. شانتر (مارات) است.
- ۵- ژوره ایستها: پیروان ژان ژوره، رهبر جناح اپورتونیست حزب سوسیالیست فرانسه. هرویستها: پیروان گوستاو هروه، که نماینده جریان مافوق چپ آنارکو سندیکالیست در جنبش طبقه کارگر بود.
- گیزدیستها: طرفداران ژول گیزد، رهبر جریان چپ مارکسیست در بین سوسیالیستهای فرانسه. در ۱۹۰۱ گیزدیستها حزب سوسیالیست فرانسه را تأسیس کردند که با اپورتونیستها در جنبش کارگری فرانسه مبارزه کرد و مخالف توافق با بورژوازی و عضویت سوسیالیستها در حکومت بورژوازی بود.
- در ۱۹۰۵ جریانات رفرمیستی و انقلابی متحد شدند و حزب واحد سوسیالیست را به وجود آوردند. از همان آغاز حیات حزب جدید، اختلافاتی - عمدتاً درباره مسئله نحوه برخورد به دمکراسی بورژوایی - پدیدار شد. از نظر ژوره ایستها، گذار مسالمت آمیز و هموار از سرمایه داری به سوسیالیسم، از طریق یک سلسله اصلاحات ممکن بود و وظیفه اصلی حزب را افزایش نمایندگانش در پارلمان می دانستند. از طرف دیگر، گیزدیستها در عین حال که رد نمی کردند اصلاحات دارای منافع معینی برای طبقه کارگر است، به سختی مخالف هر گونه پربها دادن به آنها بودند و می گفتند که بهترین اصلاحات شالوده استثمار سرمایه داری را از بین نبرده و از این رو نیاز پرولتاریا به تصرف قدرت به منظور انجام انقلاب سوسیالیستی به جای خود باقی است. در مبارزه درون حزبی ژوره ایستها و هروه ایستها مکرراً علیه گیزدیستها به هم پیوستند. منظور لنین همین بلوک است.

۶- مدرسه اتزوویست در ایکس: مدرسه‌ای برای مبلغین و مروجین که توسط باگدانوف (ماکسیموف)، الکسینسکی و لوناچارسکی در ۱۹۰۹ در جزیره کاپری ایجاد شد. ماکسیم گورکی نیز در این ماجرا شرکت داشت. مدرسه مرکز فراکسیونی اتزوویستها، التیماتومیستها و خداسازان بود که برای مبارزه با بلشویکها تشکیل شده بود. سازمان دهندگان مدرسه با وانمود کردن به وفاداری به حزب، برخی از سازمانهای سوسیال دمکرات را برای فرستادن کارآموزان ترغیب کردند. سیزده نفر به این مدرسه آمدند، ولی پس از مدتی عده‌ای از آنها به رهبری ی. ویلونوف کارگر، خصلت فراکسیونی آنها متوجه شدند و در نوامبر ۱۹۰۹ بطور قطعی از سازمان دهندگان فراکسیون جدید، جدا شدند. آنها با فرستادن اظهاریه‌ای به سردبیران پرولتاری علیه رفتار ضد حزبی معلمین اعتراض کردند و در نتیجه از مدرسه اخراج شدند. به دعوت لنین، آنها به پاریس رفتند و در دوره‌ای از سخنرانیها که بعضی از آنها توسط لنین انجام می شد، شرکت کردند. مدرسه اتزوویستی تقریباً چهار ماه فعالیت کرد و در دسامبر ۱۹۰۹ آن کارآموزانی که در کاپری مانده بودند همراه با معلمین، گروه ضد حزبی و پیروی را تشکیل دادند. کنفرانس هیئت تحریریه گسترده پرولتاری مدرسه کاپری را به عنوان «مرکز جدیدی برای فراکسیونی که در حال جدایی از بلشویکها است» محکوم کرد.

۷- ت - L. Tyszka.

۸- ای - I. F. Dubrovinsky.

۹- مجله سوتسیال موناتشفت (ماهانه سوسیالیست): ارگان اصلی اپورتونیستها سوسیال دمکراسی آلمان و یکی از ارگانهای اپورتونیزم بین المللی بود که از ۱۸۹۷ تا ۱۹۳۳ در برلین منتشر می شد. از نویسندگان آن می توان ای. برنشتاین، ک. اشمیت و ای. داوید را نام برد. مجله قطعنامه «درباره تاکتیکهای حزب» را که علیه رویزیونیستها بود مورد استهزاء قرار داد. این قطعنامه در کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان که در سپتامبر ۱۹۰۳ در درسدن برگزار شد، تصویب شد و در آن حزب مخالفت خود را با شرکت سوسیال دمکراتها در یک حکومت بورژوایی اعلام داشت. در کنگره سوسیالیستی بین المللی در اوت ۱۹۰۴ در آمستردام، قطعنامه درسدن تقریباً به تمامی در قطعنامه مربوط به «قواعد بین المللی تاکتیکهای حزبی» تجدید بیان شد.

۱۰- مینیستریالیستها، «سوسیالیسم وزارتخانه‌ای»: این اصطلاح در ۱۸۹۹ در ارتباط با ورود سوسیالیست فرانسوی ملیران به حکومت بورژوازی، رواج یافت.

۱۱- وخی (وقایع برجسته): مجموعه‌ای از مقالات کادتی، از ن. بردیف، س. بولگاکوف، پ. استرووه، م. هرشنسون و دیگر نمایندگان بورژوازی لیبرال ضد انقلابی که در ۱۹۰۹ در مسکو منتشر شد. نویسندگان وخی در مقالاتشان درباره روشنفکران روسیه، کوشیدند سنن دمکراتیک - انقلابی بهترین نمایندگان مردم روسیه را بی اعتبار کنند. آنها جنبش انقلابی ۱۹۰۵ را تخطئه کردند و از حکومت تزار برای نجات دادن بورژوازی از «خشم مردم» «با سرنیزه‌ها و زندانهایش» تشکر نمودند. لنین، وخی را که از روشنفکران تقاضا می کرد به خدمت حکومت مطلقه درآیند «دائرة المعارف ارتداد لیبرالی» نامید.

۱۲- منظور لنین پنج جلد مجموعه جنبش اجتماعی در روسیه در آغاز قرن بیستم است.

۱۳- نویسنده «نامه‌ای از قفقاز»، ک. سنت - ژ.و. استالین. «نامه‌ای از قفقاز» که علیه انحلال طلبان تغلیس بود، در دسامبر ۱۹۰۹ برای نشریه سوتسیال دمکرات نوشته شد. منشویکهای هیئت تحریریه چاپ نامه در ارگان مرکزی را قبول نکردند؛ این نامه در ۲۵ مه (۷ ژوئن) ۱۹۱۰ در دیسکوسیونی لیستوک شماره ۲، همراه با پاسخی از طرف رهبر منشویکهای قفقاز - AN (ن. ژوردانیا) - به چاپ رسید.

سخنی چند درباره انتشار رابوچایا گازتا (۱)

بحران عمیق جنبش کارگری و حزب سوسیال دمکرات روسیه، همچنان ادامه دارد. تجزیه و تلاشی سازمانهای حزبی، خروج نسبتاً عمومی روشنفکران از این سازمانها، آشفتگی و تزلزل در بین سوسیال دمکراتهایی که وفادار مانده‌اند، افسردگی و بی علاقه‌گی در بخشهای نسبتاً بزرگ پرولتاریای پیشتاز، شک و تردید درباره راه خروج از این وضعیت - اینها هستند وجوه متمایز وضعیت کنونی. در میان سوسیال دمکراتها کم نیستند آدمهای ترسو و سست ایمانی که آماده‌اند از ابراز بردباری در آشفتگی موجود، از احیا و تقویت ح.س.د.ک.ر. با اهداف و سنن انقلابی آن نومید شوند و آماده‌اند تا در کناری ایستاده، خود را در محافل کوچک و محدودی که فعالیتشان فقط بر حول کار «فرهنگی» و امثالهم خواهد بود، محصور کنند.

بحران ادامه دارد، ولی پایان آن از هم اکنون به روشنی قابل دیدن است، راه خروج توسط حزب تعیین و آزموده شده، آشفتگی و تزلزل در مسیر جریانها، گرایشها و فراکسیونهای نسبتاً مشخص افتاده که حزب از آنها ارزیابی بسیار صریحی به عمل آورده است - در حالی که تعیین شکل نهایی گرایشها ضد حزبی و ارزیابی روشن داشتن از آنها، نیمی از کار برای رهائی از آشفتگی و تزلزل هستند.

به منظور جلوگیری از ناامیدی و سرخوردگی تنها لازم است که عمق کامل منابع بحران را درک کنیم. انسان نمی‌تواند از این بحران بگریزد یا اجتناب ورزد، تنها راه سالم بیرون آمدن از آن مبارزه مداوم است، زیرا بحران تصادفی نبوده بلکه زاینده مرحله خاصی از تکامل اقتصادی و سیاسی روسیه است. سلطنت مطلقه مانند سابق حکومت می‌کند. قهر، خشن تر شده است. استبداد همچنان قدرتمند است. ستم اقتصادی با گستاخی باز هم بیشتری ادامه دارد. اما حکومت مطلقه دیگر نمی‌تواند صرفاً با روشهای قدیمی خود را حفظ کند و مجبور به دست زدن به تلاش جدیدی است، تلاش برای اتحاد علنی با زمینداران فنودال «صد سیاه» و سرمایه داران اکتبريست، اتحادی در دوما و از طریق دوما. درماندگی و شکست این تلاش و رشد بحران تازه انقلابی، بر هر کس که هنوز قادر به تفکر است، آشکار است. اما این بحران انقلابی در موقعیت جدیدی دارد شکل می‌گیرد، موقعیتی که در آن طبقات و احزاب با آگاهی، همبستگی و تشکل به مراتب عظیم تر از قبل از انقلاب ۱۹۰۵ مشخص می‌شوند. لیبرالیسم روسی از حالت یک اپوزیسیون با حسن نیت، خیال پرداز، ضعیف و نابالغ با آرزوهای نیکخواهانه، به حزبی قوی و از نظر پارلمانی منضبط روشنفکران بورژوا تبدیل شده است که دشمنان آگاه پرولتاریای سوسیالیست و نیز مخالف تسویه حساب انقلابی توده‌های دهقان با مالکین فنودال هستند. گدایی کردن امتیازاتی از سلطنت، تهدید آن با انقلاب (که برای خود لیبرالها وحشتناک و نفرت انگیز است)، خیانت مستمر به مبارزه برای رهایی و فرار به اردوی دشمن - چنین است سرنوشت اجتناب ناپذیر حزب لیبرال دمکراتیک - مشروطه خواه و این بنا بر ماهیت طبقاتی آن، ناگزیر است. دهقان روسی استعداد خود را برای مبارزه توده-ای انقلابی - اگر پرولتاریا آن را به پیش برد - و استعداد خود را برای نوسان مداوم بین لیبرالها و سوسیال دمکراتها، نشان داده است. طبقه کارگر روسیه نشان داده است که تنها طبقه تا به آخر انقلابی و تنها رهبر مبارزه برای آزادی - حتی برای آزادی بورژوایی - است. و اینک امر خطیر ادامه مبارزه برای آزادی می‌تواند و باید تنها توسط مبارزه انقلابی پرولتاریا انجام گیرد در حالی که توده‌های بهره ده و زحمتکش را هم به دنبال بکشد. طبقه کارگر که در اوضاع جدید و در میان دشمنان متحدتر و آگاه تر عمل می‌کند، باید حزب خود -

ح.س.د.ک.ر. را نیز تجدید بنا کند. بجای رهبرانی از میان روشنفکران، باید رهبرانی از صفوف کارگران بیرون کشید. عضو تراز نوین کارگری حزب سوسیال دموکراتیک که کلیه فعالیت‌های حزب را مستقلاً انجام می‌دهد در حال به وجود آمدن است که در مقایسه با نوع قبلی، توانایی بازسازی، متحد کردن و سازمان دادن توده‌های پرولتاریا - ده بار و صد بار بیشتر از پیش - را دارد.

رابوچایا گزاتای ما خطابش در وهله اول به این کارگر جدید است. این کارگر مرحله‌ای را که می‌خواست با او به زبان بچه‌ها صحبت کرده یا فرنی خوردش دهند، پشت سر گذارده است. او نیاز دارد همه چیز را درباره اهداف سیاسی حزب بداند، اینکه حزب چگونه ساخته می‌شود و مبارزه درون حزبی چگونه انجام می‌گیرد. او از حقیقت ساده و عریان درباره حزبی که تقویت، احیا و تجدید سازمان آن به عهده اوست، باکی ندارد. آن جملات انقلابی کلی و آن فراخوانهای آشتی طلبانه شکرینی که او در مقالات تکراری و پریود یا در روزنامه پراودای تروتسکی می‌یابد، بدون آنکه از هیچ کدام شرح روشن، دقیق و صریح سیاست حزب و موضع حزب را به دست آورد، نه تنها به وی کمک نمی‌رسانند بلکه برای او زیانبخش نیز هستند.

موقعیت حزب، موقعیت دشواری است اما دشواری اصلی این نیست که حزب سخت ضعیف گشته و اغلب سازمان‌هایش به کلی داغان شده‌اند، یا اینکه مبارزه فراکسیونی درونی حاد شده است بلکه در این است که بخش پیشرو کارگران سوسیال دموکرات بطور واضح و روشن ماهیت و مفهوم این مبارزه را متوجه نشده است، به اندازه کافی نیرو برای پیشبرد پیروزمندانه آن فراهم نکرده و با استقلال و انرژی کافی برای ایجاد، حمایت و تحکیم ستون پایه حزب که ح.س.د.ک.ر. را از نابسامانی، سقوط و تزلزل به راه صحیح هدایت کند، وارد این مبارزه نشده است.

این راه بطور کامل در تصمیمات کنفرانس دسامبر ۱۹۰۸ که بعداً در تصمیمات اجلاسیه عمومی کمیته مرکزی در ۱۹۱۰ بسط یافت، نشان داده شده است. این ستون پایه حزبی عبارت است از اتحاد بلشویک‌های ارتدکس (مخالفین اتروویسم و فلسفه بورژوایی) و منشویک‌های طرفدار حزب (مخالفین انحلال طلبی) که در حال حاضر در عمل - و نه به واسطه یک طرز برخورد صرفاً صوری - فعالیت‌های اصلی ح.س.د.ک.ر. را انجام می‌دهند.

به کارگران می‌گویند که این اتحاد تنها مبارزه فراکسیونی، مبارزه علیه انحلال طلبان و اتروویستها «بجای» مبارزه علیه انحلال طلبی و اتروویسم را تشدید و تقویت می‌کند. این یک لفاظی محض، زبان بازی کودکانه‌ای است که کارگر را بچه فرض می‌کند نه آدمی بالغ. این حقیقت ناخوشایندی است که با وجود ضعف حزب، اوضاع درهم ریخته تشکیلات آن و ناگزیری وجود پایگاهی در خارجه، هر گزایشی در خارجه به سادگی تبدیل به فراکسیونی که در حقیقت مستقل از حزب است می‌شود، اما پنهان کردن این حقیقت از کارگر سوسیال دموکراتی که باید حزب خویش را بر مبنای یک خط حزبی معین، دقیق و روشن تجدید بنا کند، کاری مضحک (یا جنایتکارانه) است. شک نیست که نامطلوب‌ترین اشکال مبارزه فراکسیونی در بین ما تسلط دارد اما دقیقاً به منظور نو کردن اشکال این مبارزه است که کارگر پیشرو نباید با بیان عبارتی کناره گرفته و یا مغرورانه وظیفه ناخوشایند (ناخوشایند برای یک متفمن، یک مهمان در حزب) نو کردن اشکال ناخوشایند مبارزه ناخوشایند را به ریشخند گیرد بلکه او باید جوهر و اهمیت این مبارزه را درک کرده و کار را در محلها به طریقی سامان دهد که برای هر مسئله تبلیغ سوسیالیستی، ترویج سیاسی، جنبش اتحادیه‌ای، کار تعاونی و الی آخر ... حد و مرز تعیین گردد، که در ماورای آن انحراف از سوسیال دموکراسی به انحلال طلبی لیبرالی یا

اتزوویسم نیمه آنارشیستی، التیماتومیسم و غیره آغاز می شود و نیز او باید امور حزبی را در امتداد خط صحیح تعیین شده توسط همین مرزها سوق دهد. ما اینرا یکی از وظایف اصلی رابوچایا گازتا می دانیم که به کارگران کمک کند تا این مرزها را برای هر یک از مهم ترین مسائل مشخص زندگی معاصر روسیه تثبیت کنند.

به کارگران گفته می شود: تلاش وحدت طلبانه در اجلاسیه عمومی کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۱۰، سترونی و عجز مبارزه فراکسیونی درون حزبی را که باعث «از هم گسیختن» وحدت شد، ثابت کرد. کسانی که چنین سخن می گویند یا نامطعم هستند یا کاملاً قدرت تفکر را از دست داده اند و یا اهداف واقعی شان را با عباراتی خوش آهنگ که برای گوش دلنشین اما بی معنی است، پنهان می دارند. اجلاسیه عمومی تنها کسانی را «سرخورده» کرد که از رویارویی با حقیقت وحشت داشتند و خود را در دریای توهمات رها کرده بودند. هر چند گهگاه «آش شله قلمکار آشتی طلبی» در پلنوم به چشم می خورد، اما نتیجه دقیقاً وحدتی بود که یگانه وحدت ممکن و ضرور است. اگر انحلال طلبان و اتزوویستها قطعنامه مربوط به مبارزه علیه انحلال طلبی و اتزوویسم را امضاء کردند و روز بعد باز با «حمیت» بیشتری به گذشته چسبیدند، این فقط ثابت می کند که چقدر برای حزب ناممکن است که روی عناصر غیرحزبی حساب کند، این فقط با روشنی بیشتری نشان می دهد که این عناصر از چه قماشند. حزب اتحاد داوطلبانه ای است و وحدت تنها وقتی ممکن و مفید است که کسانی با هم متحد شوند که مایل و قادر به پیشبرد یک سیاست حزبی مشترک با حداقلی از وظیفه شناسی باشند یا بهتر بگوییم: کسانی که علاقه دارند (بخاطر طریق عقاید و گرایشاتشان) یک سیاست حزبی مشترک را پیش ببرند. آن وحدتی که بخواهد آگاهی بر این سیاست را گل آلود و کدر سازد، بخواهد با یک بند ساختگی کسانی را به هم وصل کند که حزب را مشخصاً به جهتی ضد حزبی هل می دهند، ناممکن و زیانبخش است. و وحدت بین گروههای عمده بلشویسم و منشویسم توسط پلنوم - اگر نه در پلنوم، دست کم از طریق آن - به دست آمد و تحکیم شد.

کارگری که نمی خواهد با او مثل یک کودک صحبت کند، نمی تواند درک نکند که انحلال طلبی و اتزوویسم همانقدر جریانات غیرتصادفی و ریشه دار هستند که بلشویسم و منشویسم. تنها کسانی که «برای کارگران» داستانهای جن و پری به هم می بافند، اختلاف بین این دو فراکسیون یاد شده را با مشاجرات «روشنفکران» تبیین می کنند. واقعیت آن است که این دو جریان - که مهر خود را بر سرتاسر تاریخ انقلاب روسیه، بر تمام سالهای نخست (از جهات بسیار، مهم ترین سالهای) جنبش کارگری توده ای روسیه زده اند - به دلیل فرآیند تجدید سازمان سیاسی و اقتصادی روسیه از کشوری فنودالی به کشوری بورژوایی، به دلیل نفوذ طبقات مختلف بورژوازی بر پرولتاریا یا صحیح تر، به دلیل وضعیت اقشار مختلف بورژوازی که پرولتاریا در چارچوب آن عمل می کرد، به وجود آمدند. نتیجه این می شود که وحدت سوسیال دمکراتیک در روسیه از طریق تخریب و انهدام یکی از این دو جریان، که در دوران آشکارترین و گسترده ترین عملیات توده ای آزاد و از نظر تاریخی مهم طبقه کارگر در طول انقلاب شکل گرفتند، ممکن نیست. اما این نیز مستفاد می شود که بنیادهای نزدیکی واقعی دو فراکسیون، نه در عبارات همراه با حسن نیت درباره وحدت و الغاء فراکسیونها و جز آن، بلکه تنها در تکامل درونی این فراکسیونها به دست می آید. این همان نزدیکی است که حزب طبقه کارگر از زمانی که ما بلشویکها در بهار ۱۹۰۹ سرانجام اتزوویسم را «دفن کردیم» (۲) و نیز منشویکهای طرفدار حزب، به رهبری پلخانف، مبارزه علیه انحلال طلبی را که قاطعیتش کمتر از مبارزه ما نبود شروع کردند، آن را تجربه کرده است. شکی نیست که اکثریت اعظم کارگران دارای آگاهی طبقاتی در هر دو فراکسیون با مخالفین اتزوویسم و انحلال طلبی همراهند. از

اینرو، هر قدر مبارزه درون حزبی بر این مبنا خشن باشد - مبارزه‌ای که گاهی دشوار و همیشه ناخوشایند است - ما نباید جوهر این پدیده را بخاطر شکل آن فراموش کنیم. کسی که فرآیند تحکیم ستون پایه حزبی متشکل از کارگران سوسیال دمکرات دارای آگاهی طبقاتی را در پس این مبارزه (که در اوضاع کنونی حزب به ناچار شکل مبارزه فراکسیونها را به خود می‌گیرد) نبیند، مانند کسی است که از دیدن جنگل بخاطر درختهای آن عاجز مانده است.

رابوچایا گازتا که ما بلشویکها تأسیس کرده و مطمئنیم که منشویکهای طرفدار حزب (به رهبری پلخانف) نیز موافق انتشار آن هستند، در خدمت تحکیم این ستون پایه اصیل سوسیال دمکراتیک است. این نشریه لزوماً بمثابة نشریه‌ای فراکسیونی، بمثابة یک اقدام فراکسیونی بلشویکها منتشر خواهد شد. شاید در اینجا هم، باشند کسانی که جنگل را بخاطر درختهایش نمی‌توانند ببینند و درباره «بازگشت» به فراکسیونیسیم فریاد سردهند. ما با تنظیم مبسوط نظریه مان درباره ماهیت و ارزش وحدت حزب که واقعاً در حال فراهم شدن بوده و واقعاً مهم و ضروری است، اعتبار چنین اعتراضاتی که در واقع تنها به معنی معشوش کردن مسئله وحدت و استتار اهداف فراکسیونی معینی است، قبلاً نشان داده‌ایم. پیش از هر چیز مشتاقیم که رابوچایا گازتا به کارگران یاری رساند تا به وضوح کامل، از آغاز تا انتها موضع حزب و کلیه اهداف حزبی را درک نمایند.

در مبادرت به انتشار رابوچایا گازتا روی همکاری هم کمیته مرکزی حزبمان و هم سازمانهای محلی، و همینطور گروههای منفرد کارگران دارای آگاهی طبقاتی، که در حال حاضر از حزب جدا مانده‌اند، حساب می‌کنیم. ما روی مساعدت کمیته مرکزی حساب کرده و می‌دانیم که در چند ماه گذشته در سامان دادن صحیح کار در روسیه موفق نبوده است. این نقص به واسطه این واقعیت بوده که بجز از بلشویکها و منشویکهای طرفدار حزب، از جای دیگری به آن کمک نرسیده و اغلب با مخالفت مستقیم دیگر فراکسیونها روبرو بوده است. این مرحله دردناک زندگی کمیته مرکزی سپری خواهد شد و برای اینکه هر چه زودتر چنین شود، ما نباید تا تجدید استقرار کمیته مرکزی، تا زمانی که نیرویش را جمع کند و غیره صرفاً «منتظر» بمانیم بلکه باید فوراً به ابتکار گروههای منفرد و سازمانهای محلی کار تقویت خط حزبی و وحدت واقعی حزب را که کمیته مرکزی هم عمدتاً درگیر آن است - حتی در مقیاسی کوچک در آغاز کار - شروع کنیم. ما روی مساعدت سازمانهای محلی و گروههای منفرد کارگران حساب می‌کنیم، چرا که تنها کار فعال آنها روی روزنامه، تنها پشتیبانی، واکنشها، مقالات، اسناد، اطلاعات و نظرات آنهاست که می‌تواند شالوده استواری برای رابوچایا گازتا فراهم کند و تداوم آنرا تضمین نماید.

نوشته شده در اکتبر ۱۹۱۰

نخست در ۵ مه ۱۹۳۷، در روزنامه پراودا،

شماره ۱۲۲ انتشار یافت.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۶

توضیحات

۱- رابوچایا گازتا (روزنامه کارگری): نشریه معروف بلشویکی که بطور غیرمنظم در پاریس از ۳۰ اکتبر (۱۲ نوامبر) ۱۹۱۰ تا ۳۰ ژوئیه (۱۲ اوت) ۱۹۱۲ منتشر شد. در مجموع ۹ شماره بیرون آمد. رابوچایا گازتا را گروهی از بلشویکها به رهبری لنین تأسیس کردند که

مورد حمایت منشویکهای طرفدار حزب نیز قرار گرفت. کنفرانس پراگ ح.س.د.ک.ر. در ژانویه ۱۹۱۲ خط مصمم و پیگیر نشریه در دفاع از حزب و وفاداری حزبی را متوجه شد و آنرا ارگان رسمی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (بلشویک) اعلام کرد.

۲- اشاره است به قطعنامه «اتزوویسم و التیماتومیسم» که لنین آنرا نوشته و کنفرانس هیئت تحریریه گسترده پرولتاری در ژوئن ۱۹۰۹ تصویب کرد. قطعنامه اشاره می کند که بلشویسم بمثابة یک جریان معین در درون ح.س.د.ک.ر. هیچ قدر مشترکی با اتزوویسم و التیماتومیسم ندارد و جناح بلشویک حزب باید با قاطعیت هر چه تمام با این انحرافات از مسیر مارکسیسم انقلابی مقابله کند.

نامه سرگشاده به همه سوسیال دمکراتهای طرفدار حزب

در اجلاسیه عمومی کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۱۰، ما به عنوان نمایندگان فراکسیون بلشویک، فراکسیون خود را منحل کرده، پول و دیگر متعلقات آنرا به سه رهبر شناخته شده جنبش سوسیال دمکراتیک بین المللی تحویل دادیم. این اقدام و همچنین انحلال فراکسیون گامهای مشروط بودند. شرایط ما برای برداشتن این گامها در بیانیه ای که در پلنوم ارائه کردیم و مورد تصویب آن قرار گرفت و در همان شماره اول ارگان مرکزی، منتشره پس از پلنوم درج گردید، آمده است.

خلاصه کلام، این شرایطی بود که به موجب آن دیگر فراکسیونها (و در وهله اول فراکسیون گولوسیست، یعنی منشویکهایی که گولوس سوتسیال دمکراتا را منتشر و از آن حمایت می کردند) نیز وظیفه خویش را وفادارانه، یعنی صادقانه و بطور کامل بدین شرح به مورد اجرا گذاردند: ۱- مبارزه علیه انحلال طلبی و اتزوویسم که پلنوم آنرا متفقاً در مصوبه ای به عنوان علامت نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا اعلام داشت، و ۲- انحلال فراکسیونهایی که دارند.

در حال حاضر، پس از یک سال تجربه و یک سال انتظار، ما بطور کامل و سرانجام متقاعد شده ایم که نه گولوسیستها و نه وپریودیستها به هیچ یک از این دو شرط عمل نکرده اند. نتیجه این اعتقاد، تا جایی که مربوط به ما می شود عبارت بود از اولاً انتشار رابوچایا گازتا و ثانیاً بیانیه ای در باب استرداد پول و اموال که این بیانیه را اخیراً در ۵ دسامبر ۱۹۱۰ تسلیم کمیته مرکزی کردیم.

پس از این بیانیه، جوهر و صورت ماوقع چنان است که می آید. ما بطور مشروط تمامی اموال و نیروهایمان را برای حمایت از فعالیت ضدانحلال طلبانه و ضد اتزوویستی، به منظور احیای حزب و وحدت کامل آن تسلیم کرده بودیم. نقض شرایطی که گولوسیستها و وپریودیستها پذیرفته بودند، توسط خود آنها، [به معنی] نقض توافق ما است. با فسخ این توافق که انحلال طلبان و اتزوویستها آنرا نقض کردند، ما همچنان مانند قبل برای احیای حزب و وحدت کامل آن، برای پیشبرد سیاستی ضدانحلال طلبانه و ضداتزوویستی کار خواهیم کرد لیکن ما باید این کار را بدون آن متحدینی که در پلنوم برای حضور در مراکز حزبی پذیرفته شده بودند (به اعتبار اعتماد به قولهایشان) انجام دهیم. از آنجایی که با قبول عمومی اظهاریه های مکرر هیأت های نمایندگی سازمان های ملی در پلنوم و در دیگر جلسات و کنفرانس های حزبی و امثالهم، فراکسیون بلشویکی ما را همیشه به عنوان بزرگترین مسنول وقایع حزب معرفی کرده اند،

وظیفه خود می دانیم که صراحتاً نظرم را درباره جریان امور در حزب و درباره ارزش گامهایی که برداشته‌ایم، ابراز داریم.

پلنوم ژانویه ۱۹۱۰ در تاریخ حزب ما، دارای اهمیت بسزایی بود. این پلنوم در تکامل بیشتر مصوبات دسامبر ۱۹۰۸ با تأکید بر اینکه هم انحلال طلبی و هم اتزووایسم تظاهر نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا است، خط تاکتیکی حزب را در دوره ضدانقلابی بطور قطعی مشخص کرد. پس از آن، پلنوم مسئله خاتمه دادن به فراکسیونها در حزب - یعنی لزوم حصول به وحدت واقعی در حزب سوسیال دمکرات کارگری - را با تدوین اهداف سیاسی و ایدئولوژیک در دوران تاریخی کنونی به هم مرتبط ساخت.

ما اطمینان داریم که این دو مسئله‌ای که پلنوم در ژانویه ۱۹۱۰ به آنها پاسخ گفت دارای اهمیت تاریخی بوده و نتایج آن بسی مهم تر، حیاتی تر و پایدارتر از آنی است که احتمالاً برای ناظری سطحی نگر، جلوه می کند.

اما این نتایج با لفاظی بی سر و ته درباره آنها، سخت به تباهی کشانده شدند. هیچ چیز مانند لفاظی به روحیه سوسیال دمکراسی آسیب و زیان نمی رساند. و لفاظی «آشتی طلبانه» همانقدر مسئولیت و گناه گمراه کردن مردم را به عهده دارد که لفاظی انحلال طلبانه و اتزووایستی. این لفاظی «آشتی طلبانه» اصل مطلب را مغشوش می کند، نیت و آرزوهای خوب را به جای ارزیابی از جریانات و روابط واقعی نیروها در حزب می نشاند، نزدیکی آنان را که می توانند و باید به هم نزدیکتر شوند را بخاطر وحدت بازی با آنانی که در حال حاضر نمی خواهند و نمی توانند متحد شوند، به تعویق می اندازد.

در خلال سالی که از پلنوم ژانویه گذشته است، این لفاظی به آخر خط رسیده و ثمرات خود را به بار آورده است. اگر اکنون، از تجربه تلخ قهرمانان جملات «آشتی طلبانه»، حزب درباره «آشتی طلبی» و الغاء فراکسیونها درس بیاموزد، سال پس از پلنوم بیهوده نگذشته است.

لفاظی منجر به این گمان شد که گرفتن «قول» درباره الغاء فراکسیونها، برای تصفیه ارگانهای مرکزی از نامتجانس ترین عناصر و ایجاد «توازن» در بین عناصر مخالف کافی است و اینکه گام مهمی در جهت الغاء فراکسیونها برداشته شده.

تجربه یک ساله نشان داد - و نمی توانست نشان ندهد - که روش عبارت پردازان با شکست کامل مواجه شده است. با وعده و وعید هیچ چیز را نمی توان بنا کرد و گذاشتن بنیاد هر چیز بر اتحاد عناصر نامتجانس که قادر به وحدت نیستند، خیال خامی بیش نیست. در فردای پلنوم ثابت شد که هر قرار و اقدامی که بر عبارت پردازی استوار بوده چیزی جز حباب صابون نبوده است. قرارها، مصوبات و ارگانهایی که بطور تصنعی ترکیب شده بودند، همگی در واقعیت عبارات مرده و نهادهای بیجان بودند. اما هر آنچه که در افعال پلنوم واقعی بود، تکامل و تحکیم یافت، اثرات خود را در عمل آشکار کرد و بیرون و جدا از قطعنامه‌ها به هیأت اشکال وجودی تازه درآمد.

مشکل بتوان درس قابل توجه تر و آموزنده تر از وقایعی که در خلال سال پس از پلنوم اتفاق افتاد تصور کرد. این درس را کسانی باید بیاموزند که از لفاظی، نیت حسنه توخالی و بازی با کرسی‌های ارگانهای مختلف و جز آن به وجد و شغف درآمده بودند.

در اقدامات پلنوم چه چیز واقعی بود؟ حکم پلنوم مبنی بر ارتباط بین محتوای ایدئولوژیک و سیاسی کار حزبی و الغاء فراکسیونها واقعی بود. نزدیکی فراکسیونها یا گرایشاتی که نه بر

مبنای جملات آشتی طلبانه ارزان، قولها یا بازی با تقسیم کرسی‌های ارگانهای مرکزی بلکه بر مبنای کار و رسیدن به توافق در درک وظایف سیاسی و ایدئولوژیک لحظه‌ای، توافق بر سر واقعیت بالفعل دربارهٔ تدوین این وظایف و انجام آن به یکدیگر پیوستند، واقعی بود. تا زمانی که عبارات پر آب و تاب و بی ارزش دربارهٔ الغاء فراكسيونها توسط كسانی ادا می شود که نه منبع عینی عدم توافقها و نه آن موقعیت واقعی را که در حقیقت امر استقلال گروههای ادبی معینی (مثلاً مانند آقای پوترسوف و شرکاء یا فضلالی ماخیست و اتزوویست) را از حزب تضمین می کند درک نمی کنند، تا آن زمان این عبارات توخالی و سترون بجای می مانند. اما همینکه به واسطهٔ تغییر شرایط عینی، بین این دو فراكسيون اصلی و عمده که نقش خود را بر سرتاسر تاریخ جنبش کارگری در طول انقلاب – و از آن هم بیشتر، بر سرتاسر تاریخ انقلاب در روسیه – حک کرده‌اند، نزدیکی مجدد در کار و در درک از این شرایط عینی شروع به رشد می کند، دیگر هیچ یک از تلاشهای دسیسه کاران که می کوشند این نزدیکی مجدد را تخریب کنند یا بذر بدگمانی در آن بپاشند، نمی تواند جلوی جریان آغاز شده را بگیرد.

در سالی که گذشت وضعیت حقیقی امور حزب که پس از پلنوم پدیدار شده بود، کاملاً روشن شد. این یک واقعیت است که گولوسیستها و وپریودیستها پای مصوبات مربوط به انحلال طلبی و اتزوویسم را امضاء کردند اما در حقیقت تمام تبلیغ و ترویج، تمام فعالیت عملی شان را چنان ترتیب داده و می دهند که از انحلال طلبی و اتزوویسم حمایت و دفاع کنند. هر کسی که چشمی برای دیدن دارد، این واقعیت برایش آشکار می سازد که آن سیاستی که با مصوبات کاغذی خود را دلخوش می سازد چقدر ورشکسته است و جملاتی که در تطابق با کردارها نیستند تا چه اندازه زیانبخش اند.

به علاوه این واقعیتی است که نه گولوسیستها و نه وپریودیستها هیچکدام از استقلال فراكسيونی خود برای یک لحظه هم صرف نظر نکردند. هر دوی این فراكسيونها هنوز با کامل ترین استقلال ممکن از حزب، با امکانات مالی خود، با ارگانهای خود و با مؤسسات خود، به حیات ادامه می دهند. سازمان فراكسيونی اتزوویستها در خارجه، صورت به اصطلاح «مدرسه» به خود می گیرد (در واقعیت این نهادی برای گزینش منظم عوامل و هدایت طبق نقشهٔ کار سازمانی مجزا از حزب و علیه حزب است). «مدرسه» با یک بنگاه انتشاراتی جداگانه و وسایل حمل و نقل تکمیل می شود. سازمان فراكسيونی گولوسیستها گل و گشادتر است («آزادتر»، دارای انعطاف بیشتر در شکل)، نقش اصلی را گروه آقای پوترسوف و شرکاء، گروه شانزده نفره (۱) و گروه میخائیل، رومان، یوری و شرکاء، که مطلقاً مستقل از حزب هستند، بازی می کنند. گولوسیستها سهم فعالی در این گروهها به عهده می گیرند و تمام فعالیت تبلیغی، ترویجی و سازمانی را علیه حزب هدایت می کنند و در همان حال از شرکت در مراکز حزبی به منظور محو کردن اهمیت آنها بطور منظم و تخریب روحیه از داخل، دریغ نمی ورزند.

هیچ سوسیال دمکرات طرفدار حزبی نمی تواند از دیدن عاقبت این جریانها باز بماند. اما راجع به انتشار مطبوعات، تجربهٔ یک ساله نشان داده است که ارگان مرکزی در واقعیت امر توسط بلشویکها به اضافهٔ پلخانویستها در سطح هیئت تحریریه، علیه گولوسیستها اداره می شود. زندگی از محدودهٔ لفاظی‌های آشتی طلبانه تجاوز کرده است: «آشتی طلبان» – با قولهایشان، با مناصبشان و با تعلیم دادن به مراکز انحلال طلبان – ثابت کرده‌اند که صرفاً مانع

کار هستند. اما پلخاتف و همفکرانش که قوی در پلنوم نداده و منصبی را هم اشغال نکرده بودند، ثابت کردند که حاملین حقیقی خط حزبی هستند.

تضاد فاحش بین شکل و محتوا، بین عبارات و کردارها، بین وجود به وضوح ریاکارانه یک نهاد فرضاً «طرفدار حزب» (هیئت تحریریه ارگان مرکزی) و فعالیت حقیقی در ارگان مرکزی در کنار این نهاد، باعث تخریب شدید روحیه زندگی حزبی می شود. به منظور پایان دادن به این تخریب روحیه، این تنزل دادن نهادهای رسمی حزب به چیزی که موجب ریشخند و شادمانی به حق دشمنان حزب می شود، باید دست از ریاکاری بکشیم، صراحتاً به واقعیت موجود اعتراف کنیم، و صراحتاً هدایت کار حزب توسط دو فراقسیون را بپذیریم.

اما راجع به وحدت در خارجه، در عرض یک سال مطلقاً هیچ کاری در این باب انجام نگرفته است. هر کجا که گروهها سابقاً منشعب شده‌اند، اینک هم در همانجا در حال انشعاب باقی هستند. گروههای انحلال طلب منشویک، آشکارا به صورت گروههای پشتیبانی از گولوس درآمده‌اند. تنها بلشویکها و پلخانویستها گامهای عملی را برای نزدیک شدن به یکدیگر برداشته‌اند. دفتر کمیته مرکزی در خارجه، بخاطر صلاحیتش در هماهنگ کردن فعالیت سوسیال دمکراتیک در خارجه، اسباب استهزاء و ریشخند به حق و پریودیستها و گولوسیستهای شده است که با رضایتمندی می بینند که چگونه مرکز حزبی درست همچون نهادی برای اجرای تحریکات و کاغذبازی بوروکراتیک که به هیچ دردی نمی خورد عمل می کند.

در مهمترین حوزه، حوزه کار تشکیلاتی محلی در روسیه، در طول سال مطلقاً هیچ کاری که مفید فایده‌ای برای حزب باشد انجام نشده است. کمیته مرکزی که قرار بود از میخائیلها، رومانها و یوریها دعوت کند (طبق قولهای داده شده به پلنوم که مشتاقانه این وظیفه میمون را مقرر داشته بود، وظیفه‌ای درخور یک انقلابی، یعنی دعوت به حزب از کسانی که آنرا به مسخره می گرفتند و پیوسته به آن زیان می رساندند)، حتی پس از گذشت یک سال هنوز موفق نشده است که از کسی «دعوت» کند.

لیکن در طول این مدت، فراقسیونهای ضدحزبی تشکیلات خود علیه حزب را تقویت کرده‌اند: فراقسیون وپریود رشد کرده و سازمان آن قوی تر شده است. گروه آقای پوترسرف قوی تر شده است، همچون دیگر مؤسسات انحلال طلبان، که همچنان به تبلیغ علیه حزب در تعدادی از باشگاهها و تعاونیها و جز آن و به دسیسه چینی علیه حزب در بین گروه سوسیال دمکراتیک در دوما ادامه می دهند. نقش کمیته مرکزی که در طول این مدت مشغول «دعوت» از انحلال طلبان یا نامه نگاری رسمی درباره «داد و بیدادهای» گولوسیستها و وپریودیستها بوده است، نقشی است که مسلماً آزار دهنده بوده و نمی توانیم به دشمنان حزب اجازه دهیم که کمیته مرکزی را به چنین نقشی تنزل دهند.

تنها کسانی که از فکر کردن عاجزند یا مایل به اغماض در مقابل خرده دسیسه‌ها هستند، می توانند همچنان متوجه نشوند که ادامه چنین وضعیتی در مراکز حزبی به ناچار راه را برای پیروزی انحلال طلبان و اتزوویستها می گشاید که با خرسندی مشاهده می کنند چگونه کمیته مرکزی خود را گرفتار لفاظی آشتی طلبانه، آشتی بازی با کسانی که نمی خواهند با حزب آشتی کنند، کرده و می کند.

انحلال طلبان و اتزوویستها درکی عالی از لفاظی آشتی طلبانه داشته و از آن علیه حزب به نحو عالی استفاده می کنند. قهرمان چنین لفاظی هایی، تروتسکی، بطور طبیعی قهرمان و حامی سوگند خورده انحلال طلبان و اتزوویستهای شده است که از نظر تنوریک بر سر هیچ چیز ولی از نظر عملی بر سر همه چیز با آنها توافق دارد.

هم انحلال طلبان و هم اتزوویستها با مساعدت و یاری این حامی، بطور کامل در تاکتیک‌هایی مهارت یافته‌اند که عبارت از پی در پی قسم و آیه یاد کردن مبنی بر طرفدار حزب بودن است. گولوس و پلاتفرم گروه و پیروید این را تکرار می‌کنند، در حالی که در واقع آنها به گسیختن حزب و ادامه تمامی فعالیتها با روح ضد حزبی مشغول هستند. «آشتی طلبی» صوری و لفظی تبدیل به اسلحه‌ای در دست انحلال طلبان گولوس و وپیرویدیستها شده است.

نیازی به گفتن ندارد که ما نمایندگان گرایش بلشویک، نمی‌توانیم نقش ابلهان را بازی کنیم. پس از انتظار یک ساله و انجام هر کار ممکن از طریق صفحات ارگان مرکزی برای روشن نمودن خصلت ضد حزبی و پیرویدیستها، گولوسیستها و تروتسکی، ما نمی‌توانیم در مقابل حزب مسئولیت نهادهایی را تقبل کنیم که درگیر نوشتن «دعوت نامه» برای انحلال طلبان و نامه‌نگاری رسمی درباره «اموری» هستند که وپیرویدیستها موجد آن می‌باشند. ما نه داد و بیداد، بلکه کار می‌خواهیم.

ما مایل به کار مشترک با کسانی هستیم که خواهان کار با روح حزبی بوده و در واقعیت توان خود را برای چنین کاری ثابت کرده‌اند - یعنی در وهله اول منشویکهای طرفدار حزب و سوسیال دمکراتهای واقعاً غیرفراکسیونی. ما مایل به قبول مسئولیت جر و بحث با کسانی نیستیم که خواهان کار مشترک با حزب نبوده بلکه خواهان کار با آقای پوترسلف و اتزوویستها هستند.

در روسیه وضعیت چنان است که مصرانه از سازمانهای حزبی در خارجه کار شدید و هماهنگ طلب می‌شود. دوران سه ساله روزهای طلایی ضدانقلاب (۱۰-۱۹۰۸) به وضوح رو به اتمام است و با دوران خیزشهای تازه عوض می‌شود. اعتصابات تابستان سال جاری و تظاهرات موقع مرگ تولستوی به وضوح بر این دلالت دارد. کار تشکیلاتی حزب در روسیه به غایت ضعیف شده و وپیرویدیستها و گولوسیستها که مشغول توسعه فعالیت ضد حزبی خود به کمک مراکز فراکسیونی در روسیه و خارجه هستند، با وقاحت تمام از این ضعف استفاده کرده‌اند.

در چنین شرایطی، ادامه بازی آشتی طلبی با این مراکز فراکسیونی، چشم پوشی ریاکارانه از استقلال آنها، «دعوت» از نمایندگانشان برای یک مبارزه مشترک علیه خط مشی خودشان، پنهان کردن آنها از چشم حزب با قبول اعضایشان در مراکز - به معنی فنا کردن خود در ستیزی بی سرانجام است. این به معنای زدن ترمز بر کار مراکز حزبی در خارجه است که حتی بدون این هم چنان کند شده‌اند که در سال گذشته امکان ترتیب یک جلسه کمیته مرکزی در روسیه، نه تنها یک کنفرانس بلکه حتی یک جلسه غیررسمی فعالین حزبی محلی نیز فراهم نشد (و این در حالی است که «مدرسه» اتزوویستها و ارگانهای قانونی انحلال طلبان دائماً موفق به سازمان دادن همه گونه کنفرانس و جلسه عوامل، مخبرین جراید و غیره می‌شدند). ما مجبوریم مسئولیت این توقف کامل کار کسانی را که گرفتار آشتی با گولوسیستها این مراکز بوده‌اند از خود سلب کنیم و فوراً کار مستقل و پرانرژی را برای متحد کردن بلشویکهای ارتدکس، منشویکهای طرفدار حزب و سوسیال دمکراتهای غیرفراکسیونی، برای سازمان دادن جلسات، کنفرانسها، دفاتر منطقه‌ای، گروههای ارتباط با انتشارات حزبی و جز آن، آغاز کنیم. ما همه سوسیال دمکراتهای طرفدار حزب را به تنها کاری که واقعاً قادر به بیرون بردن حزب از بن بست و آزاد کردن این مراکز از «اظهار عبودیت» به گولوسیستها است، فرا می‌خوانیم.

حتی قبل از پلنوم، در بهار ۱۹۰۹ ما به نام فراکسیون بلشویک خط مشی نزدیک شدن به منشویکهای طرفدار حزب را اعلام کردیم و از آن وقت این خط مشی ثمرات قابل توجهی به

بار آورده است - به رغم کوشش ناموفق برای اعتماد کردن به «قولهای» گولوسیستها و به حساب آوردن آنها به عنوان عناصر طرفدار حزب. ما این کارها را مستقل از آن کوششهای ناموفق به منظور آشتی با گولوسیستها، نه برای تقویت تبلیغ و پریودیستی و نه برای تقویت حمایت گولوسیستی از انحلال طلبی بلکه برای تقویت واقعی خط حزبی و نزدیکتر کردن واقعی ستون اصلی هر دو فراکسیون عمده انجام دادیم. و با سلب مسئولیت برای ادامه این کوششها، مطمئن هستیم که از طریق رابوچایا گازتا، مطبوعات علنی و فعالیت گروههای حمایت کننده از رابوچایا گازتا و حمایت کنندگان از پلخاتف در خارجه، در حین عمل به صف واحد نزدیکتر خواهیم شد.

پس از پلنوم، که به روشن ترین وجهی مسئله فراکسیونها و الغای آنها و برای نخستین بار این مسئله را در ارتباط با خط سیاسی و ایدئولوژیک خود فراکسیونها طرح کرد، یعنی بر پایه واقعی یک برآورد از نزدیک شدن حقیقی در کار و نه بر پایه قولهای توخالی، تعهدات صوری و عباراتی از این قبیل - پس از پلنوم و تجربه یک ساله از نتایج آن، دیگر ادامه قایم باشک بازی ریاکارانه قدیمی ممکن نیست.

باید بطور آشکار عمل کنیم. باید شجاعت اعلام موضع را داشته باشیم. اگر کمیته مرکزی مایل به اعلام موضع صریح و آشکار در مقابل حزب است، همین اظهار ساده اسلحه‌ای با قدرت مهیب در دستهای آنان خواهد بود، اسلحه‌ای صد بار قوی تر از هر گونه مصوبه، آرزو، محکومیت، اخراج و قس علی هذا.

اعلام موضع، به معنای اعتراف به این است که کوشش برای الغای همه فراکسیونها، متأسفانه توسط گولوسیستها و پریودیستها خنثی شد، اما نزدیک شدن ستون اصلی مرکب از عناصر واقعاً طرفدار حزب دو فراکسیون عمده، گروهبندی نزدیک تر آنها با عناصر طرفدار حزب از سوسیال دمکراتهای ملی و غیرفراکسیونی، گامی به جلو بوده است. اگر تروتسکی و حامیان مشابه انحلال طلبان و اتروویستها این نزدیک شدن را «تهی از محتوای سیاسی» اعلام می کنند، چنین خطابه‌هایی تنها مصداق فقدان کامل اصول از طرف تروتسکی و خصومت واقعی مشی او در برابر الغاء حقیقی (و نه صرفاً اسیر بند قولها) فراکسیونها است. قول این الغاء را، پس از یک سال تجربه اندوزی از نتایج پلنوم دادن، تنها مغالطه است. و در حالی که الغاء فراکسیونها صرفاً یک حرف است، نزدیک شدن جریانات عمده در دو فراکسیون اصلی یک واقعیت است. هیچ گروهبندی، هیچ پیمان بندی پرهیاهویی، هیچ قولی برای ناپدید کردن اختلافات، از این واقعیت نتیجه گرفته نمی شود اما آن نتیجه‌ای که گرفته می شود یک امکان واقعی برای ساختن حزب در عمل، بر مبنای همکاری از طرف بخشی از منشویکها و بخشی از بلشویکها است.

اگر کمیته مرکزی مایل است با پیگیری تام چنین تصدیق و چنین روشی را بکار بندد، اگر مایل است همه اندامهای مرکزی را مبدل به ارگان چنین نزدیک شدنی کرده و آنها را کاملاً از «اظهار عبودیت» بی ارزش و زیانبخش در مقابل گولوسیستها یا «دعوت کردن» از گولوسیستها آزاد کند، اگر از عهده کار کردن بدون هیاهو و ستیز برآید، ما این خط را با تمام وجود و توان خود حمایت خواهیم کرد، خطی که در واقع ما از بهار ۱۹۰۹ - یعنی تقریباً از دو سال پیش تاکنون - دنبال کرده‌ایم.

اگر کمیته مرکزی نمی خواهد این استنتاج مسلم را از درسهای پلنوم و نتایج آن بیاموزد، پس بگذار امر هدایت کار حزبی - و کار احیای وحدت - را به اتحاد گولوسیستها، پریودیستها و تروتسکی واگذارد. این بی پرده تر و صادقانه تر خواهد بود و ما خود را از این اتحاد که در حقیقت امر خصلت ضد حزبیش اثبات شده، کنار نگاه خواهیم داشت.

البته کاملاً آگاهیم که در ارتباط با اقدام ما برخی افراد (و از میان آنها بطور حتم حامیان با تجربه انحلال طلبان و اتزویست‌ها) درباره «انشعاب» داد و فغان سرخواهند داد. اگر چه چنین فریادهایی احمقانه و ریاکارانه است معه‌ذا باید برای دادن هشدار به افراد بی اطلاع درباره این اعتراضات احتمالی، اندکی تأمل کنیم.

اقدام ما در جنبه رسمی آن - تقاضای استرداد پول و انقضای توافقی که ما با شرایط معینی منعقد کرده بودیم - مطلقاً بر حق است. شرایط مربوط به توافق ما با کمیته مرکزی صریحاً تعیین شد، در ارگان مرکزی درج گردید و به اتفاق آراء توسط کمیته مرکزی در پلنوم پذیرفته گشت. کمیته مرکزی به موجب پذیرش این شرایط به نام تمامی حزب و درج آنها در ارگان مرکزی حزب، بی هیچ ابهام تصدیق کرد که تنها با اجراء واقعی این شرایط می‌تواند از ما تقاضای طرز عمل معینی را بنماید. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که وپریودیست‌ها و گولوسیست‌ها به رغم مصوبه‌ای که امضا کردند، این شرایط را برآورده نکرده‌اند. بنابراین حق رسمی ما برای لغو توافق، جای بحث ندارد. با لغو این توافق، ما اعلام مبارزه مستقل برای اصول حزبی، کار مستقل برای ساختن حزب بدون کسانی که در تجربه یک ساله بی‌علاقگی خود را برای این کار نشان داده‌اند، همراه با آن منشویک‌ها و غیرفراکسیونیست‌ها که خلاف آنرا نشان داده‌اند، می‌کنیم. اگر آن توافق که مستقیماً و صریحاً مقید به گرفتن موضع طرفدار حزب از طرف گولوسیست‌ها و وپریودیست‌ها بود، از طرف آنها نقض شده است، این حق کامل و وظیفه ما است که توافق با کسانی که حزب را به ریشخند گرفته‌اند لغو کرده و در جستجوی همه اشکال ممکن برای رسیدن به صف واحد با کسانی باشیم که حزب را حمایت می‌کنند.

اما مهم‌تر از جنبه رسمی، وضعیت واقعی امور است. از این حیث، خاصه ریاکاری گولوسیست‌ها و وپریودیست‌ها جالب توجه است که هر دو در پلنوم و پس از آن همچنان در مطبوعات بیانیه می‌دهند که بینش طرفداری از حزب را دارند. ریاکاری چنین بیاناتی، کذب آشکار فریادهایشان راجع به انشعاب، آنقدر عیان است که حاجت به بیان آن نیست. خود گولوسیست‌ها و وپریودیست‌ها بودند که فوراً پس از پلنوم دست به یک انشعاب واقعی زدند - یا بهتر بگوییم، به رغم قولهایی که در پلنوم داده بودند جلوی اینکار را نگرفتند؛ این آنها بودند که در تمام طول سال به این انشعاب ادامه داده، تشدیدش کردند و از استقلال گروه پوترسلف و شرکاء، گروه فضلا، سازمان دهندگان مکتب «ماخیست» و جز آن از حزب، حمایت کردند. اجازه باقی ماندن در مراکز حزب را به چنین انشعابیونی دادن، به معنای تباه کردن کامل امر حزب است. باقی ماندن آنها در مقام پیشین، در جائیکه این انشعابیون از حضورشان در مراکز حزب برای ترمز زدن به کارها و تخریب روحیه حزب از درون به نفع آقای پوترسلف یا رهبران مکتب «ماخیست» بهره بردند، به معنی وارد کردن خسارت مهیب و جبران ناپذیر به امر وحدت حزبی است.

مثلی است قدیمی که نه هر کس مدام «خدا، خدا» کند، به بهشت خواهد رفت. و بعد از تجربه پلنوم، باید بگوییم: نه هر کس که حرفهای مفت درباره حزب گرایی به زبان آورد، واقعاً طرفدار حزب است. گولوسیست‌ها و وپریودیست‌ها پس از پلنوم از حزب انشعاب کردند. این یک واقعیت است. تروتسکی در این مورد حامی آنان بود. این هم یک واقعیت است.

برای ممانعت از انشعاب و جلوگیری از گسترش آن، هیچ راه دیگری بجز تقویت، تحکیم و تصدیق و تأیید رسمی نزدیک شدن آنها می که در حقیقت فعالیت حزبی را پس از پلنوم به پیش بردند - یعنی منشویکهای طرفدار حزب و بلشویکها - وجود ندارد.

با اعلام نظرمان دربارهٔ امور حزب در مقابل همهٔ منشویکهای طرفدار حزب، سوسیال دمکراتهای غیر فراکسیونی طرفدار حزب و بلشویکها و همینطور سازمانهای سوسیال دمکراتیک ملی، از گروههای بلشویک داخل روسیه دعوت می کنیم که بی فوت وقت شروع به گرد آمدن حول رابوچایا گازتا کنند و ترتیب تدارک آن جلسات و کنفرانسهایی را بدهند که برای احیای حزب ضروری است و به دلیل وضعیت فعلی باید جبراً با تلاشهای بسیار متواضعانه، غیر رسمی و بی تشریفات شروع گردند. ارائهٔ جزئیات بیشتر در مورد خصلت چنین تلاشهایی در اینجا، از حوصلهٔ این مقاله خارج است.

همچنین از گروههای بلشویک خارجه دعوت می کنیم خود را چنان از نو سازمان دهند که همهٔ ارتباطها را با وپریودیستها، که کاملاً خصلت ضد حزبی خود را ثابت کرده‌اند قطع کنند و بدون ممانعت این مدافعان اتزوویسم شروع به کار منظم برای تقویت حزب، گروهبندی نزدیکتر با عناصر طرفدار حزب دیگر فراکسیونها و ایجاد کلوبها، ایراد سخنرانی و تهیهٔ گزارش مشترک و امثالهم و برداشتن گامهای تدارکاتی در جهت اتحاد واقعی همهٔ کسانی که پیرو وپریود و گولوس نیستند، در خارجه، بنمایند. اگر وجود دو گروه موازی در جایی که گولوسیستها هستند اجتناب ناپذیر است، شایستهٔ بلشویکها نیست که دیگر در گروهشان وپریودیستهای ضد حزب را تحمل کنند. بگذار آنها به گولوسیستها پناه برند.

هیئت تحریریهٔ رابوچایا گازتا

نوشته شده در نیمهٔ دوم نوامبر (نیمهٔ اول دسامبر) ۱۹۱۰

نخستین بار در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۳۲ در نشریهٔ پراودا شمارهٔ ۲۱، به چاپ رسید

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۶

توضیحات

۱- منظور لنین شانزده انحلال طلب منشویک است که «نامهٔ سرگشاده» را امضاء کردند.

معنای تاریخی مبارزهٔ درون حزبی در روسیه (۱)

تروتسکی و مارتف در شماره‌های ۵۰ و ۵۱ نویه سایت (۲)، زیر عنوان فوق دربارهٔ این موضوع به بحث پرداخته‌اند. مارتف نظریات منشویکها را تشریح می کند. تروتسکی به تقلید از منشویکها، پشت عبارات غلمبه پنهان می شود. مارتف «تجربهٔ روسی» را بدین گونه جمع بندی می کند: «بی فرهنگی آنارشیستی و بلانکیستی بر فرهنگ مارکسیستی پیروز شد» (بخوان: بلشویسم بر منشویسم). برخلاف شیوه‌های تاکتیکی «عمومی اروپایی»، «سوسیال دمکراسی روسی با تعصب تمام به روسی صحبت می کرد».

«فلسفه تاریخ» تروتسکی نیز همین است. علت مبارزه «انطباق دادن روشنفکران مارکسیست با جنبش طبقاتی پرولتاریا» است. «فرقه گرایی، فردگرایی روشنفکرانه، فیتیشیسم (بت سازی) ایدئولوژیک» در صدر قرار گرفته‌اند. «مبارزه برای نفوذ در پرولتاریایی که از نظر سیاسی نابالغ است» - چنین است کنه مطلب.

۱

این نظریه که مبارزه بین بلشویسم و منشویسم مبارزه‌ای است برای نفوذ در پرولتاریای نابالغ، نظریه تازه‌ای نیست. ما با این نظریه از ۱۹۰۵ (و شاید از ۱۹۰۳) در کتابها، جزوات و مقالات بیشماری در مطبوعات لیبرال، مواجه بوده‌ایم. مارتف و تروتسکی نظریات لیبرالی را برای عرضه به رفقای آلمانی لباس مارکسیستی می پوشانند.

البته پرولتاریای روسیه از نظر سیاسی بسیار ناپخته تر از پرولتاریای اروپای غربی است. اما از بین تمام طبقات جامعه روسیه، این پرولتاریا بود که در ۷-۱۹۰۵ بیشترین بلوغ سیاسی را به نمایش گذاشت. بورژوازی لیبرال روسیه - که همان رفتار شرم آور، بزدلانه، ابلهانه و خائنانه‌ای را دارد که بورژوازی آلمان در ۱۸۴۸ داشت - از پرولتاریای روسیه نفرت دارد، درست به این علت که در ۱۹۰۵ پرولتاریا ثابت کرد که به حد کفایت از نظر سیاسی بالغ هست که رهبری جنبش را از چنگ بورژوازی خارج سازد و بی رحمانه خیانت لیبرالها را افشا کند.

تروتسکی اعلام می دارد: «این یک توهم است» که تصور شود منشویسم و بلشویسم «در ژرفای پرولتاریا عمیقاً ریشه دوانده‌اند». این نمونه‌ای از عبارات پرتین ولی توخالی تروتسکی ما است که در پرداخت آنها استاد است. ریشه‌های اختلاف بین منشویکها و بلشویکها نه در «ژرفای پرولتاریا» بلکه در محتوای اقتصادی انقلاب روسیه نهفته است. تروتسکی و مارتف با نادیده گرفتن این محتوا، خود را از امکان فهمیدن معنی تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه محروم کرده‌اند. دشواری مطلب این نیست که آیا جمع بندی تنوریک اختلافات «بطور عمقی» در داخل این یا آن قشر پرولتاریا رخنه کرده است یا نه، بلکه در این واقعیت است که شرایط اقتصادی انقلاب ۱۹۰۵ پرولتاریا را در روابط خصمانه با بورژوازی لیبرال قرار داد - نه فقط بر سر بهبود شرایط زندگی روزانه کارگران، بلکه همینطور بر سر مسئله ارضی و بر سر تمام مسائل سیاسی انقلاب، الی آخر. سخن گفتن از مبارزه میان گرایش‌ها در انقلاب روسیه، الصاق برچسبهایی مانند «فرقه گرایی»، «بی فرهنگی» و جز آن و سکوت درباره منافع اقتصادی بنیادی پرولتاریا، بورژوازی لیبرال و دهقانان دمکرات به معنای تنزل یافتن به سطح روزنامه نگاران عامی است.

نمونه‌ای می دهیم، مارتف می نویسد:

«در سراسر اروپای غربی توده‌های دهقانی را تنها تا حدی برای اتحاد [با پرولتاریا] مناسب می شمارند که آنها شروع کنند به احساس نتایج وخیم انقلاب سرمایه داری در کشاورزی؛ لیکن در روسیه تصویر ارائه شده از پرولتاریایی است که از نظر عددی ضعیف بوده و با صدها میلیون دهقانی ترکیب گردیده که هنوز تأثیر «آموزشی» سرمایه داری را احساس نکرده‌اند یا به سختی احساس می کنند، و از این رو هنوز مکتب بورژوازی کاپیتالیستی را نگذرانده‌اند».

این لغزش قلم مارتف نیست. این نکته مرکزی تمام عقاید منشویسم است. تاریخ اپورتونیستی انقلاب روسیه که به ویراستاری پوترسرف، مارتف و ماسلوف در روسیه منتشر می شود («جنبش اجتماعی در روسیه در آغاز قرن بیستم») سراسر انباشته با این عقاید است. ماسلوف منشویک این عقاید را باز هم روشنتر در مقاله‌ای که از این «اثر» جمع بندی می کند، بیان کرده است: «استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان از کل روند رشد اقتصادی ممانعت خواهد کرد». ریشه‌های اختلاف بین بلشویسم و منشویسم را باید دقیقاً در همین جا جستجو کرد.

مارتف مکتب بورژوازی کاپیتالیستی^۱ را جانشین مکتب کاپیتالیسم کرده است (اجازه دهید در پرانتز تذکر دهیم که در دنیا هیچ بورژوازی دیگری بجز بورژوازی کاپیتالیستی وجود ندارد). منظور از مکتب کاپیتالیسم چیست؟ به این معنا که سرمایه داری دهقانان را از جهالت زندگی روستایی بیرون می کشد، آنها را تکان می دهد و به مبارزه می کشاند. منظور از مکتب «بورژوازی کاپیتالیستی» چیست؟ اینکه «بورژوازی ۱۸۴۸ آلمان بدون کمترین ناراحتی وجدان به دهقانان خیانت می کند، دهقانانی که طبیعی ترین متحدین او هستند ... و بدون آنها وی در مقابل اشرافیت عاجز است» (کارل مارکس در نویه رینیشه تسایتونگ (۳)، ۲۹ ژوئیه ۱۸۴۸). اینکه بورژوازی لیبرال روسیه در ۷-۱۹۰۵ بطور منظم و مصرانه به دهقانان خیانت کرد، اینکه در واقع به اردوی مالکین و تزاریسیم، علیه دهقانان مبارز گریخت و موانع مستقیمی بر سر راه پیشرفت مبارزه دهقانی قرار داد.

مارتف در پوشش تکیه کلامهای «مارکسیستی» درباره «آموزش» دهقانان توسط سرمایه داری، از «آموزش» دهقانان (که با اشرافیت به شیوه‌ای انقلابی جنگیدند) توسط لیبرالهایی (که به دهقانان در مقابل اشرافیت خیانت کردند)، دفاع می کند.

این نشان دادن لیبرالیسم در جای مارکسیسم است. این لیبرالیسمی است که با عبارات مارکسیستی آرایش شده است. آنچه را که بیل در ماگدبورگ درباره وجود لیبرالهای ملی^۲ در بین سوسیال دمکراتها گفت، تنها در مورد آلمان صدق نمی کند.

همچنین لازم است توجه کنیم که اکثر رهبران ایدئولوژیک لیبرالیسم روسی با ادبیات آلمانی پرورش یافته‌اند و اینک عمداً «مارکسیسم» نوع برانتانو^۳ و سومبارت^۴ که «مکتب سرمایه داری» را قبول کرده لیکن مکتب مبارزه طبقاتی انقلابی را رد می کند، به روسیه منتقل می کنند. تمام لیبرالهای ضدانقلابی در روسیه، از قبیل استرووه، بولگاکف، فرانک، ایزگویف و شرکاء، عبارات «مارکسیستی» مشابهی بلغور می کنند.

مارتف، روسیه دوران قیامهای دهقانی علیه فنودالیسم را با «اروپای غربی» مقایسه می کند که مدتها قبل به فنودالیسم خاتمه داده است. این یک تحریف شگفت انگیز در شرایط تاریخی است. آیا «در سراسر اروپای غربی» هیچ سوسیالیستی وجود دارد که برنامه‌اش شامل این خواست باشد: «حمایت از عملیات انقلابی دهقانان شامل مصادره زمینهای بزرگ مالکی»؟ (۴) خیر، وجود ندارد. سوسیالیستها «در سراسر اروپای غربی» ابدأ از مالکین کوچک در مبارزه شان بر سر مالکیت زمین علیه مالکین بزرگ، حمایت نمی کنند. اختلاف در کجاست؟ در این واقعیت که «در سراسر اروپای غربی» نظام بورژوایی بخصوص شامل روابط ارضی بورژوایی مدتها قبل تثبیت شده و شکل قطعی به خود گرفته است، در صورتی که در روسیه

۱- Capitalist bourgeoisie

۲- National liberals

۳- Brentano

۴- Sombart

هم اینک انقلابی بر سر مسئله شکلی که این نظام بورژوایی باید به خود بگیرد، در شرف انجام است. مارتف شیوه مبتدل لیبرالها را تکرار می کند که همیشه دوران تصادمات انقلابی بر سر یک مسئله معین را با دورانهایی که در آن هیچ یک از این تصادمات انقلابی وجود ندارد - زیرا خود مسئله از مدتها قبل حل شده است - در مقابل هم قرار می دهند.

تراژدی - کمدی منشویسم از اینجاست که در زمان انقلاب مجبور بود تزهایی را بپذیرد که با لیبرالیسم منافات داشت. اگر ما از مبارزه «دهقانان» برای مصادره زمین حمایت می کنیم، بدان معنا است که قبول می کنیم پیروزی ممکن بوده و از نظر اقتصادی و سیاسی برای طبقه کارگر و تمامی خلق سودمند است. لیکن پیروزی «دهقانان» به رهبری پرولتاریا در مبارزه برای مصادره املاک اربابی، دقیقاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان است (اجازه دهید یادآوری کنیم آنچه را که مارکس در ۱۸۴۸ درباره لزوم دیکتاتوری در یک انقلاب گفت و همینطور تمسخر به حق کسانی را که مارکس را متهم می کردند خواهان رسیدن به دموکراسی از طریق استقرار دیکتاتوری است، توسط مهرینگ) (۵).

این نظر که دیکتاتوری این طبقات «از روند کلی رشد اقتصادی ممانعت خواهد کرد» از پایه اشتباه است. درست عکس آن صدق می کند. تنها چنین دیکتاتوری می تواند بقایای فئودالیسم را بطور کامل جاروب کند و سریع ترین آهنگ رشد نیروهای مولده را تضمین نماید. سیاست لیبرالها برعکس کار را به یونکرهای روسی و می گذارد که «روند رشد اقتصادی» را صد بار بیشتر به تأخیر می اندازد.

در ۱۹۰۵-۷ تضاد موجود بین بورژوازی لیبرال و دهقانان کاملاً آشکار شد. در بهار و پائیز ۱۹۰۵ و همینطور در بهار ۱۹۰۶ از یک سوم تا نیمی از روسیه مرکزی دستخوش طغیانهای دهقانی گشت. دهقانان قریب ۲۰۰۰ خانه اربابی را ویران کردند (متأسفانه این بیشتر از یک پانزدهم آنچه باید در هم کوبیده می شد، نبود). تنها پرولتاریا با تمام وجود از این مبارزه انقلابی حمایت کرد، به انحاء گوناگون آنرا جهت داد و راهنمایی کرد و با اعتصابهای توده‌ای خود، با آن متحد شد. بورژوازی لیبرال هرگز کمکی به این مبارزه انقلابی نکرد؛ آنها ترجیح دادند دهقانان را «آرام» کرده و با مالکین و تزار «آشتی» دهند. در صحنه پارلمان هم، همین قضیه در دو دوماي اول (۱۹۰۶ و ۱۹۰۷) تکرار شد. در تمام طول آن دوران لیبرالها دهقانان را از مبارزه بازداشتند و به آنها خیانت کردند؛ و این تنها نمایندگان کارگران بودند که برخلاف لیبرالها دهقانان را حمایت و هدایت نمودند. سراسر تاریخ دوماي اول و دوم، آکنده از مبارزه لیبرالها علیه دهقانان و سوسیال دموکراتها است. مبارزه بین بلشویسم و منشویسم بطور جدایی ناپذیری با آن تاریخ مربوط است، مبارزه‌ای بر سر حمایت از لیبرالها یا برانداختن هرژمونی [سرکردگی] ایشان بر دهقانان. از این رو، نسبت دادن انشعابات ما به نفوذ روشنفکران، نابالغی پرولتاریا و امثالهم، تکرار ساده لوحانه و بچه گانه افسانه‌های لیبرالی است.

به همین علت این استدلال تروتسکی که انشعابات در جنبش بین المللی سوسیال دموکراتیک، به دلیل «روند انطباق طبقه اجتماعی - انقلابی» با شرایط محدود (تنگ) پارلمانتاریسم» است و جز آن، در حالیکه علت انشعاب در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه روند انطباق روشنفکران با پرولتاریا است، کذب محض است. تروتسکی می نویسد: «در حالی که محتوای سیاسی واقعی این روند انطباق، از نقطه نظر هدف نهایی سوسیالیسم محدود (تنگ) بود، اشکال آن نامحدود و سایه ایدئولوژیک این روند وسیع بود».

این لفاظی حقیقتاً «نامحدود» فقط «سایه ایدئولوژیک» لیبرالیسم است. مارتف و تروتسکی هر دو دورانهای مختلف تاریخی را مخلوط می کنند و روسیه را که در حال گذراندن انقلاب بورژوایی است با اروپا مقایسه می کنند که در آنجا این انقلابها مدتها قبل پایان یافته اند. در اروپا محتوای سیاسی واقعی کار سوسیال دمکراتیک، آماده کردن پرولتاریا جهت مبارزه برای قدرت علیه بورژوازی است که اکنون سررشته قدرت را کاملاً به دست دارد. در روسیه، مسئله هنوز ایجاد یک دولت مدرن بورژوایی است که یا به یک سلطنت یونکر (در صورتی که تزاریسم بر دمکراسی چیره شود) و یا به یک جمهوری بورژوا دمکراتیک دهقانی (در صورتی که دمکراسی بر تزاریسم چیره شود) شباهت خواهد داشت. پیروزی دمکراسی در روسیه کنونی تنها وقتی ممکن است که توده های دهقان رهبری پرولتاریای انقلابی و نه رهبری لیبرالهای خائن را دنبال کنند. تاریخ هنوز بر سر این مسئله تصمیم نگرفته است. انقلابات بورژوایی هنوز در روسیه به اتمام نرسیده و در این حدود - یعنی در حدود مبارزه برای شکل رژیم بورژوایی در روسیه - «محتوای سیاسی واقعی» کار سوسیال دمکراتهای روسیه از کشورهایی که در آنجا از مبارزه برای مصادره املاک اربابی توسط دهقانان خبری نیست و انقلابات بورژوایی مدتها قبل پایان یافته اند، کمتر «محدود» است.

به آسانی می توان درک کرد که چرا منافع طبقاتی بورژوازی، لیبرالها را مجبور می کند بکوشند کارگران را متقاعد کنند که نقش آنها در انقلاب «محدود» است، یا اینکه مبارزه میان گرایشها را روشنفران به وجود آورده اند و نه تضادهای عمیق اقتصادی، و نیز حزب کارگران نباید «رهبر مبارزه برای رهایی بلکه باید یک حزب طبقاتی» باشد. این فرمولی است که انحلال طلبان گولوسیست اخیراً به آن رسیده اند (لویتسکی در ناسازاریا) و لیبرالها آن را روا داشته اند. ایشان اصطلاح «حزب طبقاتی» را به مفهوم برنتانو - سومبارت آن بکار می برند: خود را تنها به طبقه خودتان مشغول سازید و «رویاهای بلانکیستی» رهبری همه عناصر انقلابی خلق را در مبارزه علیه تزاریسم و لیبرالیسم خائن، از سر بیرون کنید.

۲

استدلالات مارتف درباره انقلاب روسیه و استدلالهای تروتسکی درباره وضعیت فعلی سوسیال دمکراسی روسیه، مشخصاً مؤید نادرستی نظریات بنیادی آنهاست. از تحریم شروع کنیم. مارتف تحریم را «پرهیز از سیاست»، شیوه «آنارشپیستها و سندیکالیستها» می نامد و تنها به ۱۹۰۶ اشاره می کند. تروتسکی می گوید «گرایش به تحریم در سراسر تاریخ بلشویسم جاری بوده است - تحریم اتحادیه های صنفی، دومای دولتی، ارگانهای خودگردان محلی و جز آن» و این «نتیجه ترس فرقه گرایانه از بلعیده شدن توسط توده ها و رادیکالیسم خودداری آشتی ناپذیر» است. راجع به تحریم اتحادیه های صنفی و ارگانهای خودگردان محلی، آنچه تروتسکی می گوید مطلقاً دروغ است. این گفته که گرایش به تحریم در سراسر تاریخ بلشویسم جاری بوده نیز به همان اندازه دروغ است؛ بلشویسم به عنوان یک گرایش در بهار و تابستان ۱۹۰۵ - قبل از طرح مسئله تحریم برای اولین بار - شکل قطعی گرفت. در اوت ۱۹۰۶ در ارگان رسمی فراکسیون (۶)، بلشویسم اعلام کرد آن شرایط تاریخی که تحریم را ایجاب می کرد، سپری شده است. تروتسکی بلشویسم را تحریف می کند، زیرا او هرگز نتوانسته است به نظرات مشخصی درباره نقش پرولتاریا در انقلاب بورژوایی روسیه دست یابد.

اما از آن بدتر تحریف تاریخ این انقلاب است. اگر قرار است از تحریم سخن گوئیم، باید از آغاز شروع کنیم نه از پایان. نخستین (و تنها) پیروزی در انقلاب توسط جنبش توده‌ای به دست آمد که تحت شعار تحریم به پیش رفت. فراموش کردن این حقیقت تنها به سود لیبرالها است.

قانون ۶ (۱۹) اوت ۱۹۰۵، دومای بولگین (۷) را بمثابة ارگان مشورتی ایجاد کرد. لیبرالها - حتی رادیکال ترین آنها - تصمیم به شرکت در این دوما گرفتند. سوسیال دمکراتها، با اکثریتی عظیم (در مقابل منشویکها) تصمیم به تحریم آن و فراخواندن توده‌ها به تعرض مستقیم بر تزاریسیم، به اعتصاب و قیام توده‌ای، گرفتند. از این رو مسئله تحریم، تنها مسئله درون سوسیال دمکراسی نبود. مسئله مبارزه لیبرالیسم علیه پرولتاریا بود. سراسر مطبوعات لیبرالی آن زمان نشان می دهد که لیبرالها از گسترش انقلاب به وحشت افتاده و تمام تلاشهایشان را متوجه رسیدن به «توافق» با تزاریسیم کردند.

شرایط عینی برای یک مبارزه توده‌ای بلاواسطه، چه بود؟ بهترین جواب را آمار اعتصابات (منقسم بر اعتصابات سیاسی و توده‌ای) و جنبش دهقانی می دهد. در اینجا به ذکر اطلاعات اصلی می پردازیم که تمام توضیح بعدی ما را به اثبات می رساند.

تعداد شرکت کنندگان در اعتصابات هر سه ماه (به هزار)*

۱۹۰۷				۱۹۰۶				۱۹۰۵												
IV	III	II	I	IV	III	II	I	IV	III	II	I									
۱۹۳	۷۷	۳۲۳	۱۴۶	۶۳	۲۹۶	۴۷۹	۲۶۹	۱۲۷۷	۲۹۴	۴۸۱	۸۱۰	تعداد کل								
۳۰	۶۶	۵۲	۵۲	۳۷	۱۲۵	۲۲۲	۷۳	۲۷۵	۱۴۳	۱۹۰	۴۱۱	اعتصابات اقتصادی								
۱۶۳	۱۱	<u>۲۷۱</u>	۹۴	۲۶	۱۷۱	<u>۲۵۷</u>	۱۹۶	<u>۱۰۰۲</u>	۱۵۱	۲۹۱	<u>۳۹۹</u>	اعتصابات سیاسی								
				%۲۱.۱				%۴۹.۲				%۳۶.۹				%۱۴.۲				مناطق که تحت تأثیر جنبش دهقانی بودند

این ارقام نشان می دهد که پرولتاریا قادر به بروز چه انرژی عظیمی در زمان انقلاب است. در سراسر دهه قبل از انقلاب تعداد اعتصابات در روسیه فقط ۴۳۱۰۰۰ بود، یعنی متوسط ۴۳۰۰۰ در هر سال، در حالی که در ۱۹۰۵ تعداد کل اعتصابات ۲۸۶۳۰۰۰ بود - در زمانی که تعداد کل کارگران کارخانه تنها ۱۶۶۱۰۰۰ نفر بود! جهان هرگز چنین جنبش اعتصابی به خود ندیده بود. در سه ماهه سوم ۱۹۰۵، که مسئله تحریم، نخستین بار مطرح شد، ما شاهد گذار به موج جدید و بسیار قدرتمندتری از جنبش اعتصابی هستیم (و به دنبال آن، جنبش دهقانی). محتوای تاریخی واقعی مسئله تحریم این بود که آیا باید کمک به افزایش این موج انقلابی کرد و آنرا به طرف سرنگونی تزاریسیم جهت داد یا اینکه اجازه داد تزاریسیم توجه

* ادواری که دارای اهمیت ویژه هستند در مستطیل قرار دارند: I، ۱۹۰۵، ۹ ژانویه؛ ۱۹۰۵، VI - اوج انقلاب، اکتبر و دسامبر؛ ۱۹۰۶، II - نخستین دوما؛ ۱۹۰۷، III - دومای دوم. ارقام از آمارهای رسمی اعتصابات است (۸) که من برای تدوین خلاصه‌ای از تاریخ انقلاب روسیه که اینک در تدارک آن برای مطبوعات هستم، به تفصیل دارم روی آنها کار می کنم (۹).

توده‌ها را با بازی دوما‌ی مشورتی منحرف کند. بنابراین به سادگی می‌توان مشاهده کرد که تلاشهایی که برای ربط دادن تحریم در تاریخ انقلاب روسیه با «پرهیز از سیاست» و «فرقه‌گرایی» و جز آن صورت می‌گیرد، تا چه اندازه با ابتذال و کوری لیبرال گونه همراه است. تحت شعار تحریم که علیه لیبرالها اتخاذ شد، جنبشی پدیدار گشت که افزایش تعداد اعتصابات سیاسی را از ۱۵۱۰۰۰ در طی سه ماهه سوم ۱۹۰۵، به یک میلیون در طی سه ماهه چهارم ۱۹۰۵ به دنبال داشت.

مارتف اعلام می‌کند که «علت اصلی» پیروزی اعتصابات در ۱۹۰۵ «روند رشد یابنده مخالفت در محافل گسترده بورژوازی» بود. «نفوذ این بخشهای گسترده بورژوازی تا به آنجا پیش رفت که از طرفی، مستقیماً کارگران را تحریک به اعتصابات سیاسی می‌کردند» و از طرف دیگر کارفرمایان را ترغیب به «پرداخت دستمزدهای کارگران در طول اعتصاب» می‌نمودند (تکیه از مارتف است).

ما در مقابل این چاپلوسی چرب و نرم از «نفوذ» بورژوازی، صرفاً آمار خشک و خالی را قرار می‌دهیم. در سال ۱۹۰۵ اعتصابات خیلی بیش از اعتصابات ۱۹۰۷ به نفع کارگران خاتمه یافت. در اینجا ارقام آن سال را می‌آوریم: ۱۴۳۸۶۱۰ نفر از اعتصاب‌کنندگان خواستهای اقتصادی داشتند؛ ۳۶۹۳۰۴ کارگر در مبارزه شان پیروز شدند؛ اعتصاب ۶۷۱۵۹۰ نفر با سازش خاتمه یافت و اعتصاب ۳۹۷۷۱۶ نفر شکست خورد. در واقع (و نه از روی قصه‌های لیبرالی) چنین بود «نفوذ» بورژوازی. مارتف برداشت حقیقی پرولتاریا نسبت به بورژوازی را به سبک واقعاً لیبرالی، تحریف می‌کند. علت پیروزی کارگران (در «اقتصاد» و در سیاست) این نبود که بورژوازی، در مواقعی نادر، پولی برای اعتصابات پرداخت یا در جبهه مخالف قرار گرفت، علت آن بود که کارگران پیروزیهایی به دست می‌آوردند که بورژوازی را دلسرد می‌ساخت و وادار به پرداخت می‌کرد. نیروی تهاجم طبقاتی، نیروی اعتصابهایی که میلیونها نفر در آن شرکت داشتند، نیروی شورشهای دهقانی و قیامهای درون نیروهای مسلح علت و «علت اصلی» بود، مارتف عزیز؛ «موافقت» بورژوازی معلول بود.

مارتف می‌نویسد: «۱۷ اکتبر (۱۰)، که چشم انداز انتخابات دوما را گشود و برگزاری میتینگها، تشکیل اتحادیه‌های کارگری و انتشار روزنامه‌های سوسیال دمکراتیک را ممکن ساخت، جهتی را که در مسیر آن کارها باید سامان گیرد نشان داد». اما مشکل این بود که «فکر امکان یک «استراتژی فرسایشی» به ذهن کسی خطور نکرد. کل جنبش بطور مصنوعی در جهت برخوردی جدی و قطعی سوق داده شد یعنی به طرف اعتصاب دسامبر و «شکست خونین» دسامبر (۱۱)».

کائوتسکی با روزا لوکزامبورگ مشاجره داشت که آیا در آلمان در بهار ۱۹۱۰ لحظه گذار از «استراتژی فرسایشی» به «استراتژی سرنگونی» فرا رسیده بود یا نه و کائوتسکی بطور واضح و قاطع اظهار داشت که این گذار، اگر بحران سیاسی گسترش بیشتری می‌یافت، اجتناب ناپذیر بود. اما مارتف با چسبیدن به دامن کائوتسکی، با واپس نگری از «استراتژی فرسایشی» برای دورانی دفاع می‌کند که انقلاب به اوج شدت خود رسیده بود. نه مارتف عزیز، شما صرفاً تکرار کننده خطابه‌های لیبرالی هستید. ۱۷ اکتبر «چشم اندازهای» قانونیت مسالمت آمیز را «نگشود» - این فقط یک افسانه لیبرالی است؛ ۱۷ اکتبر جنگ داخلی را گشود. تدارک این جنگ نه با اراده ذهنی احزاب یا گروهها بلکه توسط تمامی سیر وقایع از ژانویه ۱۹۰۵ به بعد، انجام شد. بیانیه اکتبر نه به معنای توقف مبارزه، بلکه توازن نیروهای رقیب بود: تزاریسیم دیگر در موضع حکومت کردن نبود و انقلاب هم هنوز در موقعیت

سرنگون کردن آن نبود. نتیجه اجتناب ناپذیر و عینی این وضعیت مبارزه‌ای قطعی بود. هم در اکتبر و هم در نوامبر جنگ داخلی یک واقعیت بود (و «چشم اندازهای» مسالمت آمیز دروغی لیبرالی)؛ این جنگ نه فقط در کشتارها بلکه همچنین در مبارزه نیروهای مسلح علیه واحدهایی از ارتش که سرپیچی می کردند، علیه دهقانان در یک سوم روسیه و علیه مناطق مرزی، خود را نشان می داد. کسانی که در چنین اوضاعی قیام مسلحانه دسامبر و اعتصابهای توده‌ای را «مصنوعی» می پندارند، تنها می توانند بطور مصنوعی در شمار سوسیال دمکراتها طبقه بندی شوند. حزب طبیعی چنین مردمی حزب لیبرال است.

در ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ مارکس گفت که در انقلاب لحظاتی وجود دارد که تسلیم به دشمن بدون مبارزه، تأثیر مخرب تری بر روحیه توده‌ها دارد تا شکست در مبارزه (۱۲). دسامبر ۱۹۰۵ نه فقط چنین لحظه‌ای در تاریخ انقلاب روسیه بود بلکه اوج گیری حتمی و طبیعی زد و خوردها و نبردهای توده‌ای بود که در سرتاسر بخشهای کشور در طول دوازده ماه قبل از آن به شدت رشد کرده بود. حتی آمار خشک و خالی هم گواه این حقیقت است. تعداد اشخاصی که در اعتصابهای صرفاً سیاسی شرکت کردند (یعنی در اعتصابهایی بدون خواست اقتصادی) چنین بود: در ژانویه ۱۹۰۵، ۱۲۳۰۰۰؛ در اکتبر، ۳۲۸۰۰۰؛ در دسامبر، ۳۷۲۰۰۰. معهذاً کسانی یافت می شوند که می خواهند ما باور کنیم که این رشد «مصنوعی» بوده است! برای ما افسانه می سرایند که چنین رشد اعتصابهای سیاسی توده‌ای، به اضافه ترمدهای ارتش، بدون گسترش ناگزیر آن به قیامی مسلحانه ممکن است! خیر، این تاریخ انقلاب نیست، این هجویه‌ای لیبرالی درباره انقلاب است.

۳

مارتف راجع به اعتصاب اکتبر می نویسد: «درست در همین زمان که هیجان عمومی بر توده‌های زحمتکش حکمفرما است ... کوشش می شود که مبارزه برای آزادی سیاسی و مبارزه اقتصادی را به صورت کل واحدی درهم ادغام کنند. ولی به نظر رفیق روزا لوکزامبورگ، این ترکیب نه وجه نیرومند بلکه وجه ضعیف جنبش را آشکار می کند». کوشش برای معمول ساختن روز کار هشت ساعته به شیوه‌های انقلابی شکست خورد و کارگران را «غیرمتشکل» کرد. «اعتصاب عمومی کارکنان پست و تلگراف در نوامبر ۱۹۰۵ نیز به همین نتیجه انجامید». مارتف بدین نحو تاریخ می نویسد.

کافی است به آمار مذکور در فوق بنگریم تا کذب این تاریخ عیان گردد. در سرتاسر سه سال انقلاب می بینیم که هر زمان بحران سیاسی حادث می شود، خیزشی اتفاق می افتد، نه فقط مبارزه سیاسی بلکه مبارزه اعتصابی اقتصادی نیز اوج می گیرد. نه ضعف، بلکه قوت جنبش در تلفیق این دو شکل مبارزه است. نظر عکس این، نظر بورژوازی لیبرال است، چرا که او خواستار شرکت کارگران در سیاست، اما، بدون کشانده شدن توده‌های وسیع به انقلاب و به مبارزه علیه بورژوازی بود. دقیقاً پس از ۱۱ اکتبر بود که جنبش لیبرالی زمستوا (۱۳) سرانجام دچار انشعاب شد؛ مالکین و صاحبان صنایع حزب آشکارا ضدانقلابی اکتبريست را تشکیل دادند که با تمام نیرو علیه اعتصاب کنندگان به اقدامات تلافی جویانه پرداخت (در همان حال که لیبرالهای «چپ» - کادتها - در مطبوعات کارگران را به «دیوانگی» متهم می کردند). مارتف به تقلید از اکتبريستها و کادتها عقیده دارد که «ضعف» کارگران از اینجا است که در آن موقع کوشیدند مبارزه اقتصادی را باز هم تهاجمی تر کنند. به عقیده ما ضعف کارگران (و

بیش از آنها دهقانان) از اینجا است که بطور مصممانه، وسیع و سریع به مبارزه اقتصادی تهاجمی و مبارزه سیاسی مسلحانه روی نیاوردند - که کلیت سیر وقایع آنرا ضروری ساخته بود و نه امیال ذهنی گروهها یا احزابی خاص. ورطه عمیقی نظر ما را از نظر مارتف جدا می کند و برخلاف گفته تروتسکی این ورطه بین نظرات «روشنفکران» تنها بازتاب ورطه‌ای است که در واقع در اواخر ۱۹۰۵ بین طبقات وجود داشت، یعنی بین پرولتاریای انقلابی که می رزمید و بورژوازی که رفتاری خائنانه داشت.

باید اضافه کنیم که شکستهای کارگران در مبارزه اعتصابی نه تنها مشخصه اواخر ۱۹۰۵ - که مارتف به آن متمسک می شود - بلکه به مراتب بیشتر مربوط به ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ است. آمار نشان می دهد که در فاصله ده ساله بین ۱۸۹۵-۱۹۰۴، کارفرمایان ۵۱.۶ درصد اعتصابات را (برحسب تعداد اعتصاب کنندگان) به شکست کشاندند؛ در ۱۹۰۵، ۲۹.۴ درصد؛ در ۱۹۰۶، ۳۳.۵ درصد؛ در ۱۹۰۷، ۵۷.۶ درصد؛ در ۱۹۰۸، ۶۸.۸ درصد. آیا این بدان معناست که اعتصابات اقتصادی ۱۹۰۶-۷ «دیوانگی» و «بی موقع» بود و «جنبه ضعیف جنبش» را آشکار می کرد؟ خیر، این بدان معنا است که چون تعرض مبارزه انقلابی توده‌ها در ۱۹۰۵ به اندازه کافی قدرت نداشت، شکست (هم در سیاست و هم در «اقتصاد») اجتناب ناپذیر بود، اما اگر پرولتاریا قادر نمی شد حداقل دو بار برای حمله‌ای جدید علیه دشمن از جای برخیزد (تنها در طول سه ماهه دوم ۱۹۰۶ و همینطور در ۱۹۰۷ ربع میلیون نفر در اعتصابات سیاسی شرکت کردند) شکست بازم عظیم تر می بود؛ کودتا نه در ژوئن ۱۹۰۷ بلکه یک سال و حتی زودتر، قبل از آن اتفاق می افتاد و کارگران از دستاوردهای اقتصادی ۱۹۰۵، حتی زودتر محروم می شدند.

این ارزش مبارزه انقلابی توده‌هاست که مارتف مطلقاً از درک آن عاجز است. او به تقلید از لیبرالها، با اشاره به تحریم اوایل ۱۹۰۶، می گوید «سوسیال دمکراتها برای مدتی بیرون از خط سیاسی جبهه نبرد، ماندند». از دیدگاه صرفاً تئوریک، اینگونه مسئله تحریم ۱۹۰۶ را طرح کردن، ساده کردن و مبتذل نمودن مسئله‌ای بسیار پیچیده است. «خط جبهه» واقعی، در طول سه ماه دوم ۱۹۰۶ در کجا بود - آیا در پارلمان یا بیرون پارلمان بود؟ به آمار بنگرید: تعداد شرکت کنندگان در اعتصابات «اقتصادی» از ۷۳۰۰۰ به ۲۲۲۰۰۰، تعداد شرکت کنندگان در اعتصابات سیاسی از ۱۹۶۰۰۰ به ۲۵۷۰۰۰ افزایش یافت. تعداد مناطق درگیر در جنبش دهقانی از ۳۶.۹ به ۴۹.۲ درصد کل رسید. می دانیم که ترمز در نیروهای مسلح نیز افزایش بسیار یافت و در سه ماهه دوم ۱۹۰۶، در مقایسه با سه ماهه اول رواج بیشتری پیدا کرد. به علاوه می دانیم که دومای اول انقلابی ترین پارلمان دنیا (در آغاز قرن بیستم) و در همان حال ناتوان ترین آنها بود؛ حتی یکی از تصمیمات آن هم به مورد اجرا گذاشته نشد.

اینها هستند واقعیات عینی. طبق برآورد لیبرالها و مارتف، این واقعیات نشان می دهند که دوما «خط جبهه» واقعی بود در حالی که قیامها، اعتصابات سیاسی و شورشهای دهقانان و سربازان کار بی اهمیت «رومانتیکهای انقلابی» بود. و متفکر عمیق، تروتسکی، عقیده دارد که اختلافات فراکسیونی که بر این مبنا پدیدار شدند، بیانگر مبارزه «روشنفکرانه» «برای تأثیر بر یک پرولتاریای نابالغ» بود. به اعتقاد ما اطلاعات عینی ثابت می کنند که در بهار ۱۹۰۶ آنچنان خیزش شدیدی در مبارزه انقلابی توده‌ای به وجود آمد که حزب سوسیال دمکرات مجبور بود دقیقاً آن مبارزه را، مبارزه اصلی شمرده و از هیچ کوششی برای گسترش دادن و حمایت از آن دریغ نرزد. به عقیده ما وضعیت سیاسی ویژه آن دوران - یعنی زمانی که دولت تزاری یک وام دو هزار میلیونی با وثیقه، ظاهراً وثیقه تشکیل دوما، از اروپا دریافت کرد، و در همان زمان با عجله قوانینی را علیه تحریم دوما اعلام کرد - تلاش پرولتاریا برای

خنثی کردن تشکیل اولین پارلمان روسیه به دست تزار را کاملاً توجیه می‌کرد. به عقیده ما نه سوسیال دمکراتها، بلکه لیبرالها بودند که در آن هنگام «بیرون از خط سیاسی جبهه نبرد، ماندند». آن توهمات مشروطه طلبانه که خط مشی لیبرالها در انقلاب بر گسترش آن در بین توده‌ها استوار بود به درخشان‌ترین وجهی به وسیله تاریخچه دومای اول رد شد.

در دوماهای اول و دوم هر دو، لیبرالها (کادتها) اکثریت داشتند و عرصه سیاسی را با های و هوی بسیار اشغال کرده بودند. اما درست همین «پیروزیهای» لیبرالی بود که روشن ساخت لیبرالها در تمام مدت «بیرون از خط سیاسی جبهه نبرد» بوده و به منزله دلقکهای سیاسی عمیقاً مشغول فاسد کردن شعور دمکراتیک توده‌ها هستند. و اگر مارتف و دوستانش، به تقلید از لیبرالها به شکستهای سنگین انقلاب به عنوان درس عینی مبنی بر «آنچه نمی‌باید انجام گیرد» اشاره می‌کنند، جواب ما به آنها چنین است: اولاً تنها پیروزی واقعی حاصل از انقلاب، پیروزی پرولتاریا بود که نصیحت لیبرالی ورود به دومای بولگین را نادیده گرفت و توده‌های دهقان را به قیام کشاند؛ ثانیاً پرولتاریای روسیه با مبارزه قهرمانانه خود در طول این سه سال (۷-۱۹۰۵)، چیزی را برای خود و برای مردم روسیه کسب کرد که کسب آن برای ملل دیگر دهها سال وقت می‌برد. پرولتاریا توده‌های زحمتکش را از زیر نفوذ لیبرالیسم خائن، حقیر و ناتوان رهایی داد و برای خود هژمونی در مبارزه برای آزادی و دمکراسی را به عنوان پیش شرط مبارزه برای سوسیالیسم تأمین نمود. او برای تمام طبقات تحت ستم و استثمار روسیه توانایی انجام مبارزه توده‌ای انقلابی را به دست آورد که بدون آن هیچ ترقی مهمی برای نوع بشر در هیچ کجای جهان به دست نیامده است.

این دستاوردها را با هیچ ارتجاع، یا با هیچ کینه، بدخواهی و دشنامی از سوی لیبرالها یا با هیچ تزلزل، کوتاه بینی و بی‌ایمانی از طرف سوسیال اپورتونیستها نمی‌توان از پرولتاریای روسیه سلب کرد.

۴

پیدایش و تکامل فراکسیونها در سوسیال دمکراسی روسیه از زمان انقلاب را نیز نه بر اساس «انطباق روشنفکران با پرولتاریا» بلکه با تغییرات در روابط بین طبقات باید توضیح داد. انقلاب ۷-۱۹۰۵، تصادم میان دهقانان و بورژوازی لیبرال بر سر مسئله شکل رژیم بورژوایی روسیه را تشدید و آشکار کرده و آنرا در دستور روز قرار داد. پرولتاریای سیاسی بالغ نمی‌توانست فعال‌ترین سهم را در این مبارزه نداشته باشد و نگرش وی نسبت به طبقات گوناگون جامعه جدید، در مبارزه بین بلشویسم و منشویسم، بازتاب یافت.

سه سال بین ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ با پیروزی ضدانقلاب، احیای حکومت مطلقه و با دومای سوم - دومای صد سیاه و اکتبرییستها - مشخص می‌شود. مبارزه بین طبقات بورژوا بر سر شکل نظام جدید دیگر عمده نیست. اینک پرولتاریا با وظیفه اصلی حفظ حزب پرولتاری خود، که هم دشمن ارتجاع و هم دشمن لیبرالیسم ضدانقلابی است، روبروست. وظیفه‌ای نه چندان آسان، زیرا این پرولتاریا است که از لطمات اقتصادی و سیاسی سرکوب و نیز تنفر لیبرالها رنج می‌برد، تنفیری که ناشی از بیرون آوردن رهبری توده‌ها در انقلاب از چنگ آنها توسط سوسیال دمکراتهاست.

بحران در حزب سوسیال دمکرات بسیار جدی است. سازمانها داغان شده‌اند. تعداد زیادی از رهبران کارآزموده (به ویژه از بین روشنفکران) دستگیر شده‌اند. نوع جدیدی از کارگران سوسیال دمکرات که امور حزب را در دست می‌گیرد، اینک پدیدار شده است، لیکن او باید بر

مشکلات فوق العاده‌ای فایق آید. در چنین شرایطی حزب سوسیال دمکرات تعداد زیادی از «رفیقان نیمه راه» را از دست می‌دهد. طبیعی است که «رفیقان نیمه راه» خرده بورژوا در طول انقلاب بورژوایی باید به سوسیالیست‌ها می‌پیوستند. آنها اینک از مارکسیسم و سوسیال دمکراسی می‌برند. این روند در هر دو فراکسیون مشهود است: در بین بلشویک‌ها به شکل گرایش «اتروویستی» که در بهار ۱۹۰۸ پیدا شد و فوراً در کنفرانس مسکو مغلوب گشت و پس از یک مبارزه طولانی، از طرف مرکز رسمی فراکسیون طرد شد و در خارجه تشکیل یک فراکسیون جداگانه را داد - فراکسیون وپریود. خصیصه ویژه این دوران تلاشی، در این واقعیت بیان می‌شود که این فراکسیون، آن ماخیست‌هایی را که در برنامه شان مبارزه علیه مارکسیسم (تحت پوشش دفاع از «فلسفه پرولتری») را وارد کرده بودند و «الیتامومیست‌ها» - این اتروویست‌های خجالتی - و همینطور انواع رنگارنگ «سوسیال دمکرات‌های دوران آزادی» که بدون فکر جلب شعارهای «دلفریب» شده، لیکن از درک بنیادهای مارکسیسم عاجز بودند را متحد کردند.

همین روند جدا شدن «رفیقان نیمه راه» خرده بورژوا در بین منشویک‌ها به شکل گرایش انحلال طلب ظاهر شد که اینک در مجله آقای پوترسلف، ناشازاریا، در وزروژدنی و ژیزن در موضع «شانزده نفر» و «سه نفر» (میخائیل، رومان، یوری) بطور کامل مدون شده است، در حالیکه گولوس سوتسیال دمکراتا که در خارج منتشر می‌شد، در واقع به عنوان خادم انحلال طلبان روسی و نقاب دیپلماتیک آنها در برابر حزب عمل می‌کرد.

تروتسکی، عاجز از درک مفهوم تاریخی و اقتصادی این از هم پاشیدگی در دوران ضدانقلاب، و بریدن عناصر غیرسوسیال دمکرات از حزب کارگری سوسیال دمکرات، به خوانندگان آلمانی می‌گوید که هر دو فراکسیون «در حال تجزیه» اند، که حزب «در حال تجزیه» است، که حزب «روحیه خود را باخته است».

این حقیقت ندارد. و این دروغ در وهله اول بیانگر فقدان درک تئوریک تروتسکی است. تروتسکی مطلقاً درک نمی‌کند که چرا پلنوم (۱۴)، انحلال طلبی و اتروویسم، هر دو را به عنوان «مظهر نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا» تبیین کرد. فکر کنید: آیا بریدن جریاناتی از حزب که توسط حزب محکوم شده‌اند و بیانگر نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا هستند، دال بر تلاشی و تضعیف روحیه حزب است یا دال بر قوی تر شدن و پاک تر شدن آن؟

در وهله دوم، عملاً این دروغ بیانگر «سیاست» تبلیغاتی فراکسیون تروتسکی است. اینک بر همه آشکار است که این جسارت تروتسکی کوششی است برای ایجاد یک فراکسیون، زیرا تروتسکی نماینده کمیته مرکزی را از پراودا برکنار کرده است. تروتسکی برای تبلیغ فراکسیونش مضایقه ندارد به آلمانی‌ها بگوید که حزب در حال تجزیه است، که هر دو فراکسیون در حال تجزیه‌اند و تنها او - تروتسکی - نجات دهنده است. در حقیقت اینک متوجه می‌شویم - و آخرین مصوبه تروتسکیست‌ها (تحت نام باشگاه وین، در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۰) این را بطور قطعی ثابت می‌کند - که تروتسکی منحصرأ از اعتماد انحلال طلبان و وپریودیست‌ها برخوردار است.

وسعت بی شرمی تروتسکی در تحقیر حزب خود و خودشیرینی او در مقابل آلمانی‌ها را می‌توان با نمونه زیر نشان داد. تروتسکی می‌نویسد که «توده‌های زحمتکش» در روسیه درمی‌یابند که «حزب سوسیال دمکرات خارج [تکیه از تروتسکی] از دایره آنها قرار دارد» و او از «سوسیال دمکرات‌های بدون سوسیال دمکراسی» سخن می‌گوید.

چگونه می‌توان انتظار داشت که آقای پوترسلف و دوستانش از غرق بوسه کردن تروتسکی بخاطر چنین اظهاراتی خودداری کنند؟

اما نه فقط سرتاسر تاریخ انقلاب، بلکه نتایج انتخابات دوماى سوم از بخشهای کارگری نیز این اظهارات را رد می کنند.

تروتسکی می نویسد که: «فراکسیونهای بلشویک و منشویک به سبب ساخت سازمانی و ایدئولوژیک قبلی شان، ثابت کردند که روی هم رفته» قادر به کار در سازمانهای علنی نیستند؛ کار را «گروههای منفرد سوسیال دمکرات انجام می دادند ولی بیرون از فراکسیونها و بیرون از نفوذ سازمانی آنها». «حتی مهم ترین سازمان علنی که منشویکها بر آن مسلط اند، کاملاً خارج از کنترل فراکسیون منشویک کار می کند». تروتسکی اینطور می نویسد. ولی واقعیات چنین هستند: از همان آغاز شکل گیری گروه سوسیال دمکرات در دوماى سوم، فراکسیون بلشویک از طریق نمایندگان که از طرف کمیته مرکزی دارای اختیار بودند، تمام مدت کار سوسیال دمکراتهای دوما را به زیر نظارت، مشورت، کمک و مساعدت گرفت. همین کار را هیأت تحریریه ارگان مرکزی حزب که عبارت بودند از نمایندگان فراکسیونها (که در ژانویه ۱۹۱۰ منحل شدند)، نیز انجام داد.

وقتی تروتسکی مبسوطی از حماقت اتزوویسم به رفقای آلمانی می دهد و این جریان را بمثابه «تبلور» خصلت تحریم طلبی بلشویسم بطور کلی می شمارد و سپس در چند کلمه ای ذکر می کند که بلشویسم «به خود اجازه نداد» توسط اتزوویسم «از پای درآید» بلکه «مصممانه یا به عبارت بهتر به طرزی خودسرانه به آن حمله ور شد»، خواننده آلمانی یقیناً در نمی یابد که چه مکر ظریفی در چنین توضیحی نهفته است. خودداری یسوعی مابانه تروتسکی در گفتن حقیقت در اینجا عبارت است از حذف یک «جزء» کوچک، بسیار کوچک. او «فراموش می کند» بگوید که در یک جلسه رسمی در بهار ۱۹۰۹، فراکسیون بلشویک با حضور نمایندگان، اتزوویستها را طرد و اخراج کرد. اما درست همین «جزء» است که مایه دردرس تروتسکی شده که می خواهد درباره «تجزیه شدن» فراکسیون بلشویکی (و سپس حزب) صحبت کند و نه طرد شدن عناصر غیرسوسیال دمکرات!

ما اینک مارتف را به منزله یکی از رهبران انحلال طلبی می شماریم که هر چه زیرکانه تر با عبارات شبه مارکسیستی از انحلال طلبان دفاع می کند، خطرناک تر می شود. اما مارتف نظراتی که مهر خود را بر تمام گرایشات در جنبش کارگری توده ای ۱۹۰۳-۱۹۱۰ زده اند، بطور صریح تشریح می کند. تروتسکی برعکس، تنها نوسانها و تزلزلهای شخصی خود را نشان می دهد و نه چیز دیگر. در ۱۹۰۳ او منشویک بود؛ در ۱۹۰۴ از منشویسم دست کشید و مجدداً در ۱۹۰۵ به منشویکها پیوست و صرفاً به بلغور کردن عبارات فوق انقلابی پرداخت؛ در ۱۹۰۶ باز آنها را ترک کرد؛ در اواخر ۱۹۰۶ طرفدار توافقی انتخاباتی با کادتها بود (یعنی در واقع یکبار دیگر با منشویکها همراه شد)؛ و در بهار ۱۹۰۷ در کنگره لندن گفت که اختلاف او با روزا لوکزامبورگ «بیشتر اختلاف سلیقه فردی بود تا بر سر گرایشات سیاسی». تروتسکی یک روز از موجودی ایدئولوژیک یک فراکسیون برداشت می کند؛ روز بعد از دیگری و بدین ترتیب اعلام می کند که بر فراز هر دو فراکسیون قرار دارد. تروتسکی در تئوری در هیچ نکته ای با انحلال طلبان یا اتزوویستها توافق ندارد اما در عمل واقعی در توافق کامل با گولوسیستها و وپیرودیستها است.

از این روزمانی که تروتسکی به رفقای آلمانی می گوید که او بیانگر «گرایش عمومی حزب» است، من ناچارم اعلام کنم که تروتسکی تنها بیانگر فراکسیون خودش است و تنها تا حدی، از اعتماد اتزوویستها و انحلال طلبان برخوردار است. مدارک ذیل صحت گفته مرا ثابت می کنند. در ژانویه ۱۹۱۰، کمیته مرکزی حزب ما روابط نزدیکی با روزنامه تروتسکی، پراودا، برقرار کرد و نماینده ای از طرف کمیته مرکزی برای حضور در هیئت تحریریه تعیین نمود. در

سپتامبر ۱۹۱۰ ارگان مرکزی حزب قطع رابطه بین نماینده کمیته مرکزی و تروتسکی را، بخاطر سیاست ضد حزبی تروتسکی اعلام کرد. در کپنهاگ، پلخاتف به عنوان نماینده منشویکهای طرفدار حزب و نماینده هیأت تحریریه ارگان مرکزی، همراه با نویسنده این سطور به عنوان نماینده بلشویکها و یک رفیق لهستانی، علیه نحوه عرضه مطالب مربوط به حزب توسط تروتسکی در مطبوعات آلمان به اعتراض مؤکدی دست زدیم. حال خوانندگان خود قضاوت کنند، آیا تروتسکی بیانگر «گرایش عمومی حزب»، یا «گرایش عمومی ضد حزبی» در سوسیال دمکراسی روسیه است؟

نوشته شده در سپتامبر - نوامبر ۱۹۱۰
انتشار به تاریخ ۲۹ آوریل (۱۲ مه) ۱۹۱۱
در دیسکوسیونی لیستوک شماره ۳
به امضای ن. لنین

توضیحات

۱- مقاله «معنای تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه» در رابطه با مقالات افترا آمیز تروتسکی و مارتف که در مجله نویه سایت منتشر شدند، نوشته شد. لنین قصد داشت پاسخ تروتسکی و مارتف را در همان مجله بدهد اما سردبیران نویه سایت، کائوتسکی و ورم، مقاله لنین را منتشر نکردند. این مقاله در نهایت در دیسکوسیونی لیستوک منتشر شد.

۲- "Die Neue Zeit" - عنوان مجله ارگان سوسیال دمکراسی آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۲۳ در اشتوتگارت انتشار می یافت. تا اکتبر سال ۱۹۱۷ سردبیری آن با کائوتسکی بود. طی سالهای ۱۸۸۵-۱۸۹۵ برخی از مقالات مارکس و انگلس در آن به چاپ می رسید. رهبران نامی جنبش کارگری آلمان و کشورهای دیگر در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم با این مجله همکاری داشتند.

از نیمه دوم سالهای نود سده ۱۹ این مجله به انتشار منظم مقالات رویزیونیستها و از آن جمله سلسله مقالاتی از برنشتین تحت عنوان «مسائل سوسیالیسم» پرداخت. رویزیونیستها در این مقالات به شدت علیه مارکسیسم مبارزه می کردند. "Die Neue Zeit" در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی موضع سانتریستی اتخاذ کرد و عملاً به پشتیبانی از سوسیال شوونیستها پرداخت. سوسیال شوونیستها در نخستین جنگ جهانی در جنبش جهانی کارگری و در میان احزاب و رهبران انترناسیونال دوم، یک جریان اپورتونیستی پدید آوردند. سوسیال شوونیسم مدافع جنگ امپریالیستی بود. سوسیال شوونیستها هر کشور عملیات جنگی ارتشهای کشورهای خویش را صحیح و عادلانه اعلام می داشتند و از دولتهای بورژوایی خود پشتیبانی می کردند.

سوسیال شوونیستها با خیانت به انترناسیونالیسم پرولتری، صلح طبقاتی با بورژوازی کشور خویش را موعظه می کردند و بخاطر پیروزی این بورژوازی و تقسیم مجدد جهان میان امپریالیستها و غارت مستعمرات، کارگران کشورهای مختلف را به جنگ علیه برادران کارگر خویش برمی انگیزتند. امروز هم سوسیال شوونیسم در بسیاری از کشورها سلاح ایدئولوژیک احزاب سوسیالیست راست است.

۳- نویه رینیشه تسایتونگ، نشریه انقلابی که از ۱ ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ در کلن منتشر می شد. اداره آن با مارکس و انگلس بود.

۴- منظور لنین «قطعنامه تاکتیکی درباره مسئله ارضی» است که در کنگره چهارم (وحدت) ح.س.د.ک.ر. (۱۹۰۶) به تصویب رسید.

۵- مقاله مارکس به نام «ضدانقلاب برلین» که در نویه راینیش تسایتونگ در ۱۳ سپتامبر ۱۸۴۸ به چاپ رسید. این مقاله در جلد ۳ (ص ۱۹۲-۱۹۶) «میراث ادبی کارل مارکس، فردریش انگلس و فردیناند لاسال» که توسط فرانس مرینگ در اشتوتگارت در ۱۹۰۲ به چاپ رسید، گنجانده شده بود. منظور لنین از تمسخر مرینگ، مقدمه او بر این چاپ است، ص ۵۳-۵۴.

۶- اشاره لنین به مقاله خود «بایکوت» منتشره در ۲۱ اوت ۱۹۰۶ نشریه پرولتاری است (لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۱، صفحات ۴۹-۱۴۱).

۷- دوما بولیگین: «مجمع نمایندگان» مشورتی که حکومت تزاری قصد داشت در ۱۹۰۵ آنرا افتتاح کند. لایحه مربوط به فراخواندن آن و مقررات ناظر بر انتخابات آن توسط کمیسیونی تهیه شد که ریاست آن با بولیگین، وزیر کشور بود و همراه با بیانیه تزار در ۶ (۱۹) اوت ۱۹۰۵ منتشر گردید. بلشویکها اعلام تحریم فعال دوما بولیگین را کردند. دوما قبل از اینکه حکومت بتواند آنرا افتتاح کند، توسط انقلاب درهم پیچیده شد.

۸- منبع آمار کتاب «آمار اعتصابات در کارخانه‌ها در طی سه سال ۱۹۰۶-۱۰» نوشته وی. وارزار، سن پترزبورگ، ۱۹۱۰، است.

۹- لنین قصد داشت رساله‌ای درباره تاریخ انقلاب روسیه بر پایه آمارهایی که جمع آوری کرده بود، بنویسد.

بر طبق محاسبات لنین، این کتاب یا جزوه در حدود ۳۰۰ صفحه می شد، اما او موفق به نوشتن این کتاب آنطور که در اصل قصد داشت نشد. لنین تنها توانست مقاله «آمار اعتصابات در روسیه» را بنویسد که به قول او «برخورد مقدماتی به موضوع» بود (رجوع کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۱۳، ص ۳۹۳-۴۲۱).

۱۰- در ۱۷ اکتبر، در اوج اعتصابات سیاسی عمومی و توسعه گسترده انقلاب، بیانیه تزار منتشر شد. این بیانیه که قول آزادیهای مدنی و یک دوما قانون گذار را می داد، به هدف فریب توده‌ها، به عنوان کلکی برای آرام کردن ساده لوحان و به دست آوردن فرصت برای حمله به انقلاب، طرح شده بود. اما پس از ۱۷ اکتبر، طبقه کارگر و دهقانان به مبارزه انقلابی علیه حکومت مطلقه ادامه دادند.

۱۱- قیام مسلحانه کارگران مسکو علیه حکومت مطلقه در دسامبر ۱۹۰۵ به مدت نه روز جریان داشت. کارگران به رهبری بلشویکهای مسکو مبارزه قهرمانانه‌ای را در باریگادها علیه قوای تزار پیش بردند. تنها ورود واحدهای نظامی از سن پترزبورگ، حکومت را قادر ساخت که این طغیان را سرکوب کند. حکومت تزاری بی رحمی بی مانندی در مقابل شورشیان نشان داد. محله‌های کارگری آکنده از خون کارگران شد و هزاران نفر از آنها در مسکو و اطراف آن کشته شدند.

۱۲- رجوع کنید به منتخب مکاتبات مارکس و انگلس، مسکو ۱۹۵۶، ص ۲۶۴.

۱۳- زمستوا، نهادهای زمستوا: ارگانهای خود مختار محلی که تحت فشار جنبش دمکراتیک انقلابی گسترده سالهای ۱۸۶۰، توسط استبداد تزاری به وجود آمد. حقوق زمستواها فوق العاده ناچیز بود و تنها محدود به زمینه‌های اقتصادی و تا حدی فرهنگی می شد (کمک زراعی به دهقانان، راه سازی، مدرسه و بیمارستان سازی، تهیه آمارهای اقتصادی و امثالهم). بخاطر کیفیت انتخاباتی بالا، مالکان و مأموران حکومتی قادر بودند در ارگانهای زمستوا نقش تعیین کننده‌ای را بازی کنند. جنبش زمستوا، بمثابة یک پدیده اجتماعی، بیان کننده احساسات

مخالف خوانی روشنفکران لیبرال در برخورد به استبداد بود. مبارزه برای زمستوا، توسط اعضای لیبرال ارگانهای زمستوا، از پائیز ۱۹۰۴ تا ژانویه ۱۹۰۵ ادامه یافت. آنها سخنرانی-های مخالفت آمیز ایراد کرده و قطعنامه‌هایی حاوی خواسته‌های قانونی معتدل، در جلسات و گردهم آیی‌های زمستوا تصویب کردند. هیئت تحریریه جدید منشویکی ایسکرا نامه محرمانه‌ای (به نگارش آکسلرد) به حزب نوشت و در آن از کارگران خواست که با بیان خواسته‌هایشان در جلسات زمستوا، از مبارزات آنها حمایت کنند. این طرح اپورتونیستی ایسکرای نو، به کارگران که در حال پیشروی در جهت انقلاب بودند، وظیفه «تقویت» بورژوازی لیبرال را محول می‌کرد و به شدت توسط لنین در مقاله «مبارزه زمستوا و نقشه ایسکرا» مورد انتقاد قرار گرفت (لنن، مجموعه آثار، جلد ۷، ص ۴۹۷-۵۱۸).

۱۴- منظور لنن، اجلاسیه وحدت کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. است که در ژانویه ۱۹۱۰ برگزار شد.

یادداشت‌های بحث انگیز

در مقاله‌ای با عنوان «نتایج کنگره صنعتگران» در ناشازاریا، شماره ۲، آقای ب. باگدانف استنتاجات خویش را به قرار زیر تدوین می‌کند:

«تلاش برای گسستن از فعالیت زیرزمینی قدیمی و تکیه بر فعالیت سیاسی واقعاً علنی - چنین است خصیصه جدیدی که آخرین مرحله جنبش کارگری ما را نیز مشخص می‌کند.» (ص ۷۳).

«در لحظه فعالیت گسترده در زندگی علنی، در آستانه انتخابات میان دوره‌ای در مسکو و انتخابات عمومی چهارمین دوما دولتی، این واقعیت به وضوح احساس می‌شود که آن بخش از پرولتاریا که از لحاظ سیاسی متشکل است، فاقد هر گونه نفوذ است. تمامی فعالیت کارگران متشکل در سالهای اخیر معطوف به تجدید حیات این نیروی سیاسی مستقل بوده است. آگاهانه یا ناآگاهانه، همه شرکت کنندگان در این جنبش، عاملین تجدید حیات حزب پرولتاریا می‌شوند. لیکن وظیفه بخش متشکل حزب قبل از شتابان کردن این جنبش و شکل رسمی دادن پیش از موقع به آن، باید کشاندن هر چه وسیع تر توده‌ها به داخل حزب و گسستن کامل از انفعال [کار] زیرزمینی و جو خرف کننده آن، به منظور تکامل و عرضه گسترده ترین چشم انداز به جنبش باشد.» (ص ۷۵-۷۴).

تاکنون تنها در روزنامه‌هایی از نوع نویه ورمیا و احتمالاً در نوشته‌های مرتدین خشمگین که به لیبرالیسم گرویده‌اند، مانند آقای استرووه و شرکاء، چنین زوزه‌هایی درباره جو «خرف کننده» و فریادها و فراخوانهای هیستریک مشابهی برای «گسستن» از آن شنیده بودیم. تاکنون قاعده بر این بوده است که آن مطبوعات سیاسی که به هر حال صادق و محترم به حساب می‌آمده‌اند، برای حمله از جایی استفاده نکنند که امکان دفاع از همانجا، وجود ندارد. لیکن یک سال است که جمعیت انحلال طلبان - شامل ب. باگدانف، لویتسکی، پوترسوف و دیگران - توانسته است با موفقیت، بر این تعصب دمکراتیک قدیمی «غلبه کند» و برای دادن فراخوان «گسستن قطعی» و جز آن، بطور منظم تنها آن زمینه‌هایی را انتخاب کند که برای بحث درباره موضوع مشاجره، در انحصار آنان باشد. تنها کاری که برای ما می‌ماند ثبت وقایع این جنگ «محافظت شده» علیه «جو خرف کننده» و - رسوا کردن جنگ طلبان است.

باگدانف ها، لویتسکی ها و پوترسوف ها زمانی که به کشش کارگران به فعالیت علنی استناد می‌جویند، با واقعیات چشم بندی می‌کنند و سپس استنتاج خودشان را بیرون می‌کشند که

کارگران در تلاش برای گسستن از «جو خرف کننده» هستند. آنها برای موفقیت چشم بندی شان بر این تکیه می کنند که ما - مخالفین انحلال طلبی - امکان برملا کردن واقعیات را برای عموم - واقعیاتی که باگدانف ها از آن اطلاع دارند - نداریم، واقعیاتی که گواه خشم کارگرانی است که در کنگره های متعدد صریحاً علیه روشنفکرانی که مدافع «گسستن» از کار زیرزمینی هستند، موضع گرفتند. در اوایل ۱۹۱۱ کارگران همانقدر با انرژی برای شرکت در فعالیت سیاسی آشکار تلاش می کردند - و این واقعاً تحسین آمیز بود - مثلاً در اوایل ۱۹۰۵؛ ولی نه آنوقت و نه اینک، کارگران هرگز علیه «جو خرف کننده» طغیان نکرده و هرگز خواهان «گسستن» از آن نبودند. تنها کسانی که درباره شان به درستی می توان گفت برای «گسستن قطعی» تلاش می کنند، روشنفکران مرتد هستند.

مسلماً تعمق در واقعیت زیر، برای خواننده مفید است. گروهی از نویسندگان مدتی است - بخصوص از ژانویه ۱۹۱۰ - درباره «تلاش برای گسستن از فعالیت قدیمی» و «تکیه بر فعالیت سیاسی واقعاً آشکار» جنجالهایی به راه انداخته اند. تنها در این دوره، این گروه بیش از بیست شماره از مجله های خویش (ناشازاریا، وزروژدنی، ژیزن، دیلوژیژنی) را منتشر کرده - تازه اگر به کتابها، جزوات و مقالات مطبوعات و روزنامه هایی که طبیعت خاص انحلال طلبی ندارند، اشاره نکنیم. حال باید پرسید، نویسندگانی که با چنین انرژی در حوزه قلمی مشغول به کار بوده و با چنین ایمانی دم از نیاز به «گسستن قطعی از شکل قدیمی فعالیت» و «تکیه بر فعالیت سیاسی واقعاً آشکار» می زنند، چطور خودشان در گروه خودشان جرأت و شهامت «گسستن قطعی» از «کهنه» و «تکیه بر فعالیت سیاسی واقعاً آشکار» را - از طریق برنامه، پلاتفرم و تاکتیکهایی که مشخصه یک «گسست قطعی» از «جو خرف کننده» است - ندارند؟

این دیگر چه نمایش مضحکه ای است؟ تا چه اندازه ریاکاری! آنها سخن از «تجدیدحیات این نیروی سیاسی» می رانند و به «جو خرف کننده» سرکوفت زده و خواهان گسستن از کهنه بوده، موعظه برای «فعالیت سیاسی واقعاً آشکار» می کنند، لیکن با این وجود از تعویض آن با هر گونه برنامه، پلاتفرم، تاکتیک و سازمان خودداری می ورزند! چگونه است که لگالیستهای ما - مارکسیست بعد از این - حتی به اندازه پشخانف و دیگر ناشرین روسکوی بوگاتستو (۱) نیز صداقت ندارند؟ آنها از جو خرف کننده و نیاز به «تکیه بر فعالیت سیاسی واقعاً آشکار» به مراتب زودتر (از ۱۹۰۵-۱۹۰۶) سخن گفتند و به آنچه موعظه کردند، عمل نمودند، یعنی واقعاً پیگیرانه از کهنه گسستن و یک برنامه، پلاتفرم، تاکتیک و تشکیلات «آشکار» عرضه نمودند.

صداقت در سیاست، نتیجه توانایی است؛ ریاکاری نتیجه ضعف است. پشخانف ها و شرکاء در بین نارودنیکها نیرویی به شمار می آیند، از اینرو واقعاً «بطور آشکار» عمل می کنند. باگدانف ها، لویتسکی ها، پوترسرف ها و شرکاء در بین مارکسیستها ضعیف بوده و در هر گام توسط کارگران دارای آگاهی طبقاتی پس زده می شوند؛ از اینجاست که دست به ریاکاری زده، استتار برمی گزینند و جرأت بروز آشکار با برنامه و تاکتیکهای «فعالیت سیاسی واقعاً آشکار» را ندارند.

پشخانف ها و شرکاء در بین نارودنیکها چنان قوی هستند که کالایشان را زیر پرچم خودشان حمل می کنند. باگدانف ها، لویتسکی ها، پوترسرف ها و مارتف ها چنان در بین مارکسیستها ضعیفند که مجبورند کالایشان را زیر پرچمی بیگانه قاچاق کنند. آنها در مجله روشنفکرانه حقیر خود (ناشا زاریا) جرأت کرده و فریاد می زنند: «سلسله مراتب» وجود ندارد، ما باید «قاطعانه از کهنه ببریم» و «بر فعالیت سیاسی واقعاً آشکار تکیه کنیم» اما زمانی که در مقابل

کارگران قرار می گیرند، انحلال طلبان ما مطابق این مثل عمل می کنند: کسی که در میان بره‌ها شیر می شود، در میان شیرها بره می شود.

قهرمانان ما که چنین شیفته «فعالیت سیاسی علنی» هستند، در مواجهه با کارگران هر کار غیرعلنی را می کنند و هیچ برنامه، تاکتیک و سازمان علنی، عرضه نمی دارند. دلیل سیاست بازی آقای باگدانف از اینجا است. او در جمع بندی از «نتایج» کنگره صنعتگران نصیحت می کند برای فعالیت سیاسی واقعاً علنی، جنبش را «شتابان ... نکنید» «بی موقع شکل رسمی آن را تعیین نکنید». چنین به نظر می رسد که آقای باگدانف کوشید تا به نقشه‌های انحلال طلبانه-اش شکل رسمی بدهد و آنها را تقدیم کارگران کند، لیکن ضمن این کار انگشتانش سوخت. این روشنفکر مرتد از جانب کارگران طرد شد، زیرا آنها حتی زمانی که به خطا می روند، رک و راست تر عمل کرده و خواهان پاسخ رک و راست هستند («از ما می خواهی که از کهنه ببریم؟ بسیار خوب، پس چرا صادقانه و آشکارا آنچه را به جای آن پیشنهاد می کنی، اعلام نمی داری؟»). و آقای باگدانف مانند روباه قصه کريلوف (۲)، با گفتن انگورهای ترش، خود را تسلی می دهد! نباید بی موقع شکل رسمی تازه را تعیین کرد؛ در هنگام گسستن از کهنه باید پرچم آنرا زمانی که نزد کارگران می رویم به اهتزاز درآوریم - برای نو، عجله نداشته باشید. می توانید این را نشستن بین دو صندلی بخوانید. ولی این دقیقاً خصلت همه انواع اپورتونیزم است و دقیقاً مشخصه روشنفکر بورژوازی امروز است که با مارکسیسم بازی می کند. آقای استرووه از ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۸ با مارکسیسم بازی کرد. باگدانف ها، لویتسکی ها و پوترسف ها از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱ مشغول بازی با مارکسیسم بوده‌اند. انحلال طلبان امروز نیز، مانند اکونومیستهای آن روزها، همچون معبری برای نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا، عمل می کنند.

میسئل، شماره ۴

مارس ۱۹۱۱

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷

توضیحات

۱- روسکوی بوگاتستو (ثروت روسیه): مجله ماهانه‌ای که از ۱۸۷۶ تا اواسط ۱۹۱۸ در سنت پترزبورگ منتشر شد. در اوایل سالهای ۱۸۹۰ ارگان نارودنیکهای لیبرال بود و از ۱۹۰۶ ارگان سوسیالیستهای خلقی. این مجله مبلغ آشتی با حکومت تزار و رد مبارزه انقلابی بود و به سختی علیه مارکسیسم مبارزه می کرد.

۲- افسانه «روباه و انگور» نوشته ای. آ. کريلوف.

مکالمه بین یک لگالیست و یک مخالف انحلال طلبی

لگالیست: چنین می نماید که تندی زیاده از حد مبارزه و مجادله با انحلال طلبان در مطبوعات سوسیال دمکراتیک به هیجانات بیش از اندازه دامن زده و جوهر اختلاف نظرها را تا حدی مخدوش کرده است.

ضد انحلال طلب: آیا عکس آن صدق نمی کند؟ آیا شدت مبارزه به واسطه عمق اختلافات ایدئولوژیک نیست؟ یا شاید شما هم به اردوی «متزلزلین» - به عبارت دیگر «آشتی طلبان» - پیوسته‌اید، که می کوشند این ورطه را با جملات میان تهی و گنده گویی های بی در و پیکر پر کنند؟

لگالیست: آه، خیر! من ابداً تمایلی به «آشتی» ندارم. برعکس، منظورم این است که انحلال طلبان درک کافی از آنچه می خواهند ندارند و از این رو فاقد پیگیری لازم هستند. آنها همچنان در تاریکی کورمال می روند و بطور خودبخودی تکامل می یابند - اگر بتوان چنین گفت. آنها هنوز می ترسند خط فکریشان را تا به آخر دنبال کنند. این است دلیل بی ثباتی، سردرگمی و دودلی که مخالفین آنها، آنرا به اشتباه ریاکاری و روشهای خدعه آمیز مبارزه علیه حزب غیر علنی و جز آن تعبیر می کنند. نتیجه این کار ایجاد بلبشو است و توده که مجادله بخاطر او است دیگر درک نمی کند موضوع از چه قرار است. اگر انحلال طلبان چند تایی سیاستمدار زیرک و اعتماد بیشتر به خود داشتند، کارشان بهتر پیش می رفت و شما را خرد می کردند. ضد انحلال طلب: آنچه را که می گوئید مانند کابوس است ... معهذا شنیدن استدلالهای شما باید جالب باشد.

لگالیست: به عقیده من، حق با انحلال طلبان است. آنها باید برچسب لگالیست را که بر ایشان زده می شود، بپذیرند. ما آنرا می پذیریم و ثابت می کنیم که این لگالیستها هستند که تنها پاسخ صحیح - صحیح از نقطه نظر مارکسیسم - را به مسائل دردناک جنبش طبقه کارگر امروز روسیه می دهند. آیا قبول دارید دورانی را که اینک از سر می گذرانیم، به نوعی بیانگر مرحله خاصی در تکامل اقتصادی و سیاسی روسیه است یا خیر؟
ضد انحلال طلب: قبول دارم.

لگالیست: تنها در حرف قبول دارید، همانقدر که مصوبات رسوای «دسامبر» (۱۹۰۸) شما آنرا قبول دارند. اگر جداً تأمل کنیم، اینگونه پذیرفتن به این معنا است که حضور علنی مثلا گروه سوسیال دمکرات در دوما، سوم تصادفی نبوده، بلکه جزء جدایی ناپذیر «لحظه کنونی» است. مجموعه شرایط سیاسی حاضر، مجموعه شرایطی که از جنبش طبقه کارگر به دست می آید چنان است که داشتن یک گروه سوسیال دمکرات آشکار قانونی در دوما و داشتن یک حزب کارگری سوسیال دمکرات آشکار قانونی، ممکن و ضروری است.

ضد انحلال طلب: آیا این مخاطره آمیز نیست - این جهش از یک گروه سوسیال دمکرات در دوما به یک حزب کارگری سوسیال دمکرات؟

لگالیست: ابداً. تنها فرق این است که اشکال وجود گروه سوسیال دمکرات در دوما، سوم، از خارج برای ما تعیین می شد؛ تنها کاری که باید می کردیم قبول آنها و می توان گفت ورود به طرح از پیش تدارک شده بود، در صورتی که پیدا کردن اشکال وجودی یک حزب کارگری قانونی، به خود ما واگذار شده. در اینجا باید ابتکار به خرج داده و برای اشکال جدید مبارزه کنیم. کسانی را که شما به تحقیر انحلال طلب می نامید، پا به این مبارزه گذاشته و وارد راه تازه شده‌اند؛ اما بدبختانه تنها گام اول را برداشته‌اند. بدبختانه، هنوز از این بابت می ترسند و

چشم از گذشته بر نمی دارند و خود را با اقداماتی نیمه کاره محدود کرده‌اند. شاید در آغاز راه جدید، چنین چیزی اجتناب ناپذیر باشد؛ لیکن گامهای بعدی، به دنبال این آغاز خواهند آمد. دودلی و تردید گامهای اول زایل خواهند شد و اشتباهات اصلاح خواهند گشت. ضدانحلال طلب: عالی است. ممکن است لطف کنید توضیح دهید این اشتباهات کدامند و چگونه تصحیح خواهند شد؟

لگالیست: با کمال میل! ما نمی توانیم از قبل بگوییم که حزب کارگری قانونی فردا دقیقاً چگونه خواهد بود، اما می توانیم جهت کلی رشد جنبش طبقه کارگر را ببینیم. همینکه این جهت را تصدیق کردیم، من می توانم بی مهابا تصویری از یک حزب قانونی ترسیم کنم، با اطلاع از اینکه حزب حقیقی شاید دقیقاً شبیه تصویر نشود، ولی چیزی شبیه به آن خواهد شد. و برای ترسیم این تصویر برای شما، مجبور به «اختراع» هیچ چیز نیستیم. تمام آنچه را که من نیاز دارم، در نظر داشتن درسهایی است که زندگی به ما می آموزد، تجربه فعالیت تحت شرایط جدید، شرایط بعد از انقلاب. تنها لازم است که این تجربه را جمع بندی کنم، جزئیات زائد را حذف و مسیر اصلی را دنبال کنم. طبقه کارگر بطور قانونی در دوما نماینده دارد. گروه سوسیال دمکرات قانونی در دوما وجود دارد. گروه تحت تعقیب و مراقبت بوده و اجازه برگزاری میتینگ ندارد؛ گروه از افراد با تجربه (۱) بی بهره است، شاید فردا در زندانها و تبعیدگاهها پراکنده شود - همانطور که پیروان کوتاه نظر شما معتقدند، یک حزب قانونی به هیچ وجه از پیگرد و تعقیب پلیسی و قضایی در امان نیست. اما به رغم پیگردها، گروه قانونی در دوما وجود دارد. اتحادیه‌های صنفی و باشگاههای قانونی، نشریات هفتگی و ماهانه مارکسیستی قانونی نیز وجود دارند؛ آنها حتی بیشتر تحت تعقیب بوده، توقیف و با جریمه‌هایی که می پردازند از هستی ساقط می شوند، سردبیران آنها شاید در مقابل هر یک ماهی که در دفتر نشریه هستند، یک ماه و نیم در زندان به سر می برند، اتحادیه‌ها دائماً منحل می شوند، ولی آنها هنوز وجود دارند. اندکی تعمق کنید. زمانی که هیچ اتحادیه صنفی قانونی، هیچ مطبوعات مارکسیستی قانونی و هیچ نماینده سوسیال دمکرات قانونی وجود ندارد، مسئله یک طور است - تا ۱۹۰۵ چنین بود - و زمانی که آنها وجود دارند، حتی اگر تمام مدت تحت تعقیب بوده و دائماً سرکوب شوند، مسئله طور دیگر است - اوضاع از ۱۹۰۷ به بعد، چنین بوده است. این خصوصیت جدیدی از اوضاع است. همین «خصوصیت جدید» است که ما باید بتوانیم مورد استفاده قرار دهیم، همچنین آنرا گسترش، تحکیم و تقویت بخشیم.

ضدانحلال طلب: شما در وقت شروع قول دادید که یک لگالیست شجاع تر و استوارتر از آنهایی باشید که ما در گذشته پای سخن شان نشسته بودیم، اما تاکنون کاری بجز تکرار تمام چیزهایی که انحلال طلبان مدتها قبل گفته بودند، نکردید.

لگالیست: همانطور که گفتم، تصویر یک لگالیسم استوار و مطمئن، منطقاً از مشاهده دقیق تجربه ارانه شده توسط زندگی ناشی می شود. در حقیقت تمام عناصر مختلفی که حزب سوسیال دمکرات کارگری قانونی را می سازند، هم اکنون وجود دارند. باید به صدای بلند و بی تعارف صحبت کنیم و چیزها را به نام واقعیشان بخوانیم. باید بدون ترس متوجه شویم که این عناصر پراکنده به یکدیگر وصل خواهند شد و باید که چنین شود - اگر امروز نه، فردا - و چنین حزبی در آن وقت پدید خواهد آمد. این حزب باید ایجاد شود، و خواهد شد. حزب سرکوب خواهد شد اما با این وصف، به حیات خود ادامه خواهد داد. پی آمد سالهایی که حزب کارگری قانونی وجود نداشت، سالهایی است که حزب کارگری قانونی حیات مخاطره آمیزی را که با سرکوبهای بی شمار قطع می شود، دنبال خواهد کرد؛ و پی آمد این سالها به نوبه خود، سالهایی است که روسیه مطابق الگوی خالص اروپایی، حزب سوسیال دمکرات قانونی خواهد

داشت. سالهای حزب سوسیال دمکرات قانونی دیگر شروع شده است و هم اینک نیز از تشکیلات زیرزمینی شما که نود و نه درصد آن ویران شده، واقعی تر است. به منظور به راه انداختن کامل لگالیستها و ملهم کردن فعالیت آنها با اعتماد، نظم و ثبات بیشتر، نباید از گفتگو درباره چیزها چنان که هستند واهمه داشته باشیم، نباید از عنوان کردن این واقعیت به نام واقعیش بترسیم، نباید از ارائه شعار و برافراشتن پرچم هراس داشته باشیم. اما اگر دادگاهها و پلیس این پرچم را از دست ما بیرون بکشند و اینکار را تکرار کنند، چه می شود - آنها نمی توانند آنها نابود کنند، نمی توانند برای مدت زمان درازی آنها را از ما بگیرند؛ زیرا این پرچم تبلور چیزی است که حقیقتاً وجود دارد و در حال رشد است و الزاماً به رشد ادامه خواهد داد. ضدانحلال طلب: حاشیه نروید. باید به شما این مثل را یادآوری کنم: «او خوب می خواند، اما هیچ کس نمی داند عاقبت چه خواهد بود». قول دادید ساده صحبت کنید. پس ساده و مشخص تر منظورتان را بیان کنید: می خواهید روی پرچمتان چه بنویسید؟

لگالیست: من هم دقیقاً می خواستم به اینجا برسم. ما سازمانی که بطور قانونی عمل می کند، برای ارتقاء جنبش طبقه کارگر، تأسیس می کنیم. شالوده این سازمان بر اصول مارکسیسم است. هدف آن، ایجاد تغییر در شرایط اجتماعی زندگی در چارچوب مارکسیستی، برانداختن طبقات، برانداختن آناژشی تولید و جز آن، است. هدف بلاواسطه حزب قانونی - یعنی سازمان ما - دمکراتیزه کردن کامل نظام سیاسی و اجتماعی، کمک به حل مسئله ارضی در چارچوب دمکراتیک برپایه نظرات مارکسیستی و تدوین قانون کار جامع است. بالاخره، وسایل پیشبرد فعالیت سازمان جدید، تماماً وسایل قانونی، تبلیغ، ترویج و تشکل است.

ضدانحلال طلب: شما که انتظار ندارید حکومت اجازه ثبت رسمی چنین سازمانی را بدهد؟ لگالیست: نگران نباشید، من آنقدرها هم ساده لوح نیستم. بدیهی است که سازمان ما ثبت نخواهد شد؛ ولی با این حال صحیح نخواهد بود که آنها غیرقانونی به شمار آوریم - این وظیفه‌ای است که برای خود تعیین کرده‌ایم. در هر حوزه انتخاباتی کارگران یکی پس از دیگری قوانین چنین سازمانی را تنظیم و آنها را برای گواهی رسمی، تسلیم مقامات می کنند. این مبارزه‌ای پیوسته و پیگیر برای قانونیت خواهد بود. بنیانگذاران و اعضای چنین سازمانی برای مواد «خوف انگیز» برنامه آن چیزی که در حال حاضر کاریکاتور حزب است، در معرض تعقیب و توقیف قرار نخواهند گرفت؛ زیرا ح.س.د.ک.ر. امروز چیزی بجز کاریکاتور یک حزب نیست و مواد «خوف انگیز» برنامه آن، مانند خواست جمهوری و دیکتاتوری پرولتاریا - اگر از مواد «خوف انگیز» تعداد زیادی از مصوبات درباره قیام مسلحانه و جز آن، چیزی نگوییم - هیچ کس را نمی ترساند، بی اهمیت است و به هر حال نقشی ندارد، مگر اینکه منظور ما از «نقش» فرستادن مردم به حبس با اعمال شاقه باشد، گرچه در حقیقت آنها هیچ کار خلاف قانونی مرتکب نشده باشند. نکته در این است، تراژدی - کمدی اوضاع فعلی حزب نیز از همینجا است. دست مرده، گلوی زنده را می فشارد. «مواد» منسوخ در مصوبات متعدد و در برنامه قدیمی حزب - «موادی» که زندگی آنها پس زده، بلااستفاده ساخته و در حقیقت به بایگانی‌ها فرستاده است - تنها به دشمنان ما خدمت می کند، تنها به آنها کمک می کند ما را سرکوب کنند و مفید هیچ فایده‌ای هم نیست، هیچ گونه فایده‌ای در ارتقاء جنبش واقعی امروز ما، کار حقیقی سوسیال دمکراتیک ندارد، کاری که اینک در دومای سوم، در مجلات و روزنامه‌های قانونی، در اتحادیه‌های قانونی موجود، در کنگره‌های برگزار شده قانونی و قس علی هذا جریان دارد. به همین علت، تا جایی که به ما لگالیستها مربوط است، جوهر مسئله میل به اجتناب از خطرناک ترین سرکوبها و کیفرها نیست (آنطور که پیروان شما - مرا برای این گفته ببخشید - که آموخته‌اند انحلال طلبان را شکار کنند، نتیجه می گیرند)

بلکه اولاً اهمیت اصولی یک جنبش کارگری علنی و ثانیاً استفاده از تضادهای رژیم کنونی است. آری، آری، آقای ارتدکس، اصول مارکسیسم را به هیچ وجه نمی توان به مجموعه کلماتی تنزل داد که طوطی وار فرا گرفته شده اند، یا به فرمولهای «ارتدکسی» که یک بار برای همیشه تثبیت گردیده اند؛ خیر این اصول عبارت از کمک به جنبش وسیع طبقه کارگر و ارتقاء بخشیدن به تشکیلات و ابتکار توده ها است. اما اگر چند جمله ای «ناگفته» بماند، چه می شود – کاملاً مطلع که شما و پیروانتان آنچه را که گروه سوسیال دمکرات در دوما و مجلات قانونی و جز آن ناگفته بگذارد، پیراهن عثمان می کنید؛ اما اگر چند کلمه ای «ناگفته» بماند، چه می شود، [در این صورت] قضیه همچنان ادامه خواهد داشت. بخشهای بزرگتری از کارگران جلب جنبش خواهند شد. گام استواری جهت اقدامات علنی برداشته خواهد شد. هر کارگری که آگاهی سیاسی دارد، بر رژیمی که بر او ستم وارد می کند ضربه ای وارد خواهد ساخت، ضربه ای که به طرف همان تضادهایی نشانه می رود که بیشتر از هر چیز خصلت آن رژیم را در آن لحظه نشان می دهد، تضاد بین تصدیق ظاهری قانونیت ولی در حقیقت سر باز زدن از قبول آن، بین «تحمل» گروه سوسیال دمکرات در دوما و کوشش برای سرکوب حزب سوسیال دمکرات، بین به رسمیت شناختن کانونهای کارگران در اظهارات رسمی و تحت تعقیب قرار دادن آنها در واقعیت. ضربه زدن بر تضادهای رژیمی که بر پرولتاریا ستم می کند – این است روح زنده مارکسیسم و نه فرمولهای مرده. یکی از دلایل اصلی – و شاید حتی بتوان گفت یکی از دلایل اساسی – موفقیت حزب سوسیال دمکرات آلمان در این است که همیشه آماده فدا کردن فرمول در پای منافع جنبش بوده است. پس از ۱۸۷۱ موفق شدند حزبی به وجود آورند که برنامه آن تنها روشهای «قانونی» فعالیت سیاسی را به رسمیت می شناخت. موفق شدند قوی ترین جنبش سوسیال دمکراتیک در جهان را، از طریق یک برنامه سوسیال دمکراتیک بنا کنند، برنامه ای که به مراتب «قانونی» تر از مال ماست، زیرا هیچ چیز درباره جمهوری در آن نیست و هرگز نبوده است. اما شما آماده اید نمونه یک برنامه «الگویی رادیکال» سوسیال دمکراتیک را در نبود الگوی رادیکال یک سازمان توده ای سوسیال دمکرات و یک جنبش توده ای سوسیال دمکراتیک، به جهان ارائه دهید.

ضدانحلال طلب: تا اینجا نقشه کلی شما، خود را در عمل به یک «جنبش توده ای» کاغذ پراکنیهای دفاتر دولتی که با امور سازمانها و اتحادیه ها سر و کار دارند، تنزل می دهد و چنین فرض می کند که در هر ناحیه هر کارگری که از نظر سیاسی آگاه است از طرح نقشه شما برای یک «تشکیلات» قانونی مارکسیستی رونوشت برداشته و آنرا برای تأیید رسمی تسلیم مقامات می کند. از آنجا که شما خود می گوئید که این تشکیلات هرگز مجاز نخواهد شد، پس هیچ جنبش آشکاری، حتی هیچ سازمان «آشکاری» در هیچ کجا، به جز در تخیلات لگالیستی شما به راه نمی افتد. اما قبل از دادن پاسخ مبسوط به شما، مایلم یک پرسش دیگر هم بکنم: آیا تصور می کنید این «تشکیلات» مارکسیستی قانونی جانشین کهنه – یعنی حزب کنونی – خواهد شد، یا در کنار آن موجود خواهد بود؟

لگالیست: موضوع دقیقاً همین است. روی نکته بسیار جالبی دست گذاشتید! این یکی از تأسف بارترین اشتباهات رهبران رسمی انحلال طلبی است. آنها از برداشتن گام بلند به جلو، در مسیری یقیناً صحیح وحشت دارند؛ اما آنها در عین حال تعدادی گامهای به شدت خطرناک برای امر [طبقه کارگر] و کاملاً غیر ضروری در جهتی متفاوت – یعنی در جهت اپورتونیسم – برمی دارند. تا جایی که به من مربوط می شود، می گویم که انسان می تواند لگالیست باشد، بدون انحلال طلب بودن. انسان می تواند لگالیست باشد، بدون اپورتونیست بودن. باید اشکال قانونی جنبش را بپذیریم و نه بطور نیمه کاره یا تنها در حرف، بلکه بطور جدی و در عمل

پذیریم، یعنی باید فوراً حزب کارگری مارکسیستی قانونی ایجاد کنیم؛ اما انکار انقلاب، اپورتونیسیم ناروایی است. معهذا بسیاری - اگر نه اکثریت - از انحلال طلبان ما چنین گرایش را بروز داده‌اند. انکار هژمونی طبقه کارگر اپورتونیسیم است و من صریحاً آنرا محکوم می‌کنم. لازم نیست از هیچ چیز کناره گیریم یا چیزی را نابود کنیم. حزب قانونی جدید همراه با کهنه و در کنار آن باید وجود داشته باشد. آنها یکدیگر را تقویت خواهند کرد.

می بینم که می‌خندید. اما چیز خنده داری در آن نیست. شاید شما بگویید این «دفترداری دوپل» است. پس بگذار این را بپرسم: آیا وجود توأمان مطبوعات قانونی و غیرقانونی، چیزی کاملاً شبیه نقشه من، یا بهتر است بگویم شبیه استنتاجاتی که از کلیه درسهای تجربه فعلی بیرون می‌کشم، نیست؟ قبل از ۱۹۰۵، مهاجرین نمی‌توانستند در مطبوعات قانونی مقاله بنویسند؛ در آن ایام نشریاتی که مقالات چنین مهاجرینی را - حتی با نام مستعار - منتشر می‌کردند، توقیف می‌شدند، اما در عهد متناقض ما چنان است که مهاجرین مشهور زیر مقالات را با نام خودشان امضاء می‌کنند که در مطبوعات قانونی و غیرقانونی، هر دو درج می‌شود. و در عین حال به این نوع «دفترداری دوپل» اعتراض نمی‌کنید! این باعث هیچگونه «سردرگمی» هم نمی‌شود. این نیروی عادت و نه هیچ چیز دیگر است که نمی‌گذارد متوجه شوید شرایط کلی دوران ما به این «دفترداری دوپل» حکم می‌کند و ما باید از تضادها استفاده کنیم و بدانیم در آن حوزه که مهم‌ترین وقایع دوران ما در آن جاری است، دست به چه عملی بزنیم. در حرف، شما همه موافق «تلفیق کار غیرقانونی با قانونی» هستید. پس در عمل هم آنرا بکار بندید. حالا که الف را گفتی، از گفتن ب نترس. حال که این تزه‌های بنیادی را برای تاکتیکیها و تشکیلات، بطور کلی پذیرفته‌اید، از پذیرفتن آن برای تشکیلات حزبی نهراسید. خود را از پیش داوری بیهوده آنارشیستی علیه قانونیت خلاص کنید و این کار را بطور جدی، پیگیر و صادقانه انجام دهید.

ضدانحلال طلب: اشکال کار شما درست در همینجا است؛ صرفاً با «قانونی بودن» بازی می‌کنید و ادای «قانونی بودن» را در می‌آورید، در صورتی که آلمانها بر قانونی بودن تکیه می‌کردند که حقیقتاً وجود داشت. اتفاقاً مثال مطبوعات قانونی و غیرقانونی، دلیل روشنی علیه خود شما است. وقتی که یک سوسیال دمکرات که بطور غیرقانونی کار می‌کند، از مطبوعات قانونی برای انتشار آنچه طبق قانون مجاز است استفاده می‌کند، او ادای قانونی بودن را در نیآورده بلکه بطور حقیقی از قانونی بودن استفاده می‌کند که - در محدوده تنگ معینی - حقیقتاً وجود دارد. اما حزب کارگری قانونی شما یا تشکیلات مارکسیستی (همینطور «حزب کارگری علنی» انحلال طلبان که شما هم در واقع، در اساس فرقی با آنها ندارید) تنها یک سراب قانونی و نه هیچ چیز دیگر است؛ زیرا شما خودتان تصدیق می‌کنید که این حزب جواز نخواهد داشت و در واقعیت این تشکیلات به اصطلاح «قانونی» حیات قانونی نخواهد داشت. درست همانطور که آناکوسندیکالیستها عمدتاً در «بندبازی انقلابی» افراط می‌کنند، شما هم فقط می‌توانید «بند بازی لگالیستی» بکنید. کادتها دارای حزبی هستند که بطور قانونی عمل می‌کند، اگر چه قانوناً ناموجود است. علت آن نیست که آنها از تضادها استفاده کرده‌اند، بلکه در محتوای کار آنها هیچ چیز انقلابی وجود ندارد و هیچگونه فعالیت سازمانی دمکراتیک را در بین توده‌ها پیش نمی‌برد. کار آنها ماهیت لیبرال - سلطنت طلب دارد و استبداد می‌تواند آنها اجازه دهد و فعالیت سیاسی از این دست را تحمل کند. اما استبداد نمی‌تواند فعالیت مارکسیستها در بین طبقه کارگر را تحمل کند و این ساده لوحی است اگر بکوشیم امر [طبقه کارگر] را با بالماسکه پیش ببریم. «تشکیلات قانونی» شما و همینطور «حزب کارگری علنی» انحلال طلبان چیزی بجز یک مؤسسه قلابی، یک نمایش بالماسکه نیست، زیرا شما عملاً به

سوسیال دمکراتها امید بسته‌اید. فرمولهای مبهم و نامعلومی که شما برای تعریف اهداف، پلاتفرم و تاکتیکهای «تشکیلات»تان انتخاب کرده‌اید، چیزی بجز پوشش لفظی، دفاع سطحی و همان نوع بندبازی لگالیستی نیست. حزب ما باید در دوما بی پرده سخن بگوید، اتحادیه‌های صنفی را که بطور قانونی عمل می‌کنند ایجاد کند و در کنگره‌هایی که به صورت قانونی برگزار می‌شود صحبت کند و انکار این، آنارشیزم محض یا نیهیلیسم روشنفکرانه است. با قبول این نوع فعالیت است که شرایط جدید دوران جدید را به حساب می‌آوریم. اما قانونیت برای فعالیت سیاسی هنوز در دسترس نیست (مگر برای اپورتونیستهای روشنفکر) زیرا شرایط برای چنین قانونیتی هنوز حاصل نشده و فکر «خزیدن به داخل» آن، رویای باطلی است. در مورد آلمانیها، چنین قانونیتی تا ۱۸۷۱ کاملاً به وجود آمده بود، انتقال کشور به مرزهای بورژوایی به اتمام رسیده و شرایط برای یک جنبش انقلابی مستقیم کلا ناپدید شده بود. این شرایط واقعی و نه مهارت سوسیال دمکراتهای آلمانی بود که ظهور یک حزب سوسیال دمکرات را که واقعاً قانونی بوده و ادای قانونیت را در نمی‌آورد یا در «بندبازی لگالیستی» زیاده روی نمی‌کرد، ممکن ساخت.

رویای ساده لوحانه و وقت‌گذرانی بی‌معنایی است اگر بکوشیم برخی از مواد قانونی برنامه چنین حزب قانونی یا برخی مصوبات آن و امثالهم را نسخه برداری و این نوع «قانونیت» را به روسیه منتقل کنیم، زیرا شما نمی‌توانید سیر تکاملی انقلاب بورژوایی آلمان، تاریخچه دمکراسی آلمان که دورانش به سر رسیده است، «انقلاب از بالای» آلمان در دهه ۱۸۶۰ (۲) و قانونیت واقعاً موجود آلمان را، به روسیه منتقل کنید. برخی کشورهای سلطنتی وجود دارند که احزاب جمهوریخواه در آنها بطور قانونی موجودند؛ اینکه قانونیت در روسیه – پس از آنکه این کشور دست به انقلاب بورژوایی زد و نظام بورژوایی مشابه اروپا در آن مستقر شد – عملاً شبیه کدام کشور خواهد بود، زمانی آشکار می‌شود که نبردهای آینده به سر آمده باشد؛ این را نتیجه آن نبردها تعیین خواهد کرد. وظیفه جنبش سوسیال دمکراتیک امروز، قادر بودن به آماده کردن خود و توده‌ها برای انقلاب تحت شرایط ویژه دوران رژیم «سوم ژوئن» است.

در این شرایط حزب قانونی طبقه کارگر و حزب کارگری علنی، عبارتی میان تهی است – و صرفاً تمایل به قانونی کردن ... یک گروه از اپورتونیستهای لگالیست را می‌پوشاند. این همان نوع قانونی کردن است که مورد استفاده سوسیالیستهای خلقی قرار گرفته. این قانونی کردن مورد استفاده گروه روزنامه نگاران انحلال طلب قانونی ما است. نه از روی تصادف بلکه الزامی است، نه بخاطر «اشتباهات» بعضی انحلال طلبان بلکه به واسطه ترکیب اجتماعی تمام گروههای انحلال طلب – روشنفکر است که تمام عناصر اپورتونیست – تمام کسانی که اندیشه کناره‌گیری از انقلاب و نفی هرژمونی پرولتاریا را می‌پروراند – جذب آنها شده و نمی‌توانند نشوند. تنها راهی که ممکن است بتوان لگالیست را از این افراد متمایز کرد، از طریق نیات حسنه او است؛ در عالم واقع او غیرقابل تمایز است. شرایط واقعی دوران کنونی چنان است که قانونی شدن سوسیالیستهای خلقی و گروه نویسندگان انحلال طلب ممکن و حتمی است؛ اما قانونی شدن یک حزب کارگری تنها حرف است.

حزب غیرقانونی طبقه کارگر وجود دارد و حتی این واقعیت که حزب در این روزها فوق العاده ضعیف شده و اکثر سازمانهایش پراکنده شده‌اند، منافات با وجود آن ندارد. کار انقلابی زیرزمینی باز هم با گروهها و محافل مطالعاتی تازه به وجود آمده، نیروی تازه می‌گیرد. مسئله چنین است: کدام نیروی سازمان یافته، کدام سنت ایدئولوژیک، کدام حزب است که استعداد تأثیر گذاردن بر اقدامات علنی نمایندگان کارگر در دوما، اتحادیه‌های صنفی کارگری،

باشگاههای کارگری و هیأت‌های کارگری در کنگره‌های مختلف که قانوناً برگزار می‌شوند را دارد و بر آنها تأثیر خواهد گذارد؟ حزب پرولتری انقلابی، حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه یا، گروه اپورتونیستی نویسندگان انحلال طلب؟ این است جوهر واقعی «مبارزه علیه انحلال طلبی» و آن زمینه واقعی که موجب شکاف بین طرفین در این منازعه است. و این شکاف را نمی‌توان با هیچ نیت حسنه، با تلاش برای ایجاد تمایز لفظی میان لگالیسم و انحلال طلبی پر کرد.

دیسکوسیونی لیستوک، شماره ۳
۲۹ آوریل (۱۲ مه) ۱۹۱۱
به امضاء ب.و. کوپریانف
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷

توضیحات

- ۱- «افراد با تجربه»: مشاورین اعضای گروه سوسیال دمکرات در دوما سوم. اکثر آنها انحلال طلب بودند.
- «افراد با تجربه» کوشیدند فعالیت حزب بلشویک را در جهتی اپورتونیستی بیاندازند و از این نکته استفاده کنند که اعضای رهبری حزب مخفی بوده و نمی‌توانستند بطور علنی در کار گروه دوما شرکت کنند.
- در کنفرانس هیأت تحریریه گسترده پرولتاری در ژوئن ۱۹۰۹، لنین پیشنهاد کرد که چند بلشویک شروع به کار علنی کنند تا بتوانند به اعضای گروه دوما کمک کنند. کنفرانس تصمیم به ایجاد کمیته‌ای برای کمک به گروه دوما گرفت. لنین یکی از کسانی بود که انتخاب شد.
- ۲- بعد از شکست انقلاب ۴۹-۱۸۴۸، که هدف آن اتحاد آلمان تحت یک جمهوری دمکراتیک بود، یونکرهای مرتجع پروسی به رهبری بیسمارک سیاست اتحاد آلمان «با خون و آهن» را دنبال کردند. هدف آن ایجاد حکومت سلطنتی واحد با یک پادشاه پروسی بود. یونکرهای پروسی بر حمایت بورژوازی بزرگ برای انجام این «انقلاب از بالا» تکیه کردند.

مقدمه

قطعنامه گروه دوم از ح.س.د.ک.ر. در پاریس که در زیر درج می‌گردد (این گروه عمدتاً از بلشویکها و نیز معدودی از حامیان و پیروید و «آشتی طلبان» تشکیل می‌شود) پیشنهادات اساسی پلاتفرم تمام بلشویکها را جمع بندی می‌کند. در زمان حادث شدن هر چه بیشتر مبارزه درون حزبی، اظهار نظر اساسی دربارهٔ مسائل اساسی برنامه، تاکتیکها و تشکیلات، اهمیت خاصی دارد. افرادی نظیر تروتسکی با عبارات دهن پرکن دربارهٔ ح.س.د.ک.ر. و تملق گویی اش به انحلال طلبانی که هیچ قدر مشترکی با ح.س.د.ک.ر. ندارند، معرف «مرض شایع» هستند. آنها می‌کوشند با موعظه‌های مبتذل دربارهٔ «توافق» - توافق با هر کسی حتی تا سطح پوترسف و اتزوویستها - برای خود وجهه‌ای دست و پا کنند در حالی که الزاماً دربارهٔ شرایط سیاسی این به اصطلاح «توافق» شگفت انگیز کاملاً سکوت می‌کنند. آنها عملاً برای تسلیم شدن به انحلال طلبان که در حال ساختن یک حزب کارگری استولپینی هستند، موعظه می‌کنند.

بلشویکها باید اینک صفوفشان را فشرده تر ساخته، گروه خود را تقویت کنند و با صراحت و دقت بیشتری خطوط حزبی گروه شان را تعریف نمایند (تا از خط گروههایی که به نحوی «هویت» خود را می‌پوشانند، متمایز باشند)، نیروهای متفرق را جمع آوری کنند و برای حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه - پاکسازی شده از کسانی که اشاعه دهندهٔ نفوذ بورژوازی در بین پرولتاریا هستند - وارد نبرد شوند.

ن. لنین

۱

جلسه گروه دوم از ح.س.د.ک.ر. در پاریس، پس از بحث کردن دربارهٔ اوضاع ح.س.د.ک.ر. بطور عام و آخرین تجلیات مبارزهٔ شعله ور شده در خارج بین سوسیال دمکراتها و کسانی که می‌خواهند سوسیال دمکرات به حساب آیند، لازم می‌بینند اولاً اذهان را به نکات اساسی اصولی که به اتفاق آراء مورد تصدیق آخرین اجلاسیهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی (ژانویه ۱۹۱۰) قرار گرفت جلب کند. نکات اصولی مزبور، ضمن تعریف خصلت فعالیت واقعاً سوسیال دمکراتیک، اعلام می‌دارد که «چشم پوشی از حزب سوسیال دمکرات غیرعلنی، ناچیز شمردن نقش و اهمیت آن، کوشش برای کاهش وظایف و شعارهای انقلابی سوسیال دمکراسی که جنبهٔ برنامه‌ای و تاکتیکی دارند» تظاهر نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا است. تنها فعالیت حقیقتاً سوسیال دمکراتیک، آن فعالیت است که خطر این انحراف و هر جریان سیاسی و ایدئولوژیکی را که اتزوویستی یا توجیه کنندهٔ اتزوویسم است، دریابد و بطور واقعی بر چنین انحرافات فایق آید.

در گزارشات این جلسه همچنین ثبت است که به رغم قطعنامه‌ای که در جلسهٔ عمومی به اتفاق آراء تصویب و در فوق به آن اشاره شد، و به رغم قول رسمی نمایندگان گولوس در آخرین جلسهٔ عمومی به دست کشیدن از انحلال طلبی و پیکار با آن، هیأت تحریریهٔ خارج گولوس

سوتسیال دمکراتا و گروه هواخواهان، برای بیش از هیجده ماهی که از آن جلسه می گذرد، همان سیاست بورژوایی انحلال طلبی را دنبال و از نشریات لگالیستهای روسیه که مستقل از سوسیال دمکراسی و سوسیالیسم هستند - مانند ناشا زاریا، وزروژدنی، دیلو ژیزنی و جز آن - دفاع، حمایت و فعالیت آنها را توجیه کرده‌اند. مسئولین این نشریات - همانطور که مکرراً از طرف حزب، از طریق ارگان مرکزی آن و همینطور از طرف منشویکهای طرفدار حزب به رهبری پلخانف، گفته شده است - هیچ نقطه مشترکی با ح.س.د.ک.ر. ندارند. مسئولین این نشریات نه فقط نقش و اهمیت حزب سوسیال دمکرات غیرعلنی را ناچیز می شمارند بلکه بی تعارف آنرا انکار می کنند و مانند مرتدین از «کار زیرزمینی» بدگویی می کنند، خصلت انقلابی فعالیت و وظایف انقلابی جنبش طبقه کارگر را در روسیه امروز منکر می شوند، با انتشار عقاید بورژوا لیبرالی درباره ماهیت «مشروطه طلبانه» بحران در حال نضج، کارگران را می فریبند، شعارهای جاودانه مارکسیسم انقلابی را مانند به رسمیت شناختن هژمونی طبقه کارگر در مبارزه برای سوسیالیسم و برای انقلاب دمکراتیک، به دور می اندازند (و نه اینکه تنها تعدیل کنند). اینان با ساختن چیزی که حزب کارگری قانونی یا «علنی» می نامند و موعظه درباره آن، در حقیقت سازندگان یک حزب «کارگری» استولپینی می شوند و نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا را اشاعه می دهند؛ در واقعیت، مفاهیم مورد موعظه این افراد، در محتوا بورژوایی است، و یک حزب کارگری «علنی» تحت [رژیم] استولپین منجر به ارتداد آشکار کسانی می شود که وظایف مبارزه انقلابی توده‌ها علیه استبداد تزاری، دومای سوم و کل رژیم استولپین را به کناری افکنده‌اند.

در گزارشات جلسه ثبت است که دفتر کمیته مرکزی در خارج از کشور که قاعدتاً باید ارگان فنی کمیته مرکزی باشد، کاملاً تحت نفوذ انحلال طلبان قرار گرفته است.*

دفتر خارجه، در طول هیجده ماه، با قصور در انجام تمام مأموریتهایی که کمیته مرکزی به آن محول کرده بود (مثلاً، متحد کردن گروههای خارج برپایه پذیرش و اجرا کردن قرارهای جلسه عمومی، کمک به سازمانهای محلات یا متوقف کردن [انتشار] گولوس و پایان دادن به کناره جویی فراکسیون گروه وپریود) بطور مستقیم به دشمنان حزب سوسیال دمکرات - انحلال طلبان - مساعدت کرده است.

اکثریت دفتر کمیته مرکزی در خارج از دسامبر ۱۹۱۰ با کارشکنی منظم در فراخواندن جلسه عمومی (چنانکه مقررات حکم می کرد) حزب را مورد تحقیر قرار داده‌اند. نخستین باری که بلشویکها درخواست فراخوانی این جلسه را دادند، دفتر کمیته مرکزی خارج هفت هفته را فقط «با گرفتن رأی» درباره این مسئله، تلف کرد. پس از آن هفت هفته، دفتر کمیته مرکزی خارج تصدیق کرد که تقاضای بلشویکها برای جلسه عمومی «مشروع» است، معهذا در عمل در فراخواندن جلسه عمومی کارشکنی کرد و بار دیگر در آخر مه ۱۹۱۱ این کار را تکرار نمود. عملاً نقش این دفتر کمیته مرکزی در خارج، مساعدت از خارج و از داخل ارگانهای مرکزی حزب به رهبران لگالیستها و مشوقان فعال یک حزب کارگری استولپینی - مانند میخائیل، یوری و رومان - که وجود کمیته مرکزی را زیان بار اعلام کرده‌اند (شماره‌های ۱۲ و ۲۱ - ۲۲ سوتسیال دمکرات، ارگان مرکزی حزب را ببینید)، بوده است. جلسه اعلام می کند که در دست گرفتن مقامات حزبی توسط انحلال طلبان فریب دادن رک و راست حزب است، زیرا قرارهای جلسه عمومی به وضوح و بی ابهام می گوید که تنها آن منشویکهایی اجازه در دست

* ایگوروف از گولوس (که به قدر کافی توسط منشویک طرفدار حزب، پلخانف، افشا و رسوا شد) و لایبر بوندیست که تبلیغ آشکار در دفاع از آقای پوترسف و دیگر چهره‌های حزب کارگری استولپین را اداره می کند، از نخبه‌های دفتر کمیته مرکزی در خارج هستند.

گرفتن چنین مقامهایی را دارند که وجداناً سر قول خود مبنی بر طرد انحلال طلبی و مبارزه با آن، ایستاده باشند.**

از این رو جلسه بر این اعتقاد است که مطلقاً بر بلشویکها واجب بود که بطور کامل از دفتر کمیته مرکزی خارج، به عنوان ارگانی که خود را خارج از قانون حزبی و خارج از حزب قرار داده است جدا شوند و جلسه اعضای کمیته مرکزی (۲) (رجوع کنید به «اخطاریه» آن) که نماینده اکثریت اعظم سازمانها، گروهها و محافل حزب سوسیال دمکرات که فعلاً در روسیه کار می کنند بود، مطلقاً حق داشت اعلام کند که «دفتر کمیته مرکزی در خارج یک سیاست ضد حزبی فراکسیونی دنبال کرده و از این طریق قرارهای روشن و دقیق جلسه عمومی ۱۹۱۰ را نقض کرده است».

جلسه مقرر می دارد که تمام روابط با دفتر کمیته مرکزی خارج قطع شده و از تصمیمات جلسه اعضای کمیته مرکزی مبنی بر اجرای یک رشته اقدامات مطلقاً لازم به منظور فلج کردن فعالیت انحلال طلبان که مانع تمام کارهای حزب شده اند، فراخواندن کنفرانس حزبی و کمک به کارکنان حزب در تمام نواحی برای تجدید حیات سازمانهای غیرقانونی و هسته های حزبی پشتیبانی به عمل آید. جلسه همه رفقای حزبی تمام نواحی را به کار فوری (در چارچوب قرارهای جلسه مه - ژوئن) فرا می خواند تا کنفرانس حزبی و برگزاری انتخابات آنرا تدارک ببینند و به این منظور، روابط منظمی با کمیسیون سازماندهی (۳)، ارگان مرکزی و رابوچایا گازتا، برقرار نمایند.

۲

جلسه توجه سوسیال دمکراتهای کارگر - قطع نظر از فراکسیونها - را به این واقعیت جلب می کند که رهبران مهاجر گروه وپریود و تروتسکی، سردبیر پراودا، خط مشی حمایت از انحلال طلبان و اتحاد با آنها علیه حزب و قرارهای آن را دنبال می کنند. باید با شدت هر چه تمام تر با این خط مشی مبارزه شود، زیرا عمیقاً مضر برای منافع پرولتاریا و نیز کاملاً مغایر با فعالیت گروههای سوسیال دمکرات غیرعلنی روسیه است که گرچه با پراودا یا وپریود مرتبط اند لیکن در انجام قرارهای حزب مطلقاً وفادار هستند و در همه جا پیگیرانه علیه انحلال طلبان، برای پشتیبانی از ح.س.د.ک.ر. و برنامه انقلابی آن مبارزه می کنند.

جلسه بخصوص به سوسیال دمکراتهای کارگر علیه فریبکاری منظم نویسندگان گولوس هشدار می دهد. آنها تمام رفقای فعال در جنبش علنی را مخالف حزب قدیمی و هوادار حزب «علنی» جدید پوترسوف توصیف می کنند. از این قرار، در آخرین بولتن منتشره توسط گولوس در ۲۵ ژوئن (که گزارش «کنفرانس» فعالین جنبش علنی را می دهد) سردبیران گولوس این واقعیت را نادیده می گیرند که کنفرانس پیشنهاد انحلال طلبان در مورد تحریم نشریه ای را که بطور قانونی منتشر می شد، بخاطر مشی ضدانحلال طلبانه آن نشریه، رد کرد (۴). همچنین سردبیران گولوس این واقعیت را هم نادیده می گیرند که همان کنفرانس مصوباتی را که طرفداران گولوس پیشنهاد کرده بودند و به وضوح از موضع ارتداد و آشکارا لگالیستی بود،

** و اما راجع به شیوه هایی که انحلال طلبان خارجه در مبارزه علیه ح.س.د.ک.ر. به آن متوسل شدند، از قبیل باج گیری سیاسی و عرضه اطلاعات به پلیس مخفی - که آقای مارتف به کمک سردبیران گولوس این کار را کرد - جلسه انزجار خود را از این نوع قلم فرسایی ها که تنها می تواند موجب نفرت همه افراد صادق بشود، ابراز می کند.

رد کرد. حتی یک بوندیست که در کنفرانس شرکت داشت، پذیرفت که پیشنهادات «پوترسوویست»ها ماهیت ضد حزبی دارد. تاکنون تعدادی از آن کسانی که در جنبش علنی فعال هستند، مبادرت به مبارزه‌ای مصمم علیه حزب «کارگری» استولیپینی کرده‌اند. و اگر تمام اعضای حزب بطور یکپارچه با هم کار کنند، بدون شک تعداد چنین افرادی افزایش خواهد یافت.

۳

هر گاه مبارزه بین سوسیال دمکراتها و کسانی که نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا را اشاعه می دهند، حادثه می شود، تمام عناصری که از اصول بویی نبرده‌اند همواره تقلا می کنند تا مسائل جدی مربوط به اصول را با پخش احساسات مفت و شایعه مخدوش نمایند؛ نظیر آن چیزی که افراد گولوس در خارج به وسیله آن در جلساتی که انحلال طلبان سازمان می دهند، از مهمانانی که حریص غذای روحی آلوده هستند پذیرایی می کنند.

در چنین دوره‌ای بیش از هر وقت دیگر بر مارکسیستهای انقلابی واجب است که تمام حقایق قدیمی را که انحلال طلبان به دست فراموشی سپرده‌اند، حقایقی که شالوده فعالیت سوسیال دمکراتیک ما را تشکیل می دهند، برای همگان یادآوری کنند.

از این رو، جلسه به تمام اعضای ح.س.د.ک.ر. برنامه حزبمان را یادآوری می کند، برنامه‌ای که در زمان تشدید اپورتونیزم بین المللی و نضج یافتن مبارزه تعیین کننده بین اپورتونیزم و سوسیال دمکراسی انقلابی، توانسته است هدف غائی انقلابی سوسیالیسم را بطور دقیق، روشن، قاطع و خلل ناپذیر تدوین نماید، هدفی که تنها به وسیله دیکتاتوری پرولتاریا و اهداف انقلابی بلاواسطه جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه - یعنی سرنگونی تزاریزم و استقرار جمهوری دمکراتیک - به دست می آید. تمامی تبلیغات لگالیستهای ما و گولوس نشان می دهد که در واقعیت امر آنها بجای وفادار ماندن به برنامه و انجام آن، رک و راست از رفرمیسم دفاع می کنند [چنانکه منشویکهای طرفدار حزب هم این را پذیرفته‌اند (رجوع کنید به دنونیک سوتسیال دمکرات پلخاتف و دیسکوسیونی لیستوک شماره ۳)] و صریحاً از اهداف بلاواسطه انقلابی ح.س.د.ک.ر. کناره گرفته‌اند.

جلسه به تمام اعضای ح.س.د.ک.ر. یادآوری می کند که برای عضو واقعی بودن حزب کافی نیست که خود را چنین بنامیم یا تنها «با روح» برنامه ح.س.د.ک.ر. تبلیغ کنیم؛ باید تمام کار عملی را هم در تطابق با قرارهای تاکتیکی حزب انجام دهیم. در دوران ضدانقلاب فعلی، در زمان ارتداد عالم گیر، تسلیم و نومیدی - به ویژه در بین روشنفکران بورژوا - تنها قرارهای حزب در زمینه تاکتیکها می تواند از اوضاع ارزیابی ارائه دهد، ارزیابی از خط عملی حرکت از نقطه نظر اصول مارکسیسم انقلابی.

ح.س.د.ک.ر. واقعی و نه آن حزبی که نویسندگان گولوس از آن به عنوان پرده انحلال طلبی استفاده می کنند، هیچگونه تعریف حزبی از وظایف سوسیال دمکراسی در لحظه کنونی ندارد، مگر قطعنامه‌های مربوط به تاکتیکها که در دسامبر ۱۹۰۸ به تصویب رسید.

انحلال طلبان و تا حدی گروه وپریود، یا سر و صدای این قطعنامه‌ها را در نمی آورند یا خود را به اشارات سرسری و غرولند علیه آنها قانع می کنند و علت دقیقاً آن است که احساس می کنند این قطعنامه‌ها خواهان آنچنان خط فعالیتی هستند که تزلزل و نوسان اپورتونیستی و شبه آنارشویستی را، از ریشه نفی می کند. این خط فعالیت، به رغم هر گونه گرایشات ضدانقلابی، پرچم انقلاب را بالا می برد و خصایص اقتصادی و سیاسی دوران کنونی را به عنوان مرحله

جدیدی در تکامل بورژوازی روسیه - مرحله‌ای که منجر به انقلاب، به قصد دست یافتن به مقاصد قدیمی می شود - تبیین می کند. عضو حزب کسی است که خط تاکتیکی حزب را در عمل دنبال می کند. و تنها یک خط تاکتیکی ح.س.د.ک.ر. وجود دارد، خطی که در قطعنامه‌های دسامبر ۱۹۰۸، که وفاداری به پرچم انقلاب را با ملاحظه شرایط جدید دوران کنونی تلفیق می کند، بیان شده است. قطعنامه‌های جلسه عمومی منعقد در ژانویه ۱۹۱۰ که مستقیماً علیه کسانی است که نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا را اشاعه می دهند، بیانگر نتیجه مستقیم، منطقی، ادامه و تکامل طبیعی قطعنامه‌های دسامبر ۱۹۰۸ است که انحلال طلبی را محکوم و قاطعانه خواستار به رسمیت شناختن کار سوسیال دموکراتیک در دوما و استفاده از امکاناتی است که برای فعالیت قانونی عرضه می شود. در ایام اغتشاش و از هم پاشیدگی سازمانی، اغلب به کسانی برمی خوریم که اصل بزرگ وحدت ارتش پرولتری را پیش می کشند تا بدین گونه فقدان اصولیت و تلاشهای مفت دیپلماتیک خود را برای فراهم کردن «وحدت» یا «نزدیکتر شدن» به کسانی که نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا را اشاعه می دهند، توجیه کنند. جلسه با قاطعیت تمام، چنین تلاشهایی را - صرف نظر از اینکه مسئول آن چه کسی است - محکوم و نفی کرده، اعلام می دارد که کار عظیم متحد کردن و تقویت ارتش رزمنده پرولتاریای انقلابی را نمی توان انجام داد مگر با ترسیم خط انفصال و مرزبندی و مبارزه بی رحمانه با کسانی که در خدمت اشاعه نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا هستند.

عضو حزب کسی است که عملاً به ایجاد تشکیلات منطبق با اصول سوسیال دموکراسی، کمک می کند. حزب، ح.س.د.ک.ر. هیچ تعریف حزبی دیگری از ماهیت و وظایف کار تشکیلاتی ندارد مگر همانکه در قطعنامه مربوط به مسئله تشکیلاتی در دسامبر ۱۹۰۸ و در قطعنامه مربوط به همان موضوع که در جلسه عمومی ژانویه ۱۹۱۰ تصویب شد و در نامه کمیته مرکزی که فوراً پس از آن جلسه منتشر شد. تنها کمک همه جانبه به برپایی مجدد و تقویت سازمان غیرعلنی را می توان به عنوان کار حزبی قلمداد کرد و تنها ح.س.د.ک.ر. غیرعلنی است که می تواند و باید با شبکه سازمانهای قانونی به دور خود احاطه شود و از تمام انواع سازمانهای موجود قانونی استفاده کند و سرتاسر کار چنین سازمانهایی را با روح اصول انقلابی مان راهنمایی کند. کسی که چنین کاری نمی کند، کسی که در جهاد ضدانقلابی بطور عام و در جهاد لیبرالی بطور خاص، علیه «کار زیرزمینی» و علیه فعالیت غیرقانونی شرکت می کند، با سخن گفتن از عضویت خود در ح.س.د.ک.ر.، کارگران را فریب می دهد.

انتخابات دومای چهارم نزدیک می شود. هر چه بحران در رهبری بالای حزب در خارج حادثتر شود، نیاز به فعالین سوسیال دموکرات در محلات برای نشان دادن ابتکار، مبرم تر می شود؛ آنها باید بطور جدی تر پیگیری و تضمین کنند که فعالیت انتخاباتی توسط هر گروه، هسته یا محفل کارگری، واقعاً با روح حزبی انجام گیرد. هر کس که هنوز «اتزوویسم» را به عنوان «جریانی بر حق در حزب ما» می شمارد، بیهوده عنوان عضو در ح.س.د.ک.ر. را بر خود گذارده است. شما نمی توانید فعالیت حزب در انتخابات دومای چهارم را به درستی انجام دهید اگر هر گونه ارتباط با چنین افرادی را با عزمی راسخ قطع نکرده باشید. کسی که هنوز از انجام مبارزه انتخاباتی دومای چهارم همراه با نیروها و منابع «سازمانهای عمل کننده به صورت قانونی»، با نیروها و منابع یک «حزب علنی کارگری» سخن می گوید و در عین حال از وفادار ماندن و عمل کردن به قرارهای ح.س.د.ک.ر. راجع به تشکیلات غیرقانونی و تاکتیکیهای اتخاذ شده در قطعنامه‌های حزبی سر باز می زند، بیهوده خود را عضو ح.س.د.ک.ر. می شمارد. کسی که فعالیت انتخاباتی انجام می دهد و بر سر قرارهای ح.س.د.ک.ر. نمی ایستد بلکه خط پیشنهادی در مقالات ناشازاریا، گولوس سوتسیال دموکراتا

و دیلو ژیزنی را دنبال می کند، سازنده حزب «کارگری» استولیپین است نه حزب سوسیال دمکرات انقلابی پرولتاریا.

نخستین هدف حزب ما در انتخابات دومای چهارم آینده، آموزش توده‌ها با سوسیالیسم و گسترش تبلیغات توده‌ای به نفع یک انقلاب دمکراتیک است که باید با نیروهای پرولتاریا و دمکراتهای انقلابی بورژوا (در وهله اول دهقانان انقلابی) انجام گیرد.

بخاطر چنین تبلیغ و ترویجی حزب ما باید شرکت مستقل سوسیال دمکراتها در انتخابات را سازمان دهد و کاندیداهای حزب باید نه تنها در بخشهای کارگری، بلکه در همه جا، در تمام حوزه‌های روستایی و شهری حضور داشته باشند.

سراسر فعالیت تبلیغی حزب در طول انتخابات باید در دو جبهه هدایت شود، یعنی علیه حکومت و احزابی که آنها آشکارا حمایت می کنند و همچنین علیه حزب کادت، حزب لیبرالیسم ضد انقلابی.

تنها کسانی می توانند کاندیدای حزب باشند که واقعاً سیاست ح.س.د.ک.ر. را بطور کامل پیش برند و نه تنها به برنامه آن، بلکه به قطعنامه‌های مربوط به تاکتیکهای آن نیز وفادار باشند و علیه حزب جدید «کارگری» استولیپین مبارزه کنند.

در مورد توافقیهای انتخاباتی، اصول بنیانی کنگره حزب در لندن و کنفرانس حزب در تاریخ ژوئیه ۱۹۰۷ (۵)، به قوت خود باقی است.

مبارزه انتخاباتی برای دومای چهارم را باید توسط گروههای کارگران حزبی با روح مصوبات حزب و در تطابق اکید با آنها به انجام رسانید.

دیرتر از ۱۸ ژوئن (۱ ژوئیه) ۱۹۱۱ نوشته نشده است.

نخستین بار در ژوئیه ۱۹۱۱، به صورت جزوهای مستقل به چاپ رسید.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷

توضیحات

۱- اجلاسیه گروه دوم پاریس ح.س.د.ک.ر. در ۱۸ ژوئن (۱ ژوئیه) ۱۹۱۱ برگزار شد. گروه اول ح.س.د.ک.ر. منشویک بود.

۲- اجلاسیه اعضای کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. که در خارج زندگی می کردند توسط لنین سازمان داده شد و از ۲۸ مه تا ۴ ژوئن (۱۰ تا ۱۷ ژوئن) ۱۹۱۱ در پاریس برگزار شد. هدف اجلاسیه ترتیب دادن فوری پلنوم کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. و یک کنفرانس حزبی بود. اما در آن هنگام تمام اعضای بلشویک کمیته مرکزی که در روسیه فعال بودند، دستگیر شده و دفتر کمیته مرکزی در خارج که دربرگیرنده انحلال طلبان بود، از فراخواندن پلنوم در خارج خودداری کرد. سه بلشویک، دو نماینده از حزب سوسیال دمکرات لهستان و لیتوانی و یک نماینده از حزب سوسیال دمکرات لتونی در این اجلاسیه شرکت داشتند. همچنین یک منشویک (طرفدار گولوس) و یک نماینده بوند در جلسه شرکت داشتند ولی قبل از پایان کار، آنها ترک گفتند. اجلاسیه اعضای کمیته مرکزی تصمیم به فراخواندن پلنوم کمیته مرکزی در خارج گرفت. یک کمیسیون سازماندهی برای فراخواندن یک کنفرانس سراسری و یک کمیته فنی در خارج (ک.ف.خ.) برای حمل و نقل انتشارات حزبی و دیگر قرارها، به وجود آمد. اجلاسیه رفتار ضد حزبی دفتر کمیته مرکزی خارج را محکوم کرد و تصمیم گرفت این مسئله را در پلنوم طرح کند که آیا د.ک.م.خ. باید همچنان وجود داشته باشد یا خیر. اعلام اجلاسیه اعضای

کمیته مرکزی به صورت جزوهای منتشر شد و در آن از سازمانهای حزبی خواسته شد که با کمیسیون سازماندهی تماس بگیرند و کار سیاسی برای فراخواندن یک کنفرانس حزبی را آغاز کنند. سازمانهای محلی حزب بر قرارهای اجلاسیه اعضای کمیته مرکزی، صحنه گذاردند.

۳- کمیسیون سازماندهی (کمیسیون سازماندهی در خارجه، ک.س.خ.) در میتینگ اعضای کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. در ژوئن ۱۹۱۱ به منظور آمادگی برای کنفرانس ح.س.د.ک.ر. تشکیل شد. ک.س.خ. شامل بلشویکها، آشتی طلبان و نمایندگان سوسیال دمکراتهای لهستانی بود. بقیه فراکسیونها (منشویکهای حزبی، گروه وپریود و غیره) هیچ نماینده‌ای در ک.س.خ. منصوب نکردند.

ک.س.خ. «اخطایه»ای درباره میتینگ ژوئن اعضای کمیته مرکزی و اعلامیه‌ای با نام «به همه سازمانها، گروهها و محافل حزب سوسیال دمکرات» درباره فراخوانی کنفرانس، منتشر کرد و همچنین سه نماینده با اختیار کامل، از جمله گ.ک. ارژنیخیدزه را برای انجام کار تدارکاتی به منظور فراخوانی کنفرانس و برپایی کمیسیون سازماندهی روسیه، به روسیه فرستاد.

آشتی طلبان از ابتدا با حمایت نمایندگان سوسیال دمکراتهای لهستانی در ک.س.خ. اکثریت داشتند. در نوامبر ۱۹۱۱ ک.س.خ. از پذیرفتن تصمیمات کمیسیون سازماندهی روسیه سر باز زد و پس از آن اعضای بلشویک ک.س.خ. از پذیرفتن مسئولیت اقدامات آن خودداری کردند و از آن کناره گرفتند. متعاقباً، اکثریت آشتی طلب ک.س.خ. به مبارزه آشکار علیه کمیسیون سازماندهی روسیه برخاستند.

در «نامه به هیأت تحریریه» که در دسامبر ۱۹۱۱ در شماره ۲۵ نشریه سوتسیال دمکرات، منتشر شد، گ.ک. ارژنیخیدزه اقدامات ضد حزبی ک.س.خ. را افشا کرد.

۴- منظور زوزدا، نشریه قانونی بلشویکی است.

۵- کنگره پنجم (لندن) ح.س.د.ک.ر. از ۳۰ آوریل تا ۱۹ مه (۱۳ مه تا ۱ ژوئن) ۱۹۰۷ برگزار شد. کنگره در قطعنامه‌ای درباره «نحوه برخورد به احزاب غیر پرولتری» بیان داشت که عمل مشترک با احزاب نارودنیک (که نماینده منافع دهقانان و خرده بورژوازی شهری بودند) «باید امکان هر گونه تخطی از برنامه و تاکتیکهای سوسیال دمکراتیک را از بین ببرد و تنها در خدمت هدف حمله مشترک به ارتجاع و تاکتیکهای خانانانه بورژوازی لیبرال باشد».

منظور از کنفرانس حزبی ژوئیه ۱۹۰۷، کنفرانس سوم (دومین کنفرانس سراسری) ح.س.د.ک.ر. است که از ۲۱ تا ۲۳ ژوئیه (۳ تا ۵ اوت) ۱۹۰۷ برگزار شد و در قطعنامه مربوط به شرکت در انتخابات دومای دولتی بر این نکته تکیه کرد که در مبارزه انتخاباتی و در خود دوما، سوسیال دمکراتها باید ایده سوسیالیسم و شعارهای انقلابی را به اذهان خلق القا کرده و رواج دهند و مبارزه قاطعی هم علیه ارتجاع و هم رهبری کادت در جنبش آزادیبخش بطور عام و در دوما بطور خاص، انجام دهند.